

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228418

UNIVERSAL
LIBRARY

وَاللَّيْلُ إِذَا انْشَاءَ مِنْ مَكَدٍ وَنُجُومٌ خُفُوفٌ إِذَا
بَعُوثُ مَشْجَى حَيَاةٍ وَطُغْيَانُ حَسَنِ مَقِيْنٍ سَحْنِ مَرِيْنٍ

لَا تَلْجِزْ أَعْدَاءَ بَلَاغَتِهِ وَأَفْضَلُ بَلَاغَتِهِ نَحْسُ بَرِّهِ مُسْتَفِيزُ مُسْمَى بِهِ

مُصَنِّفُ جَنَابِ مَوْلَانَا مَوْلَا حَاجِي مُرْتَضَى بْنُ بَدْرِ بْنِ حَبِيبِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَسْكَرِيٍّ قَدْ دَارَ الْعُلُومُ

کرتا و ابلیدہ آبا کرلو طبع موزو مطبوع شد
طبع مشین انقع حیدرآباد دکن پین پین عشد



حمد بی پایان شایان منشی پذیریت که در انشا عالم شش جبت محتاج بفکر و مشاود
 نبوده هر فرد خلقت را با کمال صور حکمت پیدا نمود و انسان خاکی را با حسن تقویم و فرمان
 شرف و تکریم بسالار دیدار آنکه خاص اختصاص بخشیده مهبط انوار و منظر اسرار خویش
 فرمود جل جلاله و هم نواله جائیکه بادیان سبل عینه کرده انبیاء و رسل سیمای خاتمهم و افضلهم
 علیه علیهم اکل الصلوة و التسلیما و ادبهم با و پا طلاق را در بیدار ناپیدا کنار محبت پی
 معترف بلا احصی ثناء علیک گردیده اند و دیگر کس لب عوی چه تواند کشود و نعت شایگان
 و در خجاست سالت آبی که بمصدق رحمة للعالمین از فیض عیم و لطف جسم خود هم در دنیا شکر
 با منون ضلالت را بشا به راه رشاد و هدایت با بشارت کفالت رسانیده و هم وعقی گرفتاران
 اقسام اسقام خاص نامجو را بدار انشفا مقام محمود از جاندار و شفاعت کبری یاد او فرمود

بعد غسل صحت اثر بر لب کوثر فایز نزهتگاه جنت الماوی کردانیده صلوة الله وسلامه
 علیه علی آله و صحبه و من تابعه و انتهی الیه هرگاه که خالق کینا تعظیم و توصیف آن محبوب
 بے همتا در آیات قرآنی و احادیث قدسی ذات تقدس آیات را مقصود آفرینش برود عالم
 و منظر صفات کبریا و خلق عظم فرموده که اجمال که حرفی از دفتر مراتب کمال نبوی رقم نواندزد
 تا با حصص آن چهره و مبتی فرموده مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که تا وسیع امکان بشر
 حق نفعت مصطفوی او اگر ده بسند و کافی است **س** یا صاحب الجلال یا سید البشر چه یک
 المنیر لقد نور القمر لا یکین الشارکما کان حقّه بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر
 و درود فراوان سزاوار حضرت آل اطهار و صحاب خیارش که بسند احادیث بسیار در او اقتدا
 ایشان بایصلاح و فلاح هر دو جهان و جزو لاینفک امیان آمده رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 اما بعد سگیویر بنده آثم ناچیز محمد عبد العزیز غفر له الله العزیز ابن مولوی
 حاجی غلام زین العابدین المعروف بسلطان میان ابن قاری غلام حسین المخاطب ^{چهارمین} فی الزین
 اسکنا الله تعالی بجموخته الجنان که حضرت قبله گاهی هر حرم چنانکه در تحقیق زبان فارسی و دقیق لطافت
 شعری و انشا و کمال انشا و حسن تدوین و تفهیم و آموزش گامی ماهر و متبحر مشهور و معروف و نزدیک
 و دور بودند که الشمس نصف النهار محتاج بشریح و اظهار نیست جایکه گننه مشتاتان این فن
 که در کتب سخن ایجاد منصب نهادی داشتند و هر یک وقت نکته طراز و قدرت انشا پر داز
 آن زینت افزا مسند سخن پرور سر بگرمیان اعتراف خابره با شنیدن ثواب و بیا و بصیرت
 چه طاعت که قدر قیمت آن گنجینه جواهر ثبات و نصاحت شناسم و نا آشنا با غم غواشی آن

بجز قار ز رزانت و بلاغت پردازم و ای حسرت بردار و فی قمت که با وجود اصرار و شفقت
 او عجب تمته آنحضرت که نعمت بی بدل بود عمر عزیز و قابوی فرصت در غفلت و بطلان
 از دست رفت چنانکه هزار بار مردم این بلده حیدرآباد و هم مدراس که هممنوی قاید شوق و ثوق
 اساسن با میدی سابق تر بهست آن مصداق خیر الناس من ینفع الناس بشهرستان
 فضل کمال بی قیاس فرسیدند من گریشته بخت گم کرده راه رخت یک بخت در تیره جهالت
 سخت در مانده هنوز بخمال باطل سعادت روزگار جفا کار غفلت پرور و خواب غفلت سراسر
 مدهوش و بیخبر بودم که بیک ناگاه آن سایه هما پایگاه در ماه رمضان المبارک سال پار
 بعارضه سوره تنفس و استمقا و غیره بیمار گشته بتاریخ هشتم شهر شوال المکرم ۱۲۹۰ هجری
 صلوات الله علیه و سلم بابر تکه کمال استقلال بحسن ایقان و نور ایمان عازم ریاض جنان و حریم وصال
 محبوب حقیقی جاودان گردیدند ان الله وانا الیه راجعون در ماتم این مصیبت عظمی جان گسل که
 من سدارت قمار مدرسه دارالعلوم و محفل اخلاص و افادت این مرز بوم را به رونق و سر
 نمود آنقدر دست تاسف طالبان و شایقان بل سائر سنی پروران زیر دندان تاهفت
 بی پایان فرسود که همدوم خون آلودایس و حرمان حصون مبود و فستیکه احوال و دستان شاگردان
 چنین بود و باشد که گوئی اکثری البرک ناگوار بیدان جان بقیر خوشگوار آمده تباهی این گریشته
 روزگار ناچار چه پرسیدند دارد تا بکم کوتاهی قمت ازلی از سعادت ظل عا آن های امج
 سایه گستری که در کمالات ظاهری و باطنی مصداق اشفاق پدری بر تران بابا و هم راعطاف
 بخارنده مقرر بود و عفو آن شباب محروم و دل کباب گردیده ام در چنگلجه با الام و حوادث فلکی

که کشیده نمیشوم و در چه احزان و مصائب نبوی که گرفتار نیم روزی نیست که خون جگر روزی
 نیست و شبی فی که از دود آه بر سرم منت و کسوز نیست بمصدق خسر الدنيا والآخرة نه غمغمی
 توقع بخاتی و کرامتی و نه در دنیا سرمایه سعادت و یا سامان راحتی و بهر انتقام آن کشنده
 اکنون زین که دشت به آسوده چند روز به پشت پدر مرا به و چنین حالت سر اسر ملالت که از
 دست بیدستگاهی کار نمی کشود باری نعمتاً صورت یک گونه ربانی ازین دل گرفتگی بسیار سن
 مواهب سبب غمی جلوه نمود و نمود اعنی شفق محسنی سر دفتر عالی بهتان منظر لطیف و احسان
 حاجی کرمان محمد قاسم صاحب لاله الوهاب از غایت عطوفت و علوم همت و غلوس
 مودت باین عزت زین غم و سکنت فرمودند که مفاد حضرت مغفور چنانکه در مقامات فصاحت
 منشور منشور ادب آموزی و نکته اندوزی نزدیک دورست برابر باب انش و پیش محجب مستور
 نیست تا کی چنین لالی کتای معانی را با نر زوای اختصار و او شستن و چرا در بازار سخن پردی
 هدیه انظار او و لو الا بصار نیار و رون تافیهض عا و نفع تائی حجت استفیضان مکتب فضل و کمال
 طوریکه در حیات آن زنده و خلجسته فال سیر یغ و علی الاتصال بود از ترویج و تشهیر آنها
 جاری ماند و تا قیام قیامت یاد از دستگاه و حسن نیت آن فارس مضمار بلاغت و داند و صورت
 امکان اگر خود کمر همت بر میان جان بسته متوجه طبع آن شوند عین احسان شایقان
 جهان خواهد بود و الا اجازت دهند که در مطیع لوطح فرزند خود بحسن اهتمام کار پردازان
 تجربه کار سلیقه شعار که بتلاش بسیار گیر آمده اند تیمنا و تبرکاً با ختم این کار پردازم
 و علم اعتبار در انبار روزگار بر فرازم بستماع این شترده غیبی بمنون و شکیر می و با بامردی

آن کرامت پایگاہ ہے گردیدہ جبین نیاز را با دای شکر جناب باری تعالی سجدہ ریز
 ساختم و این اسنیت دیرینہ را کہ نظر بردر ماندگے حال امر محال مینمود و همچو نعمت
 غیر ستر قبیل از ترود و طلب از پردہ غیب بر سنضہ شہود اقدام فرمود و نعمت عظمی
 و فریہ اذ خاسعادت آخری دانستہ با وصف قلت بضاعت و کثرت ندامت بحکم
 ضرورت بتحریر این دیباچہ سقیم العبارت پرداختم و مسودات مرقومہ را کہ بعد تلف
 و تحلیل از دستغنا و بی اعتنائے طبع مبارک آن شہسوار میدان براءت و بلاغت
 محض از اصرار و مساعی این ہوسمند قدر دانی و حفاظت آن خزینہ نکتہ پرداز سے
 بمشاہدہ و رفتی از دفترے مصنون و موجود مانده بود فی الجملہ بحسب وقت و سلاست
 عبارت ترتیب دادہ بمناسب تاریخ و فیضان مرحوم بہ الشہامی فیض موسوم کردم
 و تفویض آن فیاض بے عدیل نمودہ سعادت جنیل اندو ختم و جبرہ شاہد بہبود بنیاد
 حصول مقصود و افر و ختم خداوند کریم این کارنامہ دیوان تدوین و ترقیم را همچو حیث
 آن حشر شہ فیض عمیم در حق مستفیدان مدرسہ تعلیم و تعلیم مصداق اسم کرامت
 نصیم گرداناد بالنون والصاد و بحر مہ النبی وآلہ الامجاد۔

قطبہ تاریخ رحلت از بندہ مستہام ناچہر محمد عبد الغریز غفرلہ اللہ الغریز

چون صنوبر نالہ روید از زمین
 رفت از دنیا چو زین العابدین

اندین آوان ماتم آنسین بہ
 شد مکہ رخاظر اہل صفا بہ

<p>اشک مردم دامن جاری چو بیل بود کیتا در زمان خویشتن؛ سینه اش پر نور از انوار حق چارشنبه بست رخت آخرت</p>	<p>یکمان از هجر او گشته غمین گوسه زهد و دوع بر داز مستقین پاسبان مرقدش روح الامین؛ بود از سوال روز هشتمین</p>
<p>سال فوتش گفت رضوان ای عزیز در ارم سلطان است زین العابدین</p>	
<p>ایضا از طبع او شاعر شیرین بیان کیتا جناب حاجی سید محمد علی صاحب المخلص به نوا</p>	
<p>از دفات محقق بکست سال فوتش نوا چنین گفتا</p>	<p>سپه عالمی ز غم شوق شد بنده خاص و اصل حق شد</p>
<p>ایضا از نتایج طبع نکته سنج فصاحت امیراج اعنی مشفقه سراج الدین صاحب تخلص سراج</p>	
<p>بود زین العابدین در باب علم چارشنبه هشتم سوال و عصر</p>	<p>منبع اخلاق نیک دکان فیض جان بحق نسیم کرد آن جان فیض</p>
<p>سال فوتش ز در قلم ملک سراج های زین العابدین سلطان فیض</p>	
<p>از جانب ملک التجار ذوی الاشفاق والمناب</p>	

۱
 ارم خدیجه
 بنت در کشتن
 نشد اما در کلام
 عجم بافتن
 از نظار بنابر
 بیت انصاف
 بنیخ طبع زین
 دینت می گوید
 سرشتش فایده
 نگردد و در رضوان
 بنده خاص و اصل حق
 عینی
 امیراج
 سراج
 خود در دکان
 دعوی باغ
 بار و خن
 کلیم
 مرشدی
 آن جا
 بن

اعنی حاجی کرمان محمد قاسم صاحب سلمه الله الواهب

مولوی و حاج زین العابدین	عرف او سلطان میا نصاحب یقین
چهارشنبه هشتم شوال بود	شد بوقت عصر با رحمت قرین
چون زوال آفتاب فصل بود	در زوال روز ثانی شد و فین
بود با فیض و درع استاد عصر	عالمی زان گشته از فویش حزین
غوطه در بحر نفک گر چون دم	سال فویش آمد از با لطف جنین

حیف از دارفتن با پدر شید
وارث فرودس زین العابدین

من طبعزاد سخنور سید عبد الله حسین صاحب المتخلص افتر
منشی دفتر خزانه عامه سرکار عالی

واصل حق گشت سلطان علوم	بود ذات او به گیت منتخب
------------------------	-------------------------

سال وصال افسر مجبور گفت
گشته زین العابدین واصل رب

دیگر

استاد می زین العابدین ذی شان	نمین عالم شد به عالم قدس روان
افسر سن رعیتش گفت از سر آه	سلطان مدرسین برفت از گهین

آغاز مکتوبات

رقعه بذروه عرض اقدس علی میرساند که فدوی رسیده به دستک شوال
 وارد این محال شد الحال بدولت منکوحارگی تصدق فرق مبارک کار خیر فدوی زاده بست و نجیباً
 که به درانجا اقامت دارد منجمله واجبات وقت آمده اورا طلب داشته امیدوارم مراحم خداوند
 است که بر خضت یکماه و پانزده روز دیگر هم معزز و منمحر گردد و تا از ادای رسم کتخدا
 فارغ بآلی یافته شادان شادان بعد از عید قربان بقربان کام جان قربان آستان
 ملایک پاسبان گردیده سعادت سرمد حاصل کند زیاده حد ادب - **رقعه**
 مرزا صاحب گرامی قدر سعادت مناقب بسیار مهربان مرزا محمد الدین صاحب الرحمن
 بعد از سلام و دعا و تحیت و ثنا که اخصد عاست الملائکه احوال داعی قرین خیریت
 و صحت است و نوید عافیت آن حوالی مطلوب از حضرت ایزدی بتاریخ بست و به فتم
 رمضان المبارک خطه بنام آن صاحب متضمن اینکه پیش موسی خان صاحب لبشارش واقعی
 پرداخته این عاصی را رخصت ماه ذی قعدة هم بدانند تحریر کرده بتلفیف خط بر خوردار
 فرستاده بودم و تا حال منتظر جواب شسته چون خبری از وصول و عدم وصول آن چه
 از بر خوردار و چه از ان مهربان معلوم نشد این رقمیه رابع دیگر لاف با بر جیبری ارسال
 نموده ام باید که فوراً جواب با صواب بر بر خوردار شنو اند تا بمن اطلاع دهد زیرا که چون
رقعه خان صاحب شفیق شفیق بسیار مهربان کرم فرما مخلصان مولوی محمد علی رضا
 فایز علیه الله الرحمن - حکایت اشتیاق و شکایت فراق ابتداء روز بازار مرسلات

براختیار این شاع دست فرسوده هست میگوارد غنچ و دلال ناظور دنیاے دنی
 که از مالیش صدق عبودیت و بندگی هست بهم محل چون و چرا نیست چاره سوگ تسلیم
 و رضا بر امضا چیست فان مع العسر یسر ان مع العسر یسر ان ربما تکره
 النفوس من الامر بانه فرجه کحل العقال یا باری شکر ایزد باری که اگر انبارے
 دیوئی و قرصنداری صورت ربانی بجلی پیدا آمد دل مضحل از خود رسیده و خاطر آزرده
 پژمرده و حواس حشت اقتباس بهم خورده اندکی بر جا آمد عمده مدرسی مدرسه
 دارالعلوم بخصوص کتب فارک بعد از ورود این حدود و بهفت ماه راه کشالیش در مقصود
 و انمود و تا بهفت ماه و غیر تعدد تو کرمی با ابهام تعین مشا هره علی الاتصال جاری بود
 مصداق فحوائس الامور مرهونه با دقا تا پس از چارده ماه یکباره نقاب چهره
 مدعا باز انداختند و باستماع استقرار ما هوار صدر و سپ جلنی بطمانیت و جمعیت مذنب
 و مضطرب پرداختند چنانچه در راه پانزدهم مع بقایا تمام و کمال واصل شد و خلی
 سبکدوشی و خاطر جمعی با واکسبیکار از قرض حاصل شد اگرچه حوصله این ذره کم ارز
 ازین قدر هم کمتر است اما در اینجا علاوه گر اینهای اشیا التزام صرف بجا و تکلیف
 ظاهر و در خود نمائی بیشتر از بیشتر است و بدین رگدز فرخ دستی متعذر و بیسر
 خاطر خواهی متعبر از کتاب گلستان بخواست و دبیت شیخ سعد زبان دعا میگوید
 ه اسی قناعت تو نگرم گردان یا که ورا که تو هیچ نعمت نیست یا گنج صبر ختیا
 لقمان است یا هرگز صبر نیست حکمت نیست یا هر چند که بار سال فرج بعد الشده

از دست مولوی حمید الدین صاحب با مور بودم مگر چون ایشان اراده رکوب از بند مجب
دارند بدست یک از اعزّه که وار و آن بلدان ارسال نمودم خواهد رسید البتّه که از و
اطلاع خواهند بخشید والسلام حلیم و علی من لدیکم **رقعه** بعضی میسراند
که بنده پریشان حال الحال از وبال و نکال محسرت تا شکیب ندارد آنچه از جناب والا
بالتجایم خواهد یک از سته چیز بیش نیست اولاً اینکه موافق معروضه سابق و ایفا و عده
معقوله لاحق از حق صریح اجرا مشا هره فوقی جده خویش حسب تقصا قانون مسنره
سرافراز یابد ثانیاً اینکه در صورت محرومی این متمن بر عده خدمتیکه مستلزم حوصله
اینکس باشد نامزد شود ثالثاً اینکه اگر رنگونی تمت موجب عدم اجابت این سکت هم گردد
از اینجا که فیض عمیم خداوند با صناف طرق و انواع وجوه جاری است چیزی حسیّه بشد باین
فدوی عطا شود تا آنرا سر مایه زار و راحله کرده راهی حرمین شریفین و مشاهد مقدسه و کاظمین
گردیده سعادت سرمد و از ذلت و خواری امی ربائی یابد و اجر عظیم این امر عاید روزگار
بناب نواب صاحب بلی القاب گردد که **الدّالّ علی الخیر کفای علی و تانفس و الپسین بدعا**
از و یاد عمر و دولت ابدیت شتغل باشد زیاده چه التماس نماید **رقعه** بعضی
میسراند بعد از تقدیم لوازم آداب عبودیت و مراسم کورنشات فدویت که این بنده کمتر
بسعی وافر در اصناف هنر بکلی ماهر و پیش اصاغ و اکابر و در و نزد یک لبصینه هنر وری
و صنایع معروف و شته گردیده الحال بعلت فلک زدگی کلفت مصیبت می کشد که سخوا
مع سایر عیال و عشایر خود را بکشد از یک جانب آفت فاته کشی شبار روز و از یک سو

مخالفت آبروریزی بزیادتی قرضداری و از یک جهت داعیه ضرورت شادی و خست
 که نامزد و مقرر گشته مدتی گذشت و اکنون بشدت تقاضا مردم سمت دیگر رنگ امکان درنگ
 و مقرر مقرر ادای رسم بنظر تخیل تفکر و دیده نامل و تدبیر منتقش و مقصود نمی شود جز ظلال
 از یال افضل جناب نرحم باب که هزار بار مردم ناکام را بغیض عالم نوال از خاک برداشته
 زیاده از آنچه میخواستند و حوصله داشتند بهره مند مقاصد و مطالب گردانیده اند جای پناه
 خود ندیده بعد التماس و زاری التماس میکنند که بتصدق فیض بخشی و قدر دانی ذات ملکی صفای عالی
 هر گونه که ممکن باشد از مملکت جان کنی نجات در پناه یابد و قدوسی بخود و در ادای شکرانه نوازش
 و عطا والا و سرفرازی خود بهر کار یک حکم سامی نافذ و جاری گردد و از روی قناری کافی
 بتقدیم لوازم پرستش و خدمتگذاری دانی قاصر و بسایر نخواهد بود زیاده حداد بر رقصه
 خالص صاحب الامتاقب فضایل پناه بلند پایگاه مفخر و معالی و دستگاه جناب موسی خان حسا
 دامت مکارم - بعد از اهدا اسلام سنون الاسلام کشف رای حسرا بخلائی بریضا ضیا
 باد که آنچه تدلیس کتب امتحانیه موقوف علیه اعطا لیاقت نامه تعین بایسته مثل اخلاق جلالت
 و ناصری و وقایع نعمت خان کمال و رسائل طغرای مشهدی روشن خدمت ذی کرامت خواهد بود
 که بدون استعداد کامل علوم ادبیه فارسی خوانان را احتیاط و التذاف و ابرسیدن بدلت
 مستحکم آن صورت اسکان نمی بندد و بعد ماکه فی الجمله سواد طالب علمی از معقول و منقول بیاید
 آمد احتیاج درس گرفتن اینها اصلا باقی نمی ماند و تکلیف خواندن چندین کتب از بهر تکمله
 فارسی بر تلامذه گماشتن در نظر خاص رحمت لطایل مینماید در صورت رضا خاطر ملازمان

اگر بر سایل ملاحظه می ترشیزی و رتعات بیدل در نشرو دیوان ناصر علی یا شوکت بخاری
 در شعر قرار گیرد احسن اولی بنماید که هر امینه بواسطه این کتب بر سایر کتب فارسی عبور کلی
 دست مبدی به انچه مناسب پنداشتم برنگاشتم و زمام اختیار بقبضه اقتدار آن فرد منتخب
 جریده روزگار است و دل هوا منزل از بهر جواب با صواب این کتاب در اضطراب انتظار
 والسلام علیکم علی بن لکیم **رقعه** لوازم تسلیمات و مراسم کورنشآت بحد ادب
 فدویان عبودیت سمات بجا آورده معروض ملازمان حضور لامع النور میدارد که این سید
 دعاگو از روی مراحم خسروانه و مکارم خداوندانه بعد از جلوس سمیت مانوس لمشا هره
 پنج ریال کشفه کمرت خدمت و کالت مدینه منوره و سرگرم تقدیم اسوره عمده مفوضه
 بالتزام دوام دعا عمر و اقبال ملازمان خداوند در مآثر مقدسه و اماکن و اوقات استجابه
 الدعوات حرمین شریفین زاد بها الله شرفاً و تعظیماً از سر خلوص قلبی و رسوخ باطنی میباش
 و تصدق معینه سرکار فیض آثار را بافتضای فتو احسن ادب تسلیم و رضا و اذعان
 و انقیاد فرمان قضا جریان ملازمان والا در حق خود از مات والوف فایق تر و وافر تر
 می پذیرد و از انجا که بذل فضل خداوند نعمت بر سایر مستوسلان دامن دولت ابدیت ^{تعمیماً}
 و در خصوص ماده این نمک پرورده و پرورش یافته دیرینه که استحقاق نسبت سابقه
 انبیا رسوخیت لاحقه دیده بار تلقاً علوم مرتبت خصوصیت جدید که عبارت از
 نیابت و وکالت خدمت ذی سعادت بندگان فیض موهبت در گرد و بی و جار کشته
 آستان عرش نولمان حضرت ختمیت درجت علیّه علی آله افضل الصلوٰه و اکمل التحیه تواند بود

بیش از پیش بر خویش می نازد و تخصیصاً از هر شش و این من الاس ابتلای اصناف
 نشا و لیش نمانند ای گرانباری مدیونی از عدم آلتغای کفایت با تامل و ملائمت و خلای جمع
 اشیای حرمین شریفین سیما مدینه منوره و هشتاد و برودت مفرطه که ناگزیر به شترای ثیاب
 متعدده میگردد و شیوع السلاک مره ملازمان ملک پاسبان که علاوه بر اختیار هنجار و قار
 و اعتبار در خود نمائی رفتار و کردار و باعث التزام از حاکم رجا و چشمداشت سایر عوام الناس
 میشوند و اسیر شکنجه حالت محضه نموده با وجود عدم وجود وسیله و وسیله جمیل حضرت خیر البریه
 علیه النشار و التحیه مافوق همه و سایل جهان انگاشته معذور جرات عرض حال عسرت
 اشتمال مجبور و وثوق توقع مراحم خداوندانه و وفور ابتذال افضال ملازمان عد و مال است
 ۸ قبله توئی رو بکه آریم ما، چشم ترحم بکه داریم ما، ۹ رقعہ شکریه وصول انبه
 که لاین هدیه نبود ترقیم و ترسیل یافت حضرت من زید فضل انبه عنایتی سرکار ریشیه
 نشنا در حدیقه دلهما و دانید و با جفیدگی قوام حلاوت در علاج ترش رویی روزگار مذاق
 آبکی زبان را یاد از قندوبات دمانید عظیم خسته آرزو مند این نعمت در پوست نگنجید
 و هوا پرست کم مغز و شکر این عطیه نغز سر اسر مغز گردید ۹ رقعہ آداب تسلیمات
 و قواعد کور نشات بجا آورده معروض ملازمان حضور لایع النور میدارد غلام خانه زاد
 موردی که با وجود آنک پرورده سرکار فیض مدامت بحسب اقتضا آب و خورد چند
 در شهر حیدرآباد اقامت نموده بجای به اشتیاق و منت با زیافت دولت از دست داده
 موردی ملازمت سرکار و الا افتد از او اینجا گردیده از مدت دوازده سال کل مل با داده

نیل سعادت انسلک ملازمان دست و پا بی اختیاری زده از نامساعدت طالع محروم
 و از حصول دعا مایوس گردیده اراده سفر حرمین شریفین را و بهما الله شرفا و تعظیما جزم
 کرده بتاریخ ۲۴ ماه حال در صدور وانگی بوده بجهتین نسبت فکخوارگی قدیمی خانه دکان
 موروثی خود جرأت پرداز عرض است که اگر چیزی بقصدی فرق مبارک مرحمت شود در آن
 منزل مقدس بدعا عمر و دولت ابدت بگیم صاحبه متعالیه مشغول و موظف بازایده حد
 رقص **ان** بر خور در سعادت آثار نور بصیرت جگر حکیم عبدالباسط طالع عمره بعد از دعا
 وافی و هسته کافی از من داعی عاصی مطالعه نمایند که حکایت شکایت زمانه سیر
 بهانه بسیار است و لیست بلند شارع پر هیچ و تاب انقلاب جریخ و وار بشمار آرزوهای
 عالم دنیا پایان و غایتی ندارد و دغدغه اندیشه جهان عقبی انجام و نهایتی آنچه از مقاسات
 رنج و عناد درین سفر مبارک برداعی شما اتفاق افتاده جز بهنگام دیدار فرحت بارموض
 اظهار نمی توان آرد باقی حال زیادت تجربت حاصل شد الحمد لله که بعد بعد زمان غارت
 بقرب آوان مواصلت واصل شد یک قطره قیمه موسوم مردم خانه نکاشته ام و آن را
 بتلفیف خطبه ارسال داشته باید بشنوند و حسب الفحو کار کنند و در خصوص کتابت
 کتب تعزیت غلام رضا صاحب خداوند عالم ایشان را بیا مژد قلت فرصت مانع شد
 درین صعدت او مراتب تعزیت سایر غمزدگان سیما خوشدامن از جانب این مهجور
 پریشان موقوف ابلاغ آن بر خور دارد خایر توفیق جامع شد زیاده چه برنگارم الا که
 بنحیرت ام و خیریت شما بار اطلب کارم بهم بزرگان و عزیزان مراتب و جنابم بنام برسانند

رقعه ۱۱ بر خور دار نیک کردار سعادتمند از لی عبد العلی طول عمر که بعد از وفات
 طول حیات و مزید تو فیق حسنات آشنا قلم میشود که آن فرزند بر خور دار روزگار
 که نه شب می آید و نه روز اندیشه بسیار دارم که مبادا و ایهامه باطله و شوکار تحصیل علم
 عزلی لباس و سواس یقینی بر خاطر تو هم مظاهر آن بر خور دار کرده است از آمد و شد خانه
 این مجرم در گاه آلتی باز داشته باشد تا مدامت ملاقات از بهر درس فارسی منجر بازگشت
 زحمت آغاز درس آن نگردد و درین صورت این داعی از سر مقصود اصلی خود در گذشت
 صرف همت و اشتغال بآل آن مصدر افعال پسندیده و صفات حمیده با تحصیل کمال
 که منتهی غلافی ماضی و صلاح استقبال توان بود از مختنات حال و شمارد و بهیچ نحو
 امر و ننی کار ندارد و اگر فردا بتقریب فاسخه علی مرتضی کرم الله وجهه که در خانه محبت کاشانه
 معین است یکبارس روز برآمده قدم رنج کند و سید میان صاحب را هم بذریع
 همین شقه دعوت که از باعث ابتنا بر اسلوب یگانگی و یک جهتی و عدم ثنوب و آمیزش
 رسم ظاهر هر مرتبه بر رقبای متعارفه راجع و فایق است تکلیف قبول زحمت داده
 همراه خود بسیار و باتفاق دیگر برادران تناول طعام نماید تدارک مافات بعمل آورده باشد
 زیاده زیاده - **رقعه ۱۲** برادر بدل مهربان من سید غلام علی صاحب سلمه الله الوداد
 بعد از سلام ارقام اینکه شب گذشته پاپوش این ضعیف نحیف دل خسته بصدقه و کفاره
 تراویح فانیه سینه پارینه پوشش با پیکی از نایبانیان پاکه ستی همان کالابو گرد
 اگر چه قربان قدم شریف ماه صیام و زکوة ادای نماز تراویح تبرک فرجام می بندم

اما پایی نمی علاوه دست نهی گشته بدامن عجز و در ماندگی پیچیده و چون دست و پایی
 شکسته از رسائی هر جا باز کشیده از آنجا که نسبت به تکلفی با آن جان عزیز برادران
 آنچنان در میان می باشد که یگانگی برادران حقیقی بگرد آن غیر سدا شنای قلم میشود
 که در صورت امکان یکصد روپیه بوجه سه چهار روز فرستاده از محبوسی بی جرم
 و خطا بر آرند و درین ضمن سعادت بعضی مصارف ضروریه لاحقه را باعث منت بی آنها
 شمارند زیاده چه رفقه ۱۳۳۰ مولوی صاحب فضیلت سناقب کریم الاخلاق قدیم الاشفاق
 مولوی غلام رسول صاحب سلمه الخلاق بعد از سلام اشتیاق پیام مشکوف خاطر عطر
 عالی مقام باد که احوال این ستام بفضل رب انام مستوجب حمد و شکر صحت جسمانی است
 و نوید طرب جاوید جمیعت صورت معنوی آن شفیق جمعی سؤل و مطلوب از حضرت رحمان
 قبل ازین درباره سعی و کوشش ابد و اعانت سفارش برخواهزین سیوه بسویله
 این صداقت منش پیش برادرزاده گرامی اظهار اشعار و از شرف قبول عواطف شمول
 آن سر حلقه علم فحول بدان ماسول قلب بلول تکرار وعده و اقرار می فرست که انون عدم تاثیر
 لجابت و ساجت کثیر در قلوب سیه و رنه ظلمه متغلبه صدق علیه آیه قَسَتْ قُلُوبُکُمْ
 مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ الْآیَةِ بِکِفَالَتِ حَمَیْتُ سَیِّئَةٍ اَزْجَلْ اَعْرَ حَسْبُ فُحْوَامِی السَّیْفِ اَخْرَجَ الْحِیْلِ
 صورت عزیمت جازمه استغاثه و تذکره ماضیه حقیقت حال و استعانت موعوده استقبال
 و ارسال عرفیه طویل و مفوضه این رقیه بلا صیغ حجت مطالع لامعه متضمنه سرگذشت واقعه
 مفصله سیوه معلومه بخندت ذمی رتبت منفی صاحب از معرفت آن تفقد مناقب

به تلفیف سفارشش نامه محنت علامه در صورت استصواب رخصت و انصاف الا التفتا
 بر محض استتلاب جواب بنفس نفیس مکررت انیس لطف ایابت گرفته رجباکه سرعت قبول
 مسؤل بر فرصت حصول مامول دامن و جهول بنفشانه زیاده چه المار اود —
 رقعہ ۱۴۳۰ به برخوردار با وفار سعادت دنا من مرتضی خان طول عمره بعد از دعا
 خلوص انتم و سلام سنون الاسلام صفا پیر املا اینکه وعدہ مستیقن الوفا ی وصال کہ
 قاید و سابق تو شمن ہمت از پید آمدن یک زن مشکفلاہ امور ضروریہ بود فی الحال در شرف
 احتمال مہال نسخہ عزیمت نمود لیکن تکلیف نحت بطلب آمد موعودہ گندم و ظروف مسی
 نو قلمی از خانہ مولوی غلام مرتضی صاحب و اشتراکی اشیا ی مفصلہ چچی علیحدہ و تحویل آنہ
 بحالہ چچی ایصال تابخانہ او بر سرود و شش کیلہ جیر مضایقہ نکرد مہلت اقدام بر عجلت
 اہتمام ہستلا کنند و توفیق الہی رفیق وقت سعادت رخت باد۔ رقعہ ۱۴۳۱ الفضل و رقا
 قدیم الاحسان من نواب مصفا المودلہ ہا در دام لطفہ پس از تبلیغ سلام سنون اخلاص پیام
 مسکین بے تسکین غلام زین العابدین بعد مدت البعد و زمان ممتد خود را فرایاد خاطر
 عاطر شفیق سابق الاحسان خویش میدہد و تبصیرم توقع نجات از مہلکات نواب آفات
 اجمالا بہر ض شکستہ و پریشان حالی کہ نصیب جسدہ و اعقاد باد دل می زند کہ این ممکن
 چرخ پر فتن و شر بدامن حوادث زمین از ابتدا بحال در کلفت عسرت و گران بار
 فرزندار بعلت قلت مدخل و کثرت مصارف خیلہ سراسیمہ و پریشان بال بودہ و علاوہ
 آن عروض بسیار مردم خانہ اولاد از شکایت ضیق بنفس تا و سال کسری و ضیق نفس

و تائید تخلص به تب و تن هم خود گویا در تب و تن تائید تخلص به تب و تن
 در گرو شخصه و اینج فراد و مدار کار و بار گذران بر محض مشا بهره بر خور و کار با وصف عدم کفایت
 آن و التزام اخذ قرض لغت بنوبت در هر زمان و رایجا انتقال مرخصه مذکوره بسبب جهل
 ذلیقه نشسته اهری ازین جهان جانستان به عالم جاودان آمیخته قالب بجان
 و خامس نمودار معزول علی بر خور و کار از عمده مدرسه اسکول سابق و نصب اسکول تازه و عزم
 جزم کشتن ان شیا طین الانس بر بقعین مدرسین سر آمده استخوان انترنس از حواس خمس
 مجبور و در حالت نزع روان مجبور و معذور و بلا تکلف از زندگی بزار و نقوست
 مخفی دار و که کس بسینا و اصفا تلاش و جستجوی اتالیق و معلم فارسی در سر کار و
 اعظم النساء بکیم برای تعلیم نبیستان عرق هوس حرکت آورده و دیگر طلب بر اجاق
 این افاق نماده تا اگر مضایقه نه پسند جبت این گنای نام کام که بغضای الغریق بتبش
 بالخشیش مضطربانه از هر پیغوله و کاشانه سبیل خلاص مناص خویش میجوید و طریقه کتاب
 دانند بر گرسی ظهور سعی مشکور نشانند الهی تا قمر تابنده باشد به بدنی نام تو
 پاینده باشد به زیاده ازین زیاده - رقع ۱۴ - خانصاحب الاناصب اشفاق
 مناقب سید عارف الله خانصاحب علیه الله الواهب - بعد از سلام سنون الاسلام که
 فاتحه الکلام و خاتمه المرام است ارقام خلوص ارشام می شود که ابرام اعلام شوق دیدار
 و اعلام آلام در انتظار است دست فرج و شمع سایر ابتکار روزگار نامحار اختیار این
 شمار نامکار بدول زار سر بر سر فکر بسیار بسیار و ناگوار زو ازین رو بر تافتن

در کار مدت متبادی سپری است که از خیریت و کیفیت ذات گرامی بیخبری است هر چند که
 درین نزدیکی از زبان عزیز پسر و عجبی سید طیب صاحب اصفا صحت و تندرستی
 و قرب زمان دولت همبزمی نوس دل ده بیدل افسرده خاطر می شده اما اگر بیشتر محیفه
 شریفه سامی بنفس نفس از در وصول در آید هر آینه طبع تانس نفع سر اسیمه بطمانیت
 کله گراید پیش و نوا سه سرعت انصرام کار خیر بر خور در از حد در گذشته و زمان بعید
 بگشته که گشته درین سودا گشته بعد ازین تحمل فرصت شماری شاق و طاقت شکنجا
 طاق آخر شرف ایما که خدیوه مدعا از پرده کتمان و اختفا کی لقای جهان آرامی کشاید
 و رعنا شاه امنیت دیرینه در کدام هنگام بر منصفه شهود جلوه گری میفرماید زیاده زیاده -
رقعه شفیق تحقیق من سید غلام سید تکیه صاحب سلمه الله الواهب - بعد از سلام
 انفعال پیام مشکوف ضمیمه هر تخمیر باد که روی ب روی سایه غوی جبهه خجالت را آب و
 مقامات میدانم مبلغ معلوم بر طبق وعده مرقوم برای ابلاغ خدمت ذبی سادت تفویض مردم
 خانه شده بود دست تصرف ایشان در مضیق عسرت خرج از منتقامت وقت انکاشته
 جرأت خیانت در حفظ امانت نمود چون حقیقت حال پس از سه چهار روز باین داعی صمیمی
 حالی گردید دست افسوس آسیدان دله مضحک گشت تا وصول نشن ناچار خار انتظار
 در پیر این بای شکست فی الحال مضاعف و فابا داپنداشت استعفا از کرم اتم هر جمی زمانه
 غلط انداز بعد ازین بر نیگونه غلط نخواهد گذاشت زیاده بجز توقع مزید لطف عطا چه املا
رقعه بر خور دار سعادت اکتناه محمد رحیم سلمه الله و الله و الله بعد از دعا که شخص

مدعاست معلوم نمائید که فی الحال از زبان نجبت تبیان مردم خانه پیام الفت نظام
 بود بعیت گذارش و نگارش این سیه جریده مستانه شده که مطابق رسم و عادت عمره
 عامه التزام استعدا و اما در ارسال محفہ طلب خیرہ بالالت التزامی حجت عدم حاجت حضرت
 دعوت و نظر یقینی مادر نظر اہل نظر از کفر اہل بیت ترویج تر بود العجب بقصور شعور
 کافرہ چرمینہ و در مسرکہ این ہمہ طبع شمار نجسہ و کدر مگر تعزیر و تقصیر سیاست خطیہ است
 کہ در کافات مافات از حد میگذرانید باید کہ حوصلہ کردہ شدت غبطہ فرو غورہ فی الحال خود را بشناسا
 تا بارسائید و شریک غذا و عشا باشید کہ اجابت دعوت سنت است زیادہ بجز دعا چہ دعا
رقعہ ۱۹ خانہ صاحب الامر تب علی مناصب اشفاق مناقب سید عارف اللہ خانقاہ امت
 سے اشتیاق از حد گذشت اجاب راہ ماہیان جویند دایم آب را بہ آب و تاب کلام
 صفوت نظام بالبلغ ہر یہ سلام سنون الاسلام سنت سے سلامی چو اخلاق قوم مشکبونی
 سلام چو الفاظ تو در فشان بہ اما بعد تعویذ بازوی جان منتظر و سیرا بہ راحت روح و روان
 منکسر یعنی سامی صحیفہ لطف نشان گرامی رقیمہ تفقد عنوان چہرہ وصول آفرستہ
 رہین منت یاد آور بہ ساخت سے بمانا دآن دوست کو و دستان را بہ غذای دل و
 راحت جان فرستد بہ تقصیر و تقاعد در ارسال جواب بعلت کمال ناسازی مزاج مردم
 خانہ راہ یافت تشویشی عاید حال کثیر الاختلال بود کہ فی توان اظہار نمود و ماہہ کامل است
 کہ طبیعت ایشان از سر بعارضہ ضیق نفس ناخوش شدہ ضعف و خافت کہ از سابق
 استیلا داشت نوبت کار بجائے رسانید کہ صاحبہ فرارش گردانید باری توفیق بارے

یاری داد که از حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب المحاطب به غوث نواز جنگ بهادر
 استعمال افتاد بفضلہ حال شدت مرض بروز باخطاط آورده و طاقت نشست و برخاست
 پیدا آید و حال طبیعت روز به است توقع شفا کے کله از لطیف نفی و جلی قوی قوی گردید
 الا ان غایت امنیت و تقصوا مبتغاسرعت انصرام کار خیر بر خوردارست و از توجه گرامی
 امیدوار در ششت خاطر و نگاپوی تیمار مردم خانه توفیق ملاقات شاه علی میان صاحب ہم
 بسیار در پرده توفیق افتاد دست اہل عدم ہرچہ آید اعجاز است ہا بخند ہم
 پذیرید کہ گنم تقصیر درین نزدیکی کہ بکمر تہ صحبت ہم نفسے با پدر بزرگوار ایشان دست
 داده ہجرہ یقین کشادہ کہ تقریب نسبت از دومی تسلیم و تفویض سپر سو قوت صوابدید و تجویز
 و تعیین پدر شدہ بالجملہ ہم امانی و اخض مرام ہر کدام انصرام این مہام در ایام رضای
 جنوریت و استحصال رضا بعد از قضا این روز ہا بم تعطیل امور قضا یا در محکمہ نصاری
 از صورت امکان تسامع خارج و بری ظاہر کہ غور و تامل و صلاح و عدم صلاح امری شہوت
 و تحقق وجود و بی منحصر اینجا کہ باب وجود از قلت مہلت مسدود تا بفکر خیر و نفع و ضرر
 دران چہ رسید اگر از رضا کے خاطر بہ تعیین تاریخ آغاز و اتمام شادی شرف آگاہی
 بخشند در خواست او اہل و عاقب این امر خطیر تقصیر نخواہد رفت استماع مرثوہ عزیزیت
 قدوم بخت لزوم سے از زبان سید شیو صاحب کمہ اللہ الوہب جان تازہ بقابل انتظار
 فرسودہ و میدہ سراپا دیدہ منتظر گردیدہ کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی باشد
 من بہشم و می باشد و می باشد و من ہا زیادہ بجز استرسال کرم نامحات خیریت آیات

چه بقلم درآید **رقعه ۲۰** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ دودمان مولی
محمد مهدی صاحب اصف سلمه الله الرحمن السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته حالا این جفا
در عین تضاد حوادث و آفات که حسب قضا و امضا خلاق کائنات جهت امتحان معرکه
آریان عرصه تسلیم و رضا صبح و سابتغ عنای آهیزدهم مستوجب شکر و مستلزم صبر
در نیولانچا پنج بسیم شریف رسید باشد انتقال ختر کلان برادر دم دودار و داغ عافیت
بر انگیخت و غبار فحیعت و ناشکیبائی بر فرق شکیبائی بجیت شیشه دل و ماده تحمل بجاک
توزع ریخت آخر چون بدون استرجاع چاره نبود سنگ صبر لا علاجی بر سینه کشیدیم
پیش ازین معذرت عجز بمقدارے از نگارش نداشت نامه وسیله آرزویش جرم بی اختیار
جسته بموقع قبول مترصد وصول جواب کرامت شمول نشسته مگر ناکامی خلقه محدودی لطف
خلق که خلقه از ان بهره یالیه آمده االآن داغ فروش عدم اطلاع احوال خیر مالے باشد
ای فخر برادران تا ایندم همانم که بودم و تا و پسین هم همان بهشتم که هستم محبتی که داشتتم از
دل زایل نشد و نخواهد شد تا بعد جسمانی تقارب روحانی نیست امید که گاه گاه بمضنون المکتوب
نصف الملقاق تسکین خاطر مضطرب داده باشند۔ **قوله ۲۱** بر خور و بار نور الالبصار
سعادت و ثمار محمد عبدالعزیز طال عمره و دام سعده۔ بعد از دو سال طول عمر و حیات و نیز
توفیق کسب سعادت و عافیت جسمانی و حصول کامرانی مطالعہ نمایند که سن رو سیاه بارگاه الله
حسبیت صمدیت تا این مدت دقید شدیدی مستحکم تر از حد یاب و دانه چارنا چار مضطربانه
بدونخانه الفت کاشانه سید منور رقم خا نصاحب سلمه الله الوهاب بسر برده مال کار که راجه

کم کرده روزگار مدار البوار شتافته صرفه اقامت در آن دیار نایبکار نیافته بمهر قانون از
 خرو بهرون آن ناحیه بلا ملاقات مولع باراجه خرد آن بقاع عینا غریمت لبست خانه فیته
 هم از آمدن و اعانت خانصاحب صوف صورت زاده و راحله پدید آورده چنانچه اتفاق افتاده
 تا به ترنا و پللی بندگی کرانیه ببلوغ سی رو سپیه و هشت آن پدید آورده بتاریخ چارم ماه
 سید الاول ۱۲۸۰ هجری و پنجشنبه رخت سفر بر بسته هشتم آن در ترنا و پللی بخانه
 فریدالدین صاحب فروش نمودم در ماندگی طالع مانع و رادع و جدان بندگی دیگر با و
 تلاش متواضع و تکاپو می شکاکثر تا چهار روز متواتر در آن مقر بایم و حایر داشته خضر
 توفیق رب قادر بآخرفیق و رهبر حصول یک بندگی تا منزل مقصود و بکریه لبست بسته
 شده تاریخ سیزدهم روز شنبه از انجا برخاسته به لبست و یکم روز یکشنبه در بلده سیونگا
 نزول حرمان شمول دست داد و جهان بگشتم و در داکه هیچ شهر و دیار به نیافتم
 که فروشنده نخت و در بازار به مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ به زند بفرقم و گوید که پان
 سر می خوار به راجا اینجا که سیاه کریم المنظر عظیم المیکل خفیف العقل عظیم الامتياز
 آدم شناسناسل ساسن خا زبیر شیناسست قبل از ورود من به پانزده شانزده روز
 در سوگواری مرگ فجائی یک زنجیر خنجر بر صحرائی تاسه روز زار و نزار به خور و خواب
 به تلاش پدید عرض آن سوی بیابان رفته سیزده خنجر بر اسیر و دستگیر آورده خرم
 و فیروز از نزول من بچهار روز باز آمد گفتا که متعدد خدمت پیشکار لیست و مشا هره صد
 رو سپیه دار و با شملع خبر ورود من در فرودگاه من آمده با خلق تمام ملاقات کن و بمقام

جت سکونت من نشان داد و اشیای خوردنی از خانه خود بسبیل ضیافت فرستاد
 و با اهلکار دیوان نیز که هزار روپیه ماهیانه می باید ملاقات دست داد و دیوان مذکور وقت
 رخصت یکصد و پنجاه روپیه بمن تواضع کرد و حسب صلاح حال از اقبال چایه ندانستم و هر دو نفر
 با هم کیزبان شده عذر آوردند که تعب شکار تا حال از بدن راجه صاحب زوال نیافته
 اگر سه چهار روز دیگر توقف فرمایند ملاقات شان ممکن است مدعا ایشان دریافتم
 و گفتم مصیع گفتن همین بس است که اسب من ابلق است به شمار که دیده ام از
 دیدن راجه صاحب تغنی گردیده ام الحاصل بتاریخ بست هشتم از سیونگکا برآمده و دوم
 ربیع الثانی به نهنهنگم درآمده یکروز ضرورت مقام کرده چهارم آن گام زن و بی سپر
 گردیده منزل بمنزل مرحله به مرحله مستقیم دیدار ششامی هشتم انشاء الله مستعان نزدیک تر
 نور و سرور دیده و سینه می اندوزم بمجمیع مهتران و همسران و کمتران ع هر که باشد
 ز حال ما پرسان تسلیم و سلام نیاز و دعا و دیده بوسه برسانند **رقعه ۲۲**
 بر خوردار عزیز القدر سعادت دثار محمد رحیم الله ساد طال عمره بعد از سلام و دعا ایما
 اینکه صحیفه قیمه دست آن عزیز بامتیز بد و مرتبه اول امور خط بست و نهم رجب المرجب
 باسم جبرایم مجرم رب ثانیاً از طرف مردم خانه مرقوم نهم این شهر و رود سرور منبوه
 و یاد از رابطه الفت در داده محبت قلبی افزود و اسجانه جل شانۀ آن سرمایه الهیبت
 توفیق کسب سعادت زیادت کنند و بشغف تخصیل علم انشا و تمنع محاورت و مناسبت
 و فصاحت لفظ و عبارت اختصاص هدای بر خوردار عزیز الوقار هر چند که نوشت روزی

شما آنهم زبون و زشت نیست که شائبه فوت مطلب مدعا مدخل داشته باشد
 اما نویسنده تجزیه سیاق کلام در شست الفاظ و سبب مضمون و فطر ربط معنی اصلاحه
 منطبقه باید که از نگارشش من خاطر رنج خاطر رنج نشوند و در پی رفع و دفع این سقم بوده
 چند سمشق مسوده کنند و خود ازین سبب و طلب در نوشتن بر خور و از این جهت
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز نیز احساس می کنند و می پندست باید با اتفاق هم اگر
 دست و ده تامل واقع در سبب و بند صحت عبارت بکار برده بر سببیکه متصل است پیش من
 فرستند یا از نظر کسی در گذرانند و مربوط تر گردانند و بدانست که از لحاظ قلب و
 حفاظ اوب با اصطلاح اهل ترسل هر لفظ و هر کلمه تفاوت محل دارد و هر چه که من حیث اللغة
 متحد المعنی بود مثل مهر و شفقت و لطف و رافت و عزیز و مکرم و گرامی و محترم پس این همه
 الفاظ نسبت بحال یک کس استعمال نتوان کرد و کسی را که بزرگترین خود شناسند
 مدخله العباد و القاب نویسنده الطان منظر و توجه گستر تر رقم نمودن نازیباست و ضابطه
 فارسبان آنکه جو با سببی ضمیر جمع لاحق کنند و لفظ دیگر صفت آن بیارند ایراد همان ضمیر جمع
 درین صفت روا ندارند مثلاً مجبوران غمزه میگویند نه مجبوران غمزدگان و در نصورت
 اضافت لفظ اول بسو ثانی خواهد بود نه صفت شما در خط اول نگاشته آید که جهان
 در چشم ما مجبوران دور افتادگان تا یک است مجبوران دور افتادگان محض تا مربوط بود
 و انما ده معنی مقصود نمیدهد و الفاظ دیگر که در عبارت چسبان و دست و گریبان نیست
 اصلاح آن موقوف حضور و شهادت می باشد و القاب مردان از طرف زنان منضمین مجزود

و انکسار و فروتنی باید بود نه از سر کبر و تقار و همسری که الرجال قُواْ مُؤْمِنَ عَلَی
 الْاِثْمَاءِ پس زن باید بشوهر راقم کند خداوند و آقا و مربی و دلی نعمت و سرپرست
 و معاذ و ملاذ و امثال اینها و برگارند که پس تسلیم و بندگی و عجز و نیاز و فروتنی متوجه
 میبارد و کار با لغتن است و کار شما شفتن از ما راه نمودن است و از شما راه پیوند
 من آنچه بشرط نصیحت بود بتو لغتم یا تو خواه از منم پند گیر و خواه ملال یا بازاده از من
 زیاده است۔ رقص ۲۳ بر خوردار نورالابصار محمد عبد العزیز طال عمره۔ بعد از دعا
 و اینک خیریت این ششت مبتلا و ابتغا صحت عافیت قاطنین آنجا ایما اینکه درینولا
 بنزدیک سه چهار روز ملاقات من سرایا سوز باراجه خرد مهنار و روز لقا افزو بروز
 گشت و از وی نیز خلق دلا و نیز بر بلا و غم زدا پرده کشا و چهره نما گردید روز ثانی
 ملاقات عرضی ثانی درخواست خدمت افتا با سفارشش نامه میجر در وی رزیدنت
 ثانی از دست منشی مدعی و هم یکا گذر پورث مقضن ضرورت نصب مفتی در کورث
 از طرف برهمن بنسوری جرج کورث بحضور بی نور راجه صاحب گذشت امروز منشی
 اعیان بلده عرضیه به ثبت و دستخط خود با حجت این مجرم ایزد صمد پیشش برده اند تا از
 ما بین متخاصمین کامیاب جواب با صواب کدام میشود باید دید وقت وقت سفارشش
 کلاه پوشش است چون گذارش خط سفارشش صمصام الدوله بهادر ناظم جنگ از عدم
 حضور مکتوب الیه لعلیه بچنگ تعویق قصه طلب سفارشش تا جزا مورار بر ثبت
 کمشنر سایر مدارکش نزد راجه و جا بهت وجیه دارد و تحریک سلاسل تکلیف استخصال ارسال

در زخم جان جهان خان سلا الرحمن کرده ازان برخوردار رجا اهتمام بانصرام این مرام
 بشرط امکان حسب تاج توان استحکام تمام مینماید زیاده چه نوشته آید بسید لطیف الدین
 و همه نوح پشیمان و شاکردان و دوستان و خویشان دعا و دیده بوسی و سلام مشوق و ثوق
 نمیدادند - رفق ۲۳ برخوردار عزیز القدر سعادت دثار مملوک محمد مرغنی صاحب
 طالع عمره و جل قدره و عز مجده و دام سعده السلام علیکم و قلبی لدیکم بعد از دعا خیریت
 دین و دنیا و زیادت سعادت اولی و آخری انما اینکه و وثیقه نیک کرداری اعنی محبت نایم
 آن برخوردار در عین بیقرار پرده کشای ستوده اطوار و آئینه صورت نماید که در غمگسار
 گردید ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی بهای تکلف آن برخوردار عزیز
 کمتر از فرزند عزیز محمد عبدالعزیز نمی بندارم امیدوارم که بهینسان بنوا امین مودت
 عنوان در زمان هجران گاه گاهی نفس خوش برآرم ع فراموشم مکن مقصودم
 این است که در باره محاوره زکام گشتن بمعنی مزکوم شدن اگر چه سندی از کتاب
 بیاد ندارم مگر از زبان اهل لسان گوش خود من است و گذارش دلیل موقوف
 تمتع جلیل آن برخوردار سلیم الطبع زمن و پی غلط و پی گم مراد هم اند در اینجا
 پی غلط بمعنی فریب دادن و کسی را از سلوک مسلک مقصود بگردان بازگردانیدن
 و معنی بیت واضح و صریح میگردد که شوق ما غره فریب عشق شده از ما بیگانگی و رزیده
 و نحو آشنای دیگران گردیده و مستی و نباله دار همان سستی دایمی است و در باره
 اول سالک مرصعه اول بندش خفت نداد و در مرصعه ثانی لفظ سور که بدون

ضم سرور قلیل الاستعمال است اگر بر آورده شود احسن و اولی مینماید و خاطر من تغیرش
 بدین منط میگذرد گل کرد و بهار جیش این سال لگره به شد خرم و شادان ز سر و ش
 که دمه به تارشته که عمر نور چشمان نمرود به در رقص طرب ز نگله بند زگره به و در مصره
 رابعه رباعی بجا لفظ مهیا پیش داعی شما اگر لفظ و دلایت یا مسلم مسلم باشد
 مسلم باشد و لفظ تا محض زاید منها بلا ذکر عدد و در هیچ جا دیده نشده و در رباعی ثالث
 آن بر خور دارد کی مانند بیت ناصر علی مفید معنی انتها غایت است یعنی ختم کردن
 از باعث پر بار و در همه شیا ساری است حتی که تا درخت بار دار هم پس این معنی بر آن
 قولیت که هرگاه فغان پر از اثر شد بالا رفتن که مخالف ختم شدن است صورت نخواهد
 جهت استقامت نسبت کتختائی بر خور دارد محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز حسب الامر
 حقیقت بهر مشفق مفتی مولو سید بخش صاحب سلمه الله الوهاب که عند التلا
 از زبان صدق ترجمان ایشان استماع داعی افتاده و باب جوابان مردم خواستگار
 سابق انتظار بسیار دارم از حقیقت آن هجرت روح و روان بخشید تا قریه خواستگار
 خود و سومه ایشان بر نگارم و از بر خور دار استفسار این معنی که محارضة مواخذة حصه
 متر که مصطفی علیخان رحمت مکان چنان نقش اعلان امکان بر بست و چگونه کچه
 آرزو از سر گفتگو گل کرد و شتر دعوی جماعه دیگر سو بر چه پهلونشت و قبل ازین
 یک قطعه خط تعزیرت مشتمل بر بیان مدعا جنان مردم خانه که حسب انما کستصلی آن
 بر خور دار گمانه از طرف بیهوشان ستان روانه شده و جوابش نامعلوم اگر معلوم باشد بفرماید

و خاطر از ترود برآرند زیاده بجز و عا و استغنا چه مدعا و چه املای بر خوردار سے
 غوث محی الدین طالع عمر کہ دعا و تمنائے دیدہ بوسی و لبو الد ماجدان سعادت و تباری
 سلام اشتیاق پیام موصول و مقبول باد۔ **رقعہ ۲۵** برادر صاحب عزیز القدر مرید
 مولانا ہمد و غمگسار برادران سید علی صاحب ید قدرہ و غز مجاہد و طالع عمر کہ
 و دام سعادت پس از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعا اعتقاد اعلام سعادت مندی
 و کامیابی دنیوی و اخروی کہ فاختہ کلام و خاتمہ مرام و اعبان خلوص التیام است واضح خاطر
 عاطر محبت و خایران برادر صاحب فرخندہ فرجام باور احوال بخیرست فی الزو جدائیم
 خار خار و در فراق از جان الم نشان آن عزیز با اخلاق پر سپیدن دارد و دل را بدل
 رہے است درین گشت بد سپھر تکلیف تصنیف آن البتہ کہ موہم کلف و نصف ظاہر
 نسبت بہ باطن صفوت ماطن آبینہ تاسف و تہمت مع معنی الفت عبارت آشنا کی میشود
 نیک اشتراک طایفہ ناپاک مترسمان بالتبیس مشہور تر از کفر البیس دل صداقت منزل تبارک
 درین باب کجا مضامید ہر ای بقربان تو صد دل من داین کار کنم طو مار فکر و تشویش
 در ماندگے کہ از لوازم بندگے گردیدہ و انگہی درین شہر سر سر گندگے از سر غجزار گے
 آن دست مایہ زندگے بپایان آوردن جز کا ہمش جان و افزائش احزان نتیجہ بارہی آرد
 ع کہ زیر انغم زخوردن کم نگیرد عطف عنان تو حسن قلم بچولان اعلان ماہوالا ہم
 احسن و اولی کہ اصاعت بضاعت اوفات و ترتبات و محلات بے غایات مذکرہ و کاتبہ
 محسن عنان ع ہرچہ آید بزر سر فرزند آدم بگوزدہ از نگار شہر صدق و رستی تراوش بر خوردار

محمد عبدالعزیز و قضا الد العزیز حقیقت اخبار آن یگانگی آثارش بگذارش سفارش کس
 از هبوطلبان این عصیان نورد بارگاه باری پیش رزیدنت این حوالی حالی شد و رزیدنت
 قبل از وصول رفیقہ موعودہ صمصام الدولہ بہادر بہ تلفیف خط بر خوردار این نواح
 بسو بند کوچی را و جود نامہ مورود تا زمان ورود آن مردود مطرود و درپردہ نقولین نمود
 سود بود و نابودش کیسان بسان وجود محطال حاصل عتی وستان قسمت راسخود
 از ہر ہر کامل ہا و بارہ و ریافت نایافت نام فرخ فرجام آن کس فریاد رس کہ غائبان
 با غایت واد او این کس پا استبداد افشردہ مروانہ و مربیانہ ہمت دلبرانہ بکار بردہ
 ہر قدر کہ بیشتر نظرفت کمتر نمز بخشید آخر الامر از روی تحریقی قلبی سولای اسم کرم
 زسم آن محب صمیمی نام دیگر مقام خاطر بظن قوی منطون یقینی نگردید ع این کار از تو
 آید و مروان چنین کہسند ہا در صورت صدق ابن ظن حبت کشف خطا کثمت باید تصریح
 و توضیح تقریر رنگ تصدین مرکوز و مخزون باطن باید رنگ ترود از مرآت حقیقت
 زواید غبار و اہمہ از سیمہ زاعر عازمہ جازمہ رباید ع کیست جز سبیل کہ برگرد غریبان گذر
 الغرض چون رزیدنت مذکور بجانب کوسچہ مرور و عبور نمود و نشان اسم اعانت
 تو امان آن مربی ہم مفقود با وی خطایا بیانہ مخلصانہ دارم کہ ع آغاز کردہ برسان
 بانتما ہا زیادہ بجز وصول جواب این کتاب چہ مدعا **رقعہ ۲۶** شفیق بہ تحقیق
 من بعد از سلام نخلت ابرام ارقام اینکه در بارہ امداد و قادی حسین صاحب ضرب المثل معرو
 و مشہور پیش این حقیر بندگان و آن دستگیرہ رانندگان پیش آمد کہ بے نگفتم بلا گفتم

تا سلخ جمادی الثانی اصل سود مبلغ نو و دس روپہ سکہ حالی بود انکار ساہو از کسرت و اعراض
 تکمیل بکصد روپہ ناگزیر اختیار صدر روپہ چلنی و طی معاملہ سابقہ و اجابت و عدم اعتنا
 خسارت مبلغ دو روپہ سکہ دہشت فلوس بخصوص دست بیدینی ازین دست شکستہ
 سالوس نہ ستم مانوس نمود ملک و انفا کہ نقصان و خسران اصل سود سابق و حال تا حال
 جملہ سیکہ دو روپہ سکہ کار رسید و ریخت بر ذمہ من داعی کہ در اندہ مدیونی موفورہ
 خودم مغبونی محض بود تا مبلغ بست و ہفت روپہ سکہ کا کشید چون در زمان پیشین از
 زبان اعانت تر جان آن مشفق تطف قرین باین مسکین بے تسکین تسکین یقین
 کہ از جا بقرض سود فیصلہ و متفقہ و ناکیماہ صبر و شکیبائی کن سودش بہ نفس نفیس خود خواہم داد
 و درین اثنا دفتر اولی بر ہم خورد و حادثہ آسمانی طبع گرامی را از جا برد و اینہم شکست ناگہانہ
 بر ذمہ ابجد خوان دبستان ہیچہ لازم و مختم افتاد اکنون بعلت فرط ناچار خویش زمام
 بدست اقتدار آن حق پرست خیر اندیشم گذاشتہ ام و توقع رفع و دفع این خسران
 ببطا بکصد روپہ سکہ کہ چلنی بہ تزیاید سود تا ایندم مبدل کالی است و نقاضا ام
 بے پایان بدون شائبہ رب گمان یقین کلی ہے چہ حاجت است بہ پیش تو حال گفتن
 کہ حال خستہ دلان را تو نیک میدانی، عفو شوخی و جرأت گستاخی از انکمرم یقینی یقینی است
 نہ ہر دم آب شدم آب راشکتہ نیست، ہجر تم کہ مرا روزگار چون شکست، ہ
 رقعہ ۲ خانصاحب الامنا و اشتقاق مناصب حافظ صدر الاسلام خان حب سہ اللہ الوہاب
 السلام علیکم ورحمتہ اللہ وبرکاتہ آمدہ بودم بر در دولت سر او بی نصیب گزشتہ از ملاقات

و لکن شارح قیمه که نوشته بودم از نظر گذشته باشد و حسب الامر قوم بعد مطالعه چاک شسته منظور
 دل ضعیف از حضور منزل شریف اول تا سید اساس مغربی و محمدرضا فغان و بیان از حرمان
 بخت زبون ایشان ثانی یار و یارین و عده موکده جرح و اعتراض بر شاهزاده هفتاد و پنج و
 بر خود از تعلیم و تدریس تاض و در صورت گذشتن کواغذ و داد از نظر کرم منظر شفقت ایجا
 ثالث استفسار و استفسار ازان افزوده مشاهده که در باره کمال از شدت انتظار کار و
 باستخوان رسید و کار بجان کشید باقی هیچ و تا حصول جواب ل بیتاب بر سر هیچ —

رقعه ۲۸ دوست مهربان من ناظر صاحب بعافیت باشد جواب رفته مولوی علی عباس
 بطریق اجازت انچه حقیقت ماجراست راست می نگارم محل بر تعلیق گوئی و دروغ باقی نکنند
 که سخن کذب از سر نهزل هم بر زبان من نمیرود و نخواهد رفت مولوی صاحب بمن کتاب عطیه کبری
 و نمودند و ترغیب تخریص ترجیح و تعلیم آن فرمودند و تکلیف کردند که خطی دارد و نسخه دیگر
 پیدائی شود تصحیحش باید کرد و از دست بادی علیجان صاحب نویسانید لکن چه تعطل در رسیدن تلایه
 در تصحیح آن با تخیل اوقات منقسم میکان غذا اجابت داشت از مراعات آئین مروت انگشت
 بر دیده نهادم مظنه که تا نصف کتاب بل زیاده مطالعه در آوردم و بنحای صاحب موصوفت نیز نشانی
 و اوم بعد از چند روز مولوی صاحب استفسار کیفیت کتاب پرداختند و داعیه ضرورت تکمیل نوشتن
 آن بیان کردند گفتیم موافق امر بادی علیجان صاحب پیرده ام بهر امینه بنا نوشتن نموده با
 و خبر بایشان دادم گفتند که تا نقد من رسید انسخه اش بر دارم پیام رسانیدم فرمودند چه
 زحمت می طلبی از نزد دار و ده صاحب سید بانم اتفاقاً دوران زمان دارد و ده صاحب بهیار بودند

تا چند روز نیا مد بعد از آنکه صحت یافتند مادی علی خان صاحب هنوز کاغذ نگرفته شتاب نه
 را همی مقطوع شدند و کتابی همچنان نزد او شان ماند جرم تغافل مبی پروا از خد متنگداری سرکار
 که بمن نامزد کرده اند صلح ندارد چه باند نسبت کلا عاریتی مغفرتیم که از حد خویش قدم
 بیرون ننمیرا چه زهره که از حکم سرکار بی پروائی کنم و خود چگونه حکم سرکار خواهد بود و خصوص امری
 که بمن سپرده اند توقع از دوستی آثم زبان همین که این چند سطور از نظر مولوی صاحب بگذرانند
 و پاسخ می دهند تا بدانم چه میفرمایند شک بلبل بر زمین افتادن از انصاف
 نیست، استین غنچه یاد من گل بایش؛ **رقعه ۲۹** مولوی صاحب عالی متعصب
 فضیلت مناقب مولوی سید محمد مودودی صاحب امت عواطفه السلام علیکم وعلی من لدیکم
 چه جرم دید خداوند سابق الانعام، که بنده در نظر خویش خوار سیرا د، خدای راست
 مسلم بزرگوار و حکم، که جرم بر بسند و نان بر قرار میدارو، شفیق من نفوذ بالله من المحور
 بعد الکور صفا قبول مسؤل این خلوص مجبول اولاً از اجازت ملازمت بمولوی حاجی
 حافظ سید کریم الله صاحب چند آنکه قوی و لم ساخت اجتماع فرصت انصاف ایشان از حد
 مفضله کرم در بخت تمت و افترا کمحض با سبک فائبانه راجعین صدق و اصل حاضرانه
 پنداشتن از نصفت و عدالت جبلت دور بالفرض و التسلیم آیه لا تَزِدُ وَازِرَةً
 وَ زَرَّ اخْرَی معلوم خاطر ماطر عطف و سنو جرات پروازم که ضرب مثل بر جبهه حق
 دشمن تحقیق راست و بعضی غرای منطوق لازم الوتوق و الکاظنین الغیظ و العافین
 عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ عفو جرمیه ناکرده بچاره مذکور نمایند

و از سر چاره گری لطف خلقی خلقی که خلق از آن بهره مند مقاصد جنان اند و رانند و نجیب
آزوده کم طالعی خود را خود بخود و نزد خود باز خوانند و بشرفت نصب خدمت مستتره هوش نامزد
فرمایند و من بنده شرمند هوا پرستنده را تازه رهین منت سبب اندازه گردانند که مضمون
حقیقت شخون العذر عند کرام الناس مقبول معمول و مامول است زیاده زیاده —

رقعه ۳۳ عرض میشود که بنده را خجالت زبان کنائی حالت جرات کتابت سید بنابرین
وارد این حوالی است کار ساز بحض قرص دوام الی بنده الایام جابر بیقین سداب حصول آن
و گیر باره بنوا تر و توالی و عده خلانی مسمیره و کاوش متوافره فرض خوانان باعث کاهش مشکاه
جان ناتوان محرومی آستان بوسی خداوند از فقدان مربی و عدم تعین مشا هره با تمهید
هر روزه خدمت تا ایندت چهار ماهه کامله علاوه بر آموزی بذل غایت بزرگان مستلزم
گردن فرازی گستاخیان و چشم فبروزی مطلب قلبی از عواطف جلیله لاریبی بصفتا
و زو بک گر خواهمی کند دل شیدا مرا چه جرم به عشق است صد نه ارتقا ضامرا چه جرم

رقعه ۳۴ شفیق من سلامت بعد از تبلیغ تحیت و سلام معروض خدمت ملازمان والا
میشود که بیک دست دوهند وانه نمی توان برداشت بچه سرگرمی چندین محاملات مخوف را
بکتنه سیر میهند با آنکه پشیمه در کلاه نذارند و انگلی با فیلسوفی که پالوده باشاه می خورد
و دیگر می که نانش در روغن است تا با اینا بکسر بودند کله نمی توانستند زد و از دست
اینان چانه خود را شکسته میدیدند و استه باشند که راه بردم شمشیری سپرند اینجا جانی
که موش هم بوضاراه میزد و کسانیکه با ایشان همکاسه اند پشه را در هوا نقل می بندند

و گره بر باد میزنند هر گونه مردم را که سر به می کنند چه بیگویم از سایه خود رم میگردید حالا میخواستید
 فیلان آدم ربارا بازی هید چندین بازیها خورده اید باز چشم نمی کشائید آخر ریشخند مردم را
 بر سر سید ریش بر شما خواهند زد که نصیر کفش دوز کاری نداشت در فشی برخایه خود زدند
 که از ته ریش میگذرم نسبت به شما داشته ام با هیچکس ندارم چنانچه بوده ام هستم و چنانچه
 خواهم بود آنچه طمع کرده اید که فرد برید بر پشت پا دیگران نوشته است خواهی خواهی از شما
 در می رابند زود بینی شکسته پیشانی، تو که بازی بسیر کنی با عوج، هر چند میگوید
 که ازین حرفها ناصحانه مخلصانه که اکثری در مذاق خود سران تلخ نمی آید ممنوع نخواهد بود و لیکن
 مصیعه می تراود چه کنم آنچه در آوند دل است، من آنچه شرط نصیحت بود بتو لغتم، ای
 تو خواه از خشم پند گیر و خواه ملال، بعد ازین مختار اید اگر این حلو آهنگنا بطبع نازک شما
 ناگوار است میل نفرمائید و اگر خوشش آید دیگر چه بهتر منکه مجبور به خواهی ام بلفتن سخن
 معذورم زیرا که ازین چه نوشته شود ایام بکام باز **رقعه ۳۳** اگر چه قدوسیم که سرتاسر
 بے هنر است در حقیقت چون در تعب بال پرست جذب مراحم و قدر و خداوند کی حامی
 رفاه و خوبی این کشور است بعینه لغو مهر الفروست تا با سعادت ملازمت حلقه بیرون در است
 همواره بدعا دولت در نعمت خدمت گرم سرت هر چه که حوصله این بنده کمتر نسبت بتصدق
 معینه فرق مبارک کمتر از کمتر است بذل فضل آن سرور بر رعایت و پرورش خدمت بیشتر
 از بیشتر است فدوی که از کثرت عیال بعسر حال ایم مگر است در نفس نعمت خدمت که
 که تدریس درجه بالاتر است از غبطه سهم و عدیل خویش شر در پرست از فیض عظیم خداوند

که فضل مجسم و عدل مصورت و باره اضافه میسوره صدقه معهوده تمتی پرورست
 تا ماه منور بر فرش عبرت ز پر تو خورشید خاور ضیا گسترست ماه تمام احوال خدام از مجاق
 ایام صئون و خوش منظر باد **رقعه ۳۳** بر خوردار نور الابصار اقبال آثار سعادت ثمار
 طالع عسکره - بعد از دعا معلوم نمایند که تاریخ ۲۷ رمضان جواب حاجت نامه مرقومه
 پانزدهم آن مع نیاز نامه موسوم موسی خان صاحب بیل طپال رساله داشته بودم بواسطه
 که با وصف شدت ضرورت تا حال جواب آن نفرستادند احتمال و گمان فقدانش موجب
 تکرار ارقام این صحیفه شد حاصل دعا قلب یا سبحان اولاً اعلام کیفیت مزاج غلام جلیل
 صاحب در اینجا استماع افتاده که از زندگی شان مایوسست ثانیاً عزیمت آن بر خوردار
 سمت این هوا جهت ادای رسم شاد از گرفتن رضا در ماه بذات خود و استخصال خصیت
 یکماه و پانزده روز برای این رسیده بگذارش عرضیه ملفوفه و نیاز نامه موسوم موسی خان
 صاحب ایصال قیمه حمی الدین علی مرزا و در صورت سفر خان صاحب مدوح نیل اجازت از
 جناب فیضآب علی محمد خان صاحب معرفت مولوی عبدالرحمن صاحب بلا مملکت یکروز تا ثلثاً
 همراه گرفتار غلام جیلانی صاحب اگر ممکن باشد و الا و الا گذارستن شان بمکان بر خوردار
 حکیم عبدالباسط صاحب تحویل خرج ماهیانه شان بدست و عند القبول والا بلا تحویل
 آن را بجا گذارستن همه اسباب بخانه بر خوردار مذکور الا مایحتاج سفر و صندوق ضایع
 شده عطروان و باره ملبوسات عروس که از تملک تلف باقی مانده از این فصول اربعه
 یکمختص منجبه که واجب بل واجب است آنست که از حصول و عدم حصول مامول یعنی

نخست سؤل و فرمیت عملت نهضت خویش تبار برقیه واقف و آگاه کنند و اے
 ذوالزمان نعل و آتش پذیرند و نظند و ارم که فلانی به ترغیب تحریر صحت و تشویش
 آن بر بخورد و ارمایل خواستگاری دختر فلان کرده باشند اگر چنین امر از قدیم الایام خود
 تمنا و دلست هام بوده است اما بعلت مخالفت مزاج مادرش مخالفت اثر تربیت
 و سیل احساس اساس آن فی الجمله اندک با حادثه سن صغر عمر و جهان وطن فوئیت
 دختر در آخر بر ایل اخلاق مثل مادر که رفته رفته از مادر خود فایق تر بر آمده اندیشه مند
 می باشم انین بگذرد دختر حاجی حکیم سید محی الدین حسین صاحب اختیار کرده ام هر چند که غنا
 صورت ندارند غنا معنوی شان که عبارت از غنا قلب باشد برای موافقت با فرجه ما بسند
 و کافی است زیاده بجز انتظار جواب و لا بتر بار برقی و ثانیاً بسبیل انجل چه نوشته شود
 رفق ۳۴ عزیز گرامی قدر من احمد بن عبد الله سلمه الله و البقاء از زبان فرزند عزیز
 محمد عبد العزیز لازال کاسمه عزیز مکرر استماع افتاده که طبیعت کرم طوبیت رغبت لاینا
 بر اسب نو خرید که منشیش نام نماده اند و او ابتداء کمال عواطف جلیله مریدانه اصلاح
 و بهبود حال مال آن بر بخورد و از زمانه و صداقت و ثار یگانه ملزم گذارش و نگارش
 بے تکلفانه میگردد که جزاات خریداری سپت کور و درین حالت سرایانزاکت شدت عسرت
 بعلت کثرت مصارف بنفایت که یکیک و پیغمیت عظیم باشد از محض طمع استحصا
 منفعت خاطر خواه بود که قمیمش فی الحقیقت در ویده بصیرت اعزّه اصداقا و اجله احبا
 زیاده از دو چپد منهنود و حالاً هم شخصی بدران نصف نفع مافوق اصل بیع آمده و موجود

و خود کیفیت بیعت و مالیت آن حصان و خدمت و بیساعات ملازمان لبان مهر
 درخشان با اعلان و بے کتمان از آنجا که این دو سبحان آن معدن جود و احسان را توأم
 لطف و ترحم بر احوال غریبان و درماندگان خصوصاً دوستان اخلاص نشان و آشنایان
 بے تاب توان آفریده و حقیر خاطر کسیر عمری در شغم و آسایش حال فارغ البال بوده از
 چند سال مورد امتحان چرخ مختال و زیر بار مدیونی بسیار و بانواع خسران جان و مال
 حسب تقدیر قهیر متعال اسیر شکنج و بال و نکال گردیده و هنوز با هزاران در مانگی و غلبه
 اعتقاد ابتذال و پیچیدگی سیم و زرد و نیوی بر سر همان بے پروائی جلی و اعتناء هم ذخایر
 دوستی و آشنائی خاک کوی وفاداری و ثابت قدمی هست بر صدق دعوی خود قسم می‌کند
 که سوگند بخدا و حده لا شریک که رضا خاطر را از همه چیز با احسن و اولی می‌شمارد
 و رجا که پاسخی فرمایند تا بر اصل قیمت موافق قیمت همانست به نفس نفیس خویش چه قدر
 می‌افزاید یا بهمان اصل بها اشتراک مینماید که درین صورت هم اصلاً مخلص بے ریا
 هیچ گونه مضایقه ندارد و بر ذات متعده صفات مکارم سمات نیز حلف شدید می‌گمارد
 که ازین صداقت کیش وفاداندیش غبار آزر دگی بطنه باطله سخن سازد و دل صفا منزل
 هرگز هم گمراه نیابد فقیر دلگیر را صدیق یکجست انکار کند و بے تکلف هر چه رضا خاطر
 در یا مقاهر باشد کند و بعمل آرد و محب صمیمی را بر همان خرسند و فرحمند پندارد و این سخن
 نیز مجدداً سوگند ابسوگند شمارند زیاده بجز انتظار جواب بن کتاب که تا دست یاب شود
 جان پراضطراب و پیچ و تاب است چه اطارد و والسلام علیکم واولاؤا و آخر اؤ و غایر و باطن

رقعه صاحب الامتياز فضایل پناه بلند پایگاه مفاخر و معالی دستگاه جناب
 موسی خان صاحب امت برکاتت بعد از ایادی سلام سنون الاسلام که فاتحه الکلام و
 خاتمه المرام است مشهود ضمیر منیر برضا نظیر مهر تخمیر باد که اولاً اصل مطالب و خلاصه
 مآرب بر تو انوار اک ملازمت کمیا خاصیت می باشد و عدم توفیق این سعادت دل
 صدف منزل را بنجار خار ناخن حسرت می خراشد ثانیاً معروض میدارم که اگر چه حقیر صد ا
 لعیش بنفس خویش هیچگونه لیاقت و قابلیت نمی یابد اما از آنجا که عمریست خود پذیرفته بذل
 عواطف جلیله بزرگان بوده درین شهر نایرسان از محافت ذلت بے التفاتی زحمت
 معرفت و مصاحبت مردم اکابر بر بنی تاب در گنج انوار و ایاد من کشیده می باشد نفس
 اظهار مدعای سینه دزدیده و زبان تبیان مطلب بریر دندان گزیده حسن عقیده که
 بمشاهده اخلاق کریمه جناب فضایل آب پیدا کرده فقیه خاطر کسیر را بے اختیار گستاخانه
 بر سر عرض خواهمش قلب ریاسلب سر بسر کا همش چندین مرتب آورده و لیکن نه است
 ننگ سفلت نگذاشته که بحضور کرم معمور افاضت بر درین امر لمبی کشاید بنابرین عرف
 نجالت را آبرو خویش نداشته حرف زبان بخامه رسوخیت نشان حواله می نماید که وجه
 معیشت حقیر دلگیر گسترست و مصارف عیال غلایق بیشتر و بال عسرت حال و طلال
 باقصا غایت کشیده و داعیه ضرورت سوار بضعف پیر مجوز جرات التجا گردیده که از سر
 فیض لطف و طهارت باره اضافت مشاوه این رسوخیت سیما بسی وسفارش مشکو خود را
 ماجور و بنده شرمند و بخور را بکام بخشی مصرور و تالاب گور برین منت مسوق خواهند نمود

اگر مناسب باشد و شرف اجازت ارزانی شود میخواهد که یک عریفیه همین امنیت از معرفت خدمت ذی سعاد در حضرت ولی نعمت بگذراند و بگوید هر چه که ضمایر اقتضا فرماید آن را اولی خواهد بود **۳۵** آنانکه خاک را بنظر کمیایا کنند یا آیا بود که گوشه جنبی بیاکنند یا زیاده چه التماس نماید - **رقعه ۳۶** مشفق شفیق عواطف طریق محمد صدیق صاحب دامت مکارم که پس از ابد اسلام اخلاص بیایم ابلاغ ما هو المرام اینکه احقر الناس توفیق و تودد اساس از توانر و تکاثر اصفا صفات ذات ذی برکات سیما از زبان صدق ترجمان مشفق حاجی محمد رحیم الله خان صاحب سلمه الله الوهاب در فرط شوق و ثوق لغایم سمیت سیما قبل ازین باندک فرصت ایام جرات کتابت و رسالت یک کلمه صداقت التیام را واسطه حصول مامول قبول اسؤل نه نشیده قایده اضطراب طلب کتاب نصاب پیش از علم جواب پیاسپه و در مرتبه عنان عزیمت باستانه کمر مت تشبانه افادت مرتب کشیده از عدم میل ملاقات مسرت آیات همیش حرمان بکلیه احزان باز گردیده اکنون داعیه دارد که در صورت اجازت و اطلاع وقت فرصت از سعادت حضور خدمت کام دل برآورد زیاده چه بزرگارد - **رقعه ۳۷** برادر عزیز القدر سعادت مند جگر بن سید احمد حسین طول عمر

بعد از سلام و دعا ای که صدق ظاهر حلی حاصل است و جمیع باطنی زایل من مضحل باشند تا خیریت شما شاغل در حضور قرب مان رفیع بعد نوع مابقیه مایل جامع المتفرقین تفرقه از میان بردارد و بعجلت و سرعت دولت مواصلت مسیر آرد و تقوید بازو می جان مایه را روح و روان مورخه ۲۲ رمضان بسط آن که روز یکشنبه بود و در مجموع در خدمت آمو نمود

و بر حصول دیدار سعادت بارشما والدین ماجدین و جده ماجده خود را جبین عجز و سجدات شکر
 و سپاس بهیچاس سود بر خود روا کرد و چهارم از نهضت شما شبانه را بهی بمی گردید و هنوز
 خطه از جانب می نرسید پیش تو کوانه این امر علاوه در و فراق شما با هست چه گویم که چنانچه
 در عالم تنهایی بر من عاقل بر پاست مغز تخم شمر چاک از بزرگایار بقدر نیم آثار مطلوب بودست
 ارسال یافت و بر خود روا که باستماع اینکه احیانا استیاء محموله بنگلی لغارت رهنران می رود
 از فرستادن زیور انقره و طلا سر بر تاخت با این اگر رضایقه ندارند در صورت اطلاع و طلب
 ثانی رسیده انکارند باقی وصیت شما را تا وسیع امکان بعمل آرم مگر از مشیت بزدان
 ناچارم زیرا که چه برنگارم الا که از بست بند امور خود و بهنگام عزیمت نهضت این جهت
 خاطر فائز دهند و از طرف من بوالدین خویش و همه دوستان ع هر که باشد ز حال ما پرستان
 سلام برسانند و از جانب عبدالملک هم خدمت خود و هم بسایر بزرگان آداب تسلیمات
 تحفه و هدیه دانند **رقعه ۳۸** ای برزده دامن بلارایا سر در پی خویش داده
 مارایا چون در و مردمی نمی آید از کوچی ماطلب فارایا نامه مورخه دوم شوال درین
 نشست بال وصول طمانیت شمول نموده اندیشه بی وفائی مربی شما بخصوص این زمان
 از صدم رقم نهضت یکماه دیگر در دفتر با خود تعلیق و رود ایشان بدین مقر و ظن غالب
 سود سلوک آن کافر فاجر در تردد و تذبذب بر روی خاطر فائز کثود من بعد حقیقا بگویش
 رسیده که احمد از سر کار مجاز و ماذون نهضت یکماه دیگر هم گردید بهوش از سرم پرید
 نحن بقیقین کشید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ما بر سه شدنی میشود گفت و اقامت

آنجا را بر عیلت نهضت ترجیح ندهند و بار فراق بر دل مزین مشتاق ازین زیاده تر نهند
 نامه مرسله موسوم به حکیم صاحب از زبان خودشان اصفاشد از آنجا املا شد طبعم بر پیشگاه خلعت
 مبتغا و کسب متمنا از آن هویدا شد حیف و تنیدی توای فرزند دلبسته که دیده و دانسته
 رعایت شخص دیگر را بر رعایت خاطر پدر راجع آوردی ضرر پدر اگر چه کمتر باشد از بهر نفع غیر
 اختیار کردی تنهایی بر من نه آن گرانی دار و که ثقل مهمانگر ندانی از سرگردانی و پریشانی
 که بشیوه فراوانی شکیلا میزبان می بودی ببار را آخری مریب و والد که پیشانی دانسته
 بودم که از تو برای سرعت نهضتش تمسید خواهد رفت نه جت لنگر اندازی تا کیدی
 انالله وانا الیه راجعون واعتصمت بالله و توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله
 و علی الله فلیتوکل المتوکلون حال که ما را تنها گذاشتی و دلی از ما برداشتی و بشیوه و بحر
 در سخت و با عزیزان آن مکان پردا باری سخن پیرانه مارا گوش کن حرف علومیت فمیش
 کن زبان هرزه بیان از طلب یافت دیگران خاموش کن جواب این خط بمجرب و ملاحظه بنگار
 و سبب آتکی در نوشتن بکار مبارکه از قصور و فتور بینا و کم سواد روشنا خواندنش بر من شود
 دشوار بخیر و خوش اسیر برادر زن احوال و خواهرانش از من سلام بسزن و دعا از حد فزون
 بهیه گذار - ر ق ۳۹ برادر عزیز گرامی قدر سعادت من بجان پیوند عبد الباسط خان
 سلمه الله تعالی بعد از دعا خیریت دنیا و عقبی و سلام سنت حسنیه خیر الواری معلوم خاطر
 فرزندگی سیما باد که نامه مرسله ارشاد انعام مورخه دوازدهم ماه گذشته بتایخ فوزهیم
 آن چهره نماند تسلی بر اشد مست افزا شد بر وقوع صورت روح بکار آن سعادت

اقتباس بسیار است قیاس از حق احساس مودتی شد و باطلاع خطرناکی صحیح آن بقیاع از هوم
 و سباع و دلمودت انتفاع از سر دیگر پیش فرساشد بصدد خلوص التجا دست عاسوی سما
 بالاشد جان تن آن یکتای غریب الوطنی تسلیم حفظ و امان حافظ بے همناشد رنگ و رنگ جواب
 کتاب این مدت اگر چه پر به جاشد اما پیدا که کلفت فرقت و پریشانی تنهایی و ناسازنی^{طبیعت}
 و کابل قلمی جبلت همگی کچا شد آخر الامر این چند سطور محبت دستور بدست سیک از تلامذه^{الله}
 انچه در خصوص شایا مطلوب این سرور هو اینوک فلم الفت ششم رقم آراشد چرا نباشد که رجاء و نا
 در هر مبتنی از ان برادر و بینی زیاده تر از برادر حقیقی منظون بلکه متیقن این هواخواه بی سمعه
 و ریاشد هر چند که قلت ابد خطوط از من بے سرو پا پره کشاشد لیکن جودت نامرئوسی^{تا}
 از حضرت کبریا با نفاصه بآن عزیز دلما عطا شد دیر فرستادن جواب و زود نوشتن خطاب
 از ما نازیبا و از شما زیبا شد - **رقعه** مولوی صاحب الامتاق عالی مناصب منبع
 لطف کرم معدن خلق انهم مولوی سید احمد علیجان صاحب امت عواطفه السلام علیکم
 و رحمة الله مدنی ممتد میگردد که احساس فضایل و جزایل خصال ملازمان عدو مال^{لطف}
 عواطف و دواعی اشفاق و محاسن اخلاق کرمانه قاید و ساین جنیت عزیمت اظهار
 حال کثیر الاخطال است و جبلت ناکسی جبلت کم گوئی سیما در خدشت اعظم و احکام و انفعال
 سوال مانع و رادع شوخی لکثائی و اجازت جرأت مقال مال احوال ابتداء عموم افضال
 با کمال و خصوص شتمال مخلصا پریشان بالضمیر و ساختگی و ابتغال عرف نه امت ابرو
 مقالات اندیشیده بر کتب حواله جرأت نسان بر کتابت خامه بریده زبان گردیده که فقیر

خاطر کسیر با جگه مدبونی کثیر در پرورش میال و کشش و کوشش ناگزیر جمیع از اقربای
 بے تمیز و تشییر فلت معاش باشکم نیم سیرا سیر شکوچه هزار گونه نشویر و رنج سرچرخه
 اندوه گلوگیر میباشد بحقیقت موسوسیت اولمیت نفس خدمت مغفنه و عبطه سپهر خود از
 باعث عدم عجز تقدیم تعدد شایسته سراج عریضه لشمسه اضافه میسوره که از احوال محضه
 نماید بخداوند نعمت گذرانیده بامتداد مدت مدید رجا و امید انعقاد سدا و بنیاد اجلاس
 ابهام زمان آن تا الآن زخم دل تذبذب منزل ایاس اسان ناخن اندیشه و هراس یاس
 و تبشیر و تلوا سه و سوسه بقیاس میخاشد اگر چه از روی خلق حسن بحسن حصول
 ماسول این متحن فتن چرخ کمن و شر بر دامن مصائب مصائب من بخیلاً عاجله مها کن
 سفارش مشکور سعی مقدور منظور نظر عطوفت دستور زخم معمر فرموده مدت عمر زمین
 منت موفور دارند و روز نطف عیم نخواهد بود و فضل کم مدد و بر لب المجدود **رقعه**
 مشفق شفیق نطف حقیق عطوف طریق حاجی حکیم سید محی الدین حسین خان بهادر
 غوث نواز جنگ سله اند تلک بعد از اهد اسلام اخلاص پیام و متنا نانتها لقای لکشا
 فرخ فرجام مرفوع خاطر دریا مقطر صفوت و صفای نظام باد که الحمد لله صحت جسمانی و ریخا
 حاصل است و جمیعت باطنی و آرام و راحت روحانی باطلاع ناسازی مزاج و مانع طارنا
 سامی باطل و ذایل اوسبحانه جل شانه بفضل شامل شفا عاجل نصیب آن حبیب لب کامل
 گرداناد قبل ازین نامه کرم ختامه مشعر ارسال جواب کتاب تعزیت خطاب خلوص نصایب
 ثبالت که تاثیر نقدان مطلب این گم گشته زامیه مخول و لبسته عرصه فنون پرده کشا

و چهره نمای وصولش نخواست بود و در صدر نور دیده بی نور و سرور سینه رنجور بخشیده
 و بعد از آن تا الآن که طول زمان چشم نگران و دل پریشان را خار در پیراهن شکسته و شر
 بدامن کرده هیچ خط خیریت منظر برگرسی نزول نشسته و نقاب احتجاب از رخ زیبای وصول
 انگشیده خاکند که موجب آن محض سهو و سیان باشد نه ضعف تاب و توان و ورود مسعود
 و بستگان آن گرامی شان تلمط نشان هر چند که مایه راحت روح و روان است و منتها
 مقصد و غایت مطلب چنان بود اما بدون ذات ستوده صفات مکرمات تو امان یا برادر عزیز
 از جان ابد و میان سلمه سبحان حکما از قیامت و بدنامی ظالم در مردمان و شتمت و عیب جو
 نامتوان بنیان نیفتاد و تحسن عقل و در اندیش و خرد نکته باب نبود بهر حال اکنون که موافق
 الحیرت و فیا و قیام قلم تقدیر رقم قضا بر لوح امضا نگاشت همان صلاح کار و التزام حال
 و مصلحت وقت داشت مکانات مافات و رجعت نهضت ابد و سیان از ان جهات بفروخت
 مکانات و حصول فراغ دل از کل شافل صورت نمود و خواهد بست چانه و دندان جمع نایز شدگان
 حد اندیشه همین آهین مست عفویت پیشه خواهد شکست انتظار قدم بهجت لزوم
 گرامی بیشتر از بیشتر است و تا شکیب حرام همبزمی و همکلامی کمتر از کمتر زیاده زیاده
 رفعت برادر صاحب شفق و مریدان عزیز جان و دل محبت تو امان فشی سید غلام علیا
 سلمه الله تعالی بعد از سلام مسنون الاسلام دعا سر انجام معلوم رک صفا پیرا صفوت التیام باد
 که الحمد لله صحت جسمنا خاطر پریشان مستهام مع دیگر و بستگان درین مقام بفعل چهره نما
 و جمعیت ظاهر و باطنی آن مایه روح و روان هر آن و زمان از حضرت سبحان غایت التجا

واخص تناچه میشود آن عزیز دلها که نگارش یک و کلمه خیریت خود را واسطه راحت و آسایش
 دل مضحک نمیکند اصفا کلمات برابری صوبت و شمنان ایشان از زبان برخوردار توجیه با علم
 نشنیده اساس برقرار افراشت که پیش ازین هم در دوش بخت بختیاری داشت چه کنم
 اسیر دست و پا بسته ام یا مرغ بال پر شکسته در خل قلیل و مصرت کثیر مقدونی و مایه سود
 و ایم و انگیزه باین وفا و عده اقبال سوال درباره ارسال زیر پیشین مانند و سال بریت
 همت خود در همه حال لازم می پذیرم که الفت و مودت آن برادر بجان برابر بیاید و ایم
 اکنون مبلغ نود و هشت رپیه بابت هشت ماه از ابتدا قرارداد تا سلخ ماه می رسد
 بسبیل چک فرستاده از معرفت اردو میان خواهد رسید بگیرند و باره رسید بدهند و مرا از
 گوشه خاطر خود دور کنند **رقم ۳۴** برادر عزیز گرامی قدر سعادت سنج جان پیوند رسید
 احمد حسین صاحب بجاییت باشد بعد از دعا خیریت دنیا و عقبی که همین تحفه و در افتادگان خلوص انما
 و هو اطلبان به ریاض باشد معلوم خاطر خاطر الفت پیرا باد که در اینجا خیریت است و خیریت آنجا حسن
 و چچ و تاب دل محبت را از اطلاع ناخوشی مزاج و آله شما و عدم حصول تا ایندم بچه نطاطا نامیم
 که عبارت از تعبیر آن حالت قاصر است و شائبه تکلف و نصف رسیده هم از رقم مانع و رافع
 دست دعا سو سمار شوم ام و علم التجا بدرگاه کریم که برافراشته از دست گدای بیوز
 نایب هیچ به جز آنکه بصدق دل دعا بکنند به خطوط مرسله رسید و از فحوی آن چنین چنین
 قلب صفا گزین آن سعادتمند با تکلیف بوضوح انجام میدی خط و مید و خشت آشوب جان است
 هنوز به تنه ای رشک پری آفت جان است هنوز به نگارش فرمایش و گذارش سگالش

تباری لجه و ارسال علی سبیل ثبالت بغلام علی مخفی از سر حفاظ و لحاظ قوت فرصت و نشوون
 باطن صفا موطن آن سعادت لبش پیش آمدنگان مزیت تجربه و سرور شان بر
 فوقیت رویت و مرحمت آن سدا و اندیش حاشا شمع حاشا که در خلوص عقیدت و صدق
 نور چشمی چه که یک از منتسبان می تفاوت ما راه یافته باشد خیال طلال بال خیر مال بال
 حال هوا اشتمالش شد و ستر با غرق غرق انفعال گشت خویک خیره بسیار از ور
 هستم دارا از غنائم نعم الهی میدانم و همواره شکر گزارم و در حق وی همیشه دست دعا می
 دیگر از کوک نباح زنکه معلومه نافع چه بر خیزد که مکان خاطر هرگز تاثر زهره استقامت
 بریزد و از عفت آن ماده سگ ناپاک بے باک چه پیش رود تا قلب وئی سلب گانگی
 کیش بخافت بریش از بیش ازالت جلالت خویش از مسلک ثبات لطافت حالت پیش
 شود یا خود گوزن شتر جمیع با دشت پیا میان وادی او بار چه کشاید که طبع صفوت و صفا نفع
 از سر اعتدایش عقد حساب شمار بند و چسب گنده زون غایبانه منحن طینتان زیر چاق
 و ا همه زبر کوب چه و انما ید که نجاست مغلظه ناتوان بینی بریش و بروت شان که ز بارستان
 مقاعد و مشافر عیوب است نخند دسه اصبر علی غصص الحسود فان صبرک قائله
 فان تا کل نفسا ان لم تجد ما تامله و درود مقصود هر دو خواهر زن درین گلشن
 چند آنکه خوب است وضع تنفخ و انانیت ایشان به تخیل باطله کلانی لایعنی خود که از پاس مرتب
 نفس الامر به و شیوه مرضیه سنت سنی نبویه بل طریقه انیقه اسلام بمراحل فرا ترک افتاده
 همان قد نام غریب اگر محبت کبریا و از سر بمواد و در کرده مشار الیها ما شرفا و عرفا و دین

و مرتبت از خود با ناخن و کمر کمتر نشوده بلکه یک سرگردن بلندتر تصور نموده وقت ملاقات
 آئین مساوات منظره نظر دارند و از مخالفت صورت و معنوی یکسو شده مانند خواهران خبیثه
 در محراب امور کلی و جزوی با لغت محبت و یگانگی و یکدلی و قیقه از دقایق موافقت و یکجستی
 نامرئی نگذارند ازین چه بهتر و الا فرسخ غریمت نصفت و مداومت اقامت و سکونت در یک
 جهت احسن اولی که مبادا همان معامله فاجره نابکار آخر کار چارناچار بکار آید زیاده بجز حفظ
 دیدار جمعیت بار چه اشعار رود - **رقعه ۳۴** شفیق رفیق التوفیق معارف حقیق حقایق
 تحقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان بهادر غوث نواز جنگ است نصایک بعد اقام
 سلام صفایام اعلام آن ضریح اقام ثبات اقدام با هوالمرام اینکه صحت اجسام سکنه این
 مقام با وصف آلام و اشعاب نقطه الانصرام التزام دوام سپاس بقیاس و استنباط دارد
 اسید که انقسام خاطر عاظم و استقام باطن ظاهر آن سر حلقه انزله کرام بحیثیت غایت و عظمت
 انابت خالق الانام انضمام یافته باشد قبل ازین نامه عنایت التیام بنام سعادت فرجام
 آمد و میان صاحب لیل الالام مطالعه افتاده و اکنون رفیق نفقه نظام مخصوص
 بطالت هم این هوا پرست گمنام جبهه ورود و خروج کشاده و ملاحظه مبالغه سپاس کار عاظمی
 مستهام با تصور فقر اضطرار خدنگذار سه فرق شمسار بر سر زانو غرام بل ورده پاس
 و فاجوی احرام نهاده مشفقانه مشت خاکم عشق ناله صیدم کرده است
 ای حیا آیم کن از رنگ صیادم میسر به اهتمام تطلب همه نامه مکان که سابقا
 در نیتقه الایام مرقوم نظام خلوص اقام داده از باعث گمان مستقر الایقان مستحق

بیج وارتان آن بقلب آریا ببلخ ام دومی الاضرام شخص طبعیت صدق عقیدت انتظار
 نموده نه لحاظ تسبیح احتفاظ مال و مال سریع الزوال مستبعد القیام بر بصارت کار خیر
 عزیزه نیکو سر انجام و انگلی که خانه خاصه موجوده اش بلا مضایقه عوض مبلغ مطلوبه را
 آماده بسمولت و آسانی تمام و دیگر تا عباس حسین مغفرت مقام ازین دار الظلام عنا
 بدار المقام جنبه الماویء خرام کرده مروم خانه آن ممتحن بمظالم عظام ایام در آلام فراقش
 هرام و کشندام بعدم آرام و تعلیل طعام و توزیع منام و توزیع صبح و شام علی و ازند که
 نمی توانم میل فوج بار خام آن گماشت درین هنگام تمام اعیان خانه ایشان بخیر
 مالا کلام ایقاع ملک بر بقاع زخم باید پنداشت الا که طبع مکارم نفع آن اجل کمالات
 عظام موافق اعلام بر تعجیل ترسیل گران خانه نور چشمه موسومہ ایشان همت عالم
 نعمت گزیده تانی الجملة تسلی خاطر فاتر آن رهبر چشیده نفعه جگر غیظ و کدر سنین
 اعوام جلیل قوام پسند اعتنام اشتراک آذان نور چشمه که اہم المانی و اخص مراسم است
 فابن و راجع بر طلب زر نفاذ آمد مجوز اقدام تکلیف اقدام کرم قیام آمد که یک جفت نیکو
 با قوت خوش رنگ اندرون عوض مبلغ پنجاه روپے موعودۃ الابلاغ حسب ترتیب قیمت
 سراغ با کما پیش مطابق اقتضا طبع حقیقت ایام اگر اکر کم کنند و از زر قیمت خانه
 نور چشمی یک نم چنانکلی طلا با اختراع برگ پیل اندرون چل روپے دیگر مال و توره
 و کرن چول بھیکه و ٹیکه و مزارے پروا و طره مرصع که مرغوب ل هوا منزل است
 اگر کم فرمایند و به جان الله صاحب پیام رسانند که سبب شتم و فحش و دشنام و غیبت مخصوص

طبیعت عوام کالانعام می باشد آنچه در رقیبه موسومۀ ایشان بر زبان قلم بر خوردار است
 گذشته ده مرتبه زیاده از آن است که بر قلم زبان مردم این حوال حکایت نه شکایت جاری شده
 بهمان و کذب افترا کام ناکام بکام و زبان اکثر نسوان بد سر انجام فضل کلام است نصیحت
 نکند بیگانه علماء اعلام تفصیل حساب خرج پانگی در ذیل این رقیبه الاغنام ارتسام می یابند
 تحصیل آن رغماً لایف بروکالت و حمایت آن بهام ذی احتشام موقوف شخص معلوم
 عاقبت مذموم بباد افرازه خود رسید و از نظر التفات امد میان صاحب هم مردود گردید
 ظن غالب بل یقین متین که بعد ازین هرگز مقام قبول و حصول مرام نخواهد دید —
رقعه ۴۵ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عظیم الاشفاق مولو علی عباس صاحب
 دام فضله و عز مجده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مرآت ضمیر حقایق مشهور و غبار آلود
 رنگ تغافل مباد که از دیروز خاطر فائز و فاق اند و این به آموز حسن اخلاق اعظم و
 اکابر از احساس قلت التفات ذات ملکی ملکات در اسلوب ملاقات پیچ و تاب وافر دارد و در
 سیدک ناپیدا قطره و ترو و دست خلام علت این ملالت و کدورت هایم و حایر میگذارد از اینجا
 که فضیلت علم مستوجب عزت و کرامت و کثرت کیشان سهو و زهواست و ثقیف رجای صغ
 و عفو می باشد التماس اخلاص اساس می رود که اگر نوعی زینف قدم ازین رسوخیت توأم نمی
 و مشاهد یا با خبا که از سخن سازان منفردی در قلب تیاب بلبت تیغ کلمه که گردید
 حسب اقتضا باطن کرامت موطن معارف شود تا صورت ازالت آن حالت و برارت
 فوتم عقیدت طوین از نسبت شبهت آن اسارت بوجود آید زیاده چه املنا یه الامین

یک بیت سعدی که فرموده است پیش که بر آورم ز دست فریادها هم پیش تو از دست
 میخوام داود رقع ۶۶ مولوی صاحب فضیلت مناقب آیه رحمت الهی ابرمطیر فیوض
 نانتناهی مولو نصر الله خان صاحب امت برکاتہ گلہ ستمہ سلامیکہ مشام الفت را محط
 سازد و داغ مودت را منبر از گلشن اخلاص و طبع اختصاص تحفه مجلس خاص سے شود
 بنصارت شبنم اجا تازگی بیج دایم سینہ از انجا کہ نال حال این شکستہ ال بسموم ہموم
 حوادث روزگار بس خورشیدہ و بے برگ و برست و بر رشحات سحاب خلق کریم و لطف
 عیمم آن میراجہ این امانی مردم محتاج و مفتقر و صرصر مخافت سو وطن مولو سے
 علی عباس صاحب نسبت باخشان صلاح مدرس گلان علاوہ نگاہی نکایت اخذان این
 تفتہ جگر با بر احسان ملازمان منتظر از وحشت خشیت شرکت یکدیگر در وحدت ملازمت
 مقرر بوده بابر ہیو بنسیم توفیق تمیق و ثقیقہ الوداد در خدمت جناب مدوح ایشان
 کشایش غنچہ مطلوب تراوش با این جواب و انصاف از نیسان خامہ مشکین شمارش
 نمایش بالمش کلین تسلط باطن محبت اسلوب نموده و لیکن اندیشہ خزان حوان اضافه
 میسورہ کہ قبل ازین بکیال بلکہ زیادہ عرفیہ اش مقبول الہامی مجلس گردیدہ و این زمان
 دران باب غیر از ترا و اجتناب باوصف استصواب نواب علی القاب بزربان گھر نشان
 ایشان آب رنگ جریان ندیدہ و تا الان نخل قلب لجاجت سلب باد مہرگان تانی و
 و تراخی برآمد کار سرسبز نصارت و خرمی بہار نگشیدہ احساس تراوش سیخ بی دروغ
 بذل فضل عیمم گردن افزای حرات استکان حسن اعتقاد صمیم کشیدہ کہ سیراب

مرزعه تفصیده این داعی بقطرات مطرات سفارش حق گذارش گرامی از سر نصفت و عدم
 حیث و بیش غیبت سرحت پهلوی سر سبزی کشت سپیم دیگر گردد و ترجیح بلامرغ و فحوا
 غزابت انتما یکت بام و د و هو ظاهر و بر طافشود و السلام علیکم و آلا و آخرا **رقعه**
 حضرت عا منزلت مولوی صاحب فضیلت مناقب الامناصب مولانا مدار الامر ا بهادر دست
 برکات بعد از تقدیم سلام نیاز التماس با التماس خدمت فضیلت منزلت می پردازد که السلام
 این ذره بخیمقداد و زر مره ملازمان سرکار بیامردی و دستگیری لطف و کرم طرازش خان
 که فی الواقع از اقتباس نور کرامت ظهور مهر محمدیم و رحم عظیم خدمت لازم التکریم بوده بال
 عروج سپهر کام جان بجان تا توان عطا فرموده طلب یحیث از حقایق استحقاق سارویس
 اسامی باقیه ملازمین معلومین البته ناگزیر اعلام کسبت مدت سارویس این ذره ناکس که
 سوای آن کن یکسان بباد معذرتی به چاره گری بی کسی خود کس ندارد و گردیده باشد
 اگر چه سارویس این بکیس بلکه خال مغفور و مبرور هم آنمه قابل اعتماد و اعتداف نیست اما
 اصحا تجویز و اجراضم قدامت اسلاف خویش اقارب با سارویسها قلیله ملازمان جدید
 پرده کشا و فوق رجا بذل مکارم شیم و جرات افزا عرض مدعا مستکثر العطا و الکرم
 که در صورت ابلاغ سارویس این محروم بالحق سارویس عمم محرم که حسب شبهه ذات عالی
 درجات بدست طه لاسنین اعوام متدای میگرد و جلوه خدیبه کامیابی حقیر از پرده کتمان
 بر منظر اعلان مستلزم سپاس اقطاعی نه خایر اجر بقیاس و حضرت رب الناس میشود
 آنا که خاک را بنظر ایمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بجا کنند **رقعه** مشفق

شفیق کرم طریق تطف حقیق من خلوص رفیق دام لطفه السلام علیکم وعلیٰ اهل بیتکم
 وراظهار شوق موصلت چه مبالغه نماید که دل عطوف منزل شاهد حال بس است رقیه شفقت
 ضمیر سید و تشنت خاطر حقیقت ماثر حالی گردید سینه محبت گنجینه را در آتش حسرت و
 افسوس سوخت و دیده رید هجران دیده را بر پشت پا خجالت و ندامت و دخت سلامت
 که از مصارف و مداخل خانه با کلمه بیگانه شده آماده وصال یگانه ذوالجلال نشسته اتم و چشم
 آرزوم و گوش بهوش از معامله کار و بار دنیا و گیر و دار بلند و پست میکش و میکشد فرو بسته
 اختیار نامه به عبدالعزیز و دامن بگیرم داده ام و دل خود بر هیچ چیز غیر از خود خواب نهاده
 عمر طول امل ندارم تا با نسلان مرده اهل دنیا سر برآرم حصول قرض الحق فی الحال
 ناممکن است الا بعد وصول سابق دیگر نقصان عقل و دین کافه نسوان حسب حدیث
 برگزیده پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم بی شائبه ربه ترد و ثابت و مسلم با لخاصه آنان
 که بصفت نادانی از دیگران ممتاز باشند و از تدبیر و حزم و احتیاط و مال اندیشی فارغند
 و بی نیاز سیما مغلوبات الغضب که اکثری ازین رگدزد در رنج و تعب اند و مردم خانه آن عزیز
 با تمیز که سر کرده همه زنان و صفات مذکوره و ناهنجاری و ناروا و گرفتاری خلع خشم و غضب
 با نیک سبب اند حیث درایت و دانشمندی ذات گرامی که با وصف صحبت سالها و کمال تجربه
 و تحمل جبری خود از گفته نامرضیه شان و انگهی در حالت غم و غصه که عفو و صلحا آنرا چون
 آبی قرار داده اند رنجیده شوند و شتاب زده از جا بروند و خلاف را صواب خویش خیار
 کنند و آنهمه باده گوئی را حاصل بر مبالغه نویسنده که یکی را زیادت نقطه ده نماید نفرمایند

پس بعقل ناقص انگیس صورت تحسین دار که از مبلغ شخص ثلث و ربع و نصف هر چه بر دست
 دست و دیر بفرستند حجت ز را بقی لشکین و تسلی خاطر ایشان کنند و طول مقال نمی طلبد که
 تمام حال پیر بر سپر لازم و متحتم میشود امید که درنگ اضطرابی در نوشتن جواب کتاب باعث
 عتاب خطاب نخواهد بود لطفکم مدد و بر بامع بود۔ **رقعه ۴۹** طوفان دیدۀ دو ردوار
 و کشتی شکسته دهر نابخجاکت بر کف سودۀ ناسازی دوران لنگر زن قعر هلاکت بر بزم
 قاید نجم سعادت و رهمنونی خضر شمت حباب آسای سبک کامی را شعاع خود ساخته و بسای
 موج گام سنج نیز تازی گشته بمجنون فیض گنجور آن بحر عمان فیاضی که صیت مواج
 آن از قاف تا قاف رسیده و طنز تلاطم امواجش از شرق تا غرب و در شهرت کشاده
 شرف اندوز افادت بے منتها و شمع افروز کر است لا تحصى گردیده غواصانۀ منظر استحصا
 جواهر زواهر مراد و مستدعی دُر بر غرر مافی الفوائد و نظر بر عواطف گردانۀ که مشتعل
 صنوف بنی آدم است هر مینه ساحل مقصود و کعبه بهبود خواهد رسید و منبع گرداب وار
 گرد سرگردان نخواهد گردید آئینه تامل و خردشان ذره پرورد و محاب نیاں بنای گریست
 حبیب دامن خیر خواهان به لعل و لالی مراد مستحون باد و خواطر بدانند نشان حشمت از خار
 خار خار حشرت خارستان شود و بجمه و آله الامجاد۔ **رقعه ۵۰** تافیه سنج مجنون کسا
 ردیف پرواز فقر و اضطراب مدتی از مستزاد ناسازی دهر غزل خوان هلاکت بود
 شیرازۀ دیوان موزونی طبع از ناموزونی سعادت ایام از هم نخبسته قدم به بر الاخر
 ملال و پایۀ بند ترجیع بند و بال می نهاد و از تخمیل ستمخارات لا طایل و تفکر شبیهات عاقل

بر خود در حیرت می کشد و ناگاه اصفا قصاید اوصاف جلیله آن مرصع نشین رباعی
 چهار بالش ایالت و ستماع مثنویات اعطای جزلیله آن شته بیت نظم امارت که محیط اسد
 دوران است بتقطیع شنگجه آلام این بستمای پر داخته خضر وار قاید این طوفان زده بحر
 فَلَاکت گشته بشهرستان حضور لامع النور که لمجا و ما و اک عالم است فایز ساخته مترصد
 تلاش تازه مضامین مقصود و مترقب شیرین مطالب بهبود میدارد که هر امینه نظر بر
 مراحم خسروانه آن طهر آکش عنوان غربا پروری بر ورق مجموعه فیض گستری بدات
 معانی معروضه خاطر فاتر و سهولت مرکوزات دل نیاز منزل از جلاب اختصار سربلوه گاه
 بروز خواهد کشید و این اسجد آموز و بستان کم سواد و بی استعداد را بسان فرد منتخبه فرد
 وقت خود خواهد گردانید الهی تادیوان کائنات از اشعار رنگارنگ موجودات نزهت
 پیرا خواطر معنی نگهان سخن است و فاطر فیض بخشی و فیض رسان آن و بیاجه مجموعه
 نظم و نسق بنی آدم از نظم و نثر انجاء مرام انام مملو باد بالنون والصاد - **رقعاه**
 تسلیم عجز انتهایان بجناب اورنگ آرایان ایالت اوج گرای اجابت شواد و نیاز بنی
 و پایان بحضور صد پیرایان ابهت بساط محرومی مچینا و شایق بستمند که اجزای جمعیتش
 از تفرقه و اضلاع دور و در چون اوراق خزانی یا مال پریشانی است و طره احاش
 از سر ایگی اطوار سپهرنا هنجار بسان کاکل و دلار آشفته فروش سرگردان عمری
 بهاد جوی تقریبی بود که بدام آئین خود را بجز که بهره اندوزان حضور رساند و بچرخ خود
 اندوله بردوزان خوان دولت انگار و آخر کار ساغر بے خار فضل الهی و گل بنجار فیض

نامتناهی که سرخوشی بخش خمارزدگان هلاکت است و رایحه رسان افشوده دماغان خلالت
 نظام سرگردانی را به انوار رهبری بر دولت منور ساخته ملتی آند که از قانون مزاحم خسرو
 زمزمه مراد سرزند و از پرده مکارم کریمانه آهنگ مفصود کل کنند شاد باش ای دل که
 آخر عقده ات وامی شود با قطره ماسیر سد جائیکه دریا میشود با قطره جمعیت صورتی و معنوی
 نصیب احباب دولت باد و آشفته دنیوی و اخروی قسمت اعدایالت **رقعه ۵۲** سنو لو
 نشاء است سلامت این طارم زمر دین آنقدر سنگ تفرقه میبارد که شیشه خاطر
 هیچ صاف و بی شکست هویدا نیست و این کلخ ویرین به ناب رنگ که درت سیر نبرد
 که ساغر دل هیچ روشن گهری به باده خمار افزا پیدانی خنده عشرت گل زخم جگر چاک
 در بر دارد و ترانه محبت بلبل علم ناله جانگاہ بر سر حجاب دارد می بضبط نفس پر خن چشیم
 تخریب محیط حوادث کشودن است و موج کردار بر خیزد بکشاوه بالی گردیدن از فوط خطر
 کف بر کف سودن سرمایه جمعیت و راغوش پریشان است و نجیب عافیت آئینه وار
 سرگردانی قطره آبی چون بکنار صد فی سامان جمعیت فراهم آورد و آواره کوچ و بازار گردید
 و غنچه گل چون بر سر شلخته لب به تبسم و اگر و بخیازد پیرانی پریشان حال رسید خوشحال
 سبکسار که چون نسیم بسبک می ازین خاکه ان دامن افشانده و جبهه کار نیز تازی که
 بسان برق بکرم جوشی ازین رباط مرکب رانده مثال حوادث روستا سبجیل خاطر مبار و همچو
 اودام بساط که درت میبندد - **رقعه ۵۳** المنه الله غمخیزه پیرای آفاق نیت بی
 کشائی که با من جال صد رشیشان بزم اقبال بر بسته بود به بالادستی شاهد صدقت مرتفع

و دست انداز گردون غبار تو همی که بر اوج خاطر او رنگ آرایان اجلال جا داده شت
 حجاب مکرمیت از پانثانده خیر طلبان را در جزای این عطیہ غیر از واکردن لبها کسپا
 چاره نیست و هواخوانان را در محاذ این غنایت بدون سجده ریزی عبودیت باره فی
 و اہب العطا یا عشرت دایمی کہ مشعر از صحت و تندرستی است دوام نصیب احباب
 اہبت نصاب گردانا در **رقعہ ۵۵** بہار چمنستان شریعت غزآب گوہر طرمت
 و عطا سلامت۔ ہوس بیدلان با سید حصول شاہد مرام حجلہ نہ پر راستہ کہ بخیاں آید
 و متناسبے و ماغان بہ بوی گل مقصود چمن نہ آراستہ کہ بتصور در گنج مباحث یک قدم
 براہ شوق مرحلہ پیا صد اضطرابی و مہاجرت یک گام بطریق تناسبیاب فرخش فرط
 بے تابی ہر خد دل عواطف سرشتان در انجالح مقصود مستمندان درو آشنایان
 نخواہد بود لکن بخیاں عاقلہ یاد دہی نقوش ہمی از خاطر فائز زد و و ملام نشا
 سرشار اشتقاق خمار شکن دل حیرت نگہان باد۔ **رقعہ ۵۶** قبلہ معنی بنیان نشا
 صہبک عرفان سلامت۔ حسب الایمان نیاز انما در بارہ تعخص متنا خاطر عاظر از غلام محمد
 مبالغہ را با آنسو بیان رسانید و حرف استبداد با نظرت حد و دغایز گردانید
 اما غواص بحر رویت و مخونگارستان حیرت غیر از غوط زنی یم انکسار سر برہنی زند
 و جز گلگشت گریبان عجز بچمنستان عرض جلوہ گرنی سازونی الواقع مقیدان
 ربلقہ حوادث کمونمات را از نظارہ جمال احمدی کہ آئینہ دار بہار مطلق اہلبیت در بر آن
 محال و دعوی این امر پر دشوار در پیشگاہ حضور این خشن بیرون از حیطہ و ہم و خیا

مگر بزم آسمانی ظهور محض کرم از شود منظر آینه مستفیض گرداناو و بمصدق سن رانی مهنگام
 پیر آساینه جان بے کیف کنادر **رقعه** معتقد صداقت کیش محب خبر اندیش سلامت
 هر دانه اشک که امروز باید آلتی مصروف خاک گردد فردا خبر منی از کرامت میتوان انداخت
 و هر شعله آیه که در اینجا بکرنه متناسبه آسمان پیا بشود در اینجا شمع از سعادت باید فروخت
 هر سرمایه این گنج ویران طلسم حیرتست و هر نقش این کارنامه بطلان آئینه دار عبرتست
 تا نظر را تماشا می جهان و اگر دیدیم هستی بود که بر دیده بنیا کردیم بیانی سخن
 رنگ بقا داشت نه گل بوبے و فایا عبرت آلوده هر رنگ تماشا کردیم بیانی خافل سیکه
 مطابق دیرے دلبران دل از دست دهد و نادان شخصی که جان را بهر تیر ترکان خواب
 خوابان ساز و غنچه الفت گلر خان صد چاک جگر چاکے دارد و آئینه انت ساده لوحان
 صد رنگ که ورت می بارود بهر ناز خوشش اوارا آفتی است نهانی و هر کرشمه دلبر بار
 کلفتی است جادو آن محل کش کا و دان صورت بودن از طریق معنی دور افتادن
 و باده نوش مضبطه فانی بودن از هرزه خاری جو شیدن است و از مصنوع بصانع بی
 بردن کمال بخودی و از نقش به نقاش گردیدن دلیل زیر کی است پرده تعینات را از
 پیشگاه حضور دل برداشتن بهرے دارد و تقیید اضافی را از حرم جان مرتفع ساختن
 اعتبار عرق نقاب عارض گنجوش کرده مارا بی هستی سو هم سراپست نمود بی بود
 اصلا بمنظور ثبات سنگ ره نباید ساخت و زندگی مستعار تصویر است تا موجود هرگز
 به خیال قیام با همکارے آن نتوان پرداخت از رباط تن جو بدهشتی دگر معموره نیست

زار است بر نیداری ازین منزل چرا، تا بمصطفیٰ نیستی زنگ هستی نه زواید چه شاه
 معنی جلوه پیرانی شود و تا بمضرب فنا چنگ بقایه نواز در تراز وحدت بر نیخیزد
 ما نفس باقی است وحدت ساز و برگ کثرت است، تا چون ساکت شود گرد و یک
 آهنگما، الهی تا بهار وحدت برنگ کثرت کل جوشی دارد و دل مارا از ماسوا به پرواز
 و تا جلوه یگانگی بکسوت بیگانگی خود فروشی نماید جان مارا از خیال غیر مبرا سازد
رقعه ابر از مرتب نیاز بجناب فیض گسری که ذره از پر تو سر هم عالم نواز شن
 بر مهر تابان علم تا بان افتخار می افزاید و اظهار مرا هم تسلیم بحضرت فضل منظری که مورچان
 شمول مکارم ضحفا پرورش بر جاده جم صد در طعن یکشاید و اما ندن فدویت سرشتان
 در جاده پیامکارم دلیلی است مبرهن و لبستن رسوخت طینتان در توضیح مراحم
 بر بانی است روشن بر بے پایانی اعطاف مدقی اسیر شکر بلاکت نقش پرواز تحیر بود
 که وارسیدن نواسے بی نرایان بسامعه اوج گزایان اقبال چه سان صورت خواهد
 عمرے پابند سخن فلاکت نفس گذار نظر بوده که غبار خاک آلودگان کوی انکسار از
 ریشات سحاب کمرست کریم طبعان بچه آئین خواب داشت و بمقتدره بے سرو پا
 به پیشین بحر عمان که ام جلوه عرض خواهد داد و شکسته بالی عند لب عجز انما به نوبار بزل
 و عطا که در میان خواهد نمود از آنجا که فضل مهین متعال که قایده گم کردگان بادیه و بال است
 خضره گشته تفرقه خاطر این ستمند را بحجیت حضور که وسیله گاه ستمند است مبدل
 فرمود و سر اسبیکه دل این نیاز پیوند را بعاطفت جناب که پناه بے پناهاست متغیر نمود

هر آینه نتایج مرمت که در خیال نیست بنظر با نقش حصول خواهد بست و جواهر کرم که در
 تصویر نگین بشاوه وصول خواهد پیوست آنانکه خاک را بنظر کمیها کنند آیا بود
 که گوشه چشمی بجا کنند به غنچه مراد هوا خوانان بهبوب نسایم الطاف انبساط پذیر باد
 و صدف مقصود خیر طلبان از اقطار امطار اعطاف محلو شود **قصه** سکین بی شکین
 مجرم درگاه آله موسید روسیاه هوا خواه مومنان زین العابدین سلطان بعد مدت العبد
 از انفعال کاهل قلبها دیده یار بر پشت پا داشت و چهره آزرده برق شرم برافروخته
 خود را فریاد خاطر عاقر آن مستحق حوادث روزگار نا بکار و برگزیده ایزد پروردگار میداد
 که قبل ازین بدست یک دو نامه سعادت علامه بر قم زده دست بالادست الفت و محبت
 همه ست آن محبت پرست در رسید و آخر کار نامه جگر خراش دیگر سفخن و افقه با لبه حلق
 سه حلقه طلا با خنبر و برگزیده زمره حفظه کلام خالق اکبر یعنی والد ماجد آن پیکر اعلی
 نور ایضاً حلقه جگر هوش ربا باطن کلفت سواطن گردید چلویم که چه در بر آمد غبار کدورت
 و گرد و ملال بر سر آمد چشم عبرت کشود و دست افسوس و حسرت بر هم سود و واپسی
 زین کاروان چندین ندامت بار داشت و هر که رفت از پیش خاکش بر سر ما بختینند
 این گلستان قابل نظاره الفت نبود و آبرو سی ششم ما سخت بیجا بختینند و بان غریز
 با تمیز تکلیف صبر و تشکیباتی محض فضولی است و بجز کلامی استرجاع زبان کشودن دور
 از آئین خردمندی تا از بیماری که هر آینه معلوم شده باشد بزندگی تازه فرار سپه ام
 خود را شایسته هیچ کار از رسوم روزگار ندیده ام مردم چشم براه وصال حضرت الایزال ام

و از دنیا سببی دنی و سرگرفانی در صدد انتقال قوت فرصت و کمالات جبلت و عروض محاربه
 زمان که ناگزیر عالم امکان است عاین و مانع تعجیل و تأخیر سیل اجوبه آمده و حی آید و خواهد آمد عفو
 و صفح از جانب آن سعادت مند بے همتا ارجی است ارتفاع تکلف و بیگانگی موجب
 بخوبی کلفت و زحمت اوقات سعادت بینات میگردد که حسب اتفاق فقدان کوا^م خف
 او را دین کم سواد بے بنیاد و از یاد درگذشتگی آن خصوصاً سوره یسین که متضمن چند
 ادعیه است و دست التفات آن فرزند مسنوده صفات با تشاخص پر دخت بود و این دعا
 گوئی دیرینه را بطبیعی آن نواخته و از جناب کن الدین خان صاحب اجازت قرائت آن
 یافتم بودم و اکنون بجهت نقل برداشتن و فرستادنش بخدمت ذی سعادت ایشان^{شسته} بگذاشتم
 اگر ملطف و محبت از ایشان طلبند و همچو سابق بنویسند و بر سبیل انجیل بدون داوود
 اجرت در مدرسه دارالعلوم بنام این مذموم از صلاح محروم نفرستند هم منت بسیار
 بر این مسیه کار تبه گردار است و هم موجب اجر بیشتر آن فرزند بر خوردار و بارگاه حضرت
 پروردگار زایده چه کارش رود الا که ع فراموشم مکن مقصودم این است السلام
 علیکم و قلبی لکم یکم - **رقعه ۵۹** - ما را که نه آرایش برگه نه نوائست، سراسر مایه گریست
 همین دست و عانیست، عازیزا بابتی از واقف از همه چیز اسلمک آمدنک چه گویم
 که نماند بے درد از سر نیز و با دل غم پرورد چه کرد و صدمت بر سر صدمت آفت
 بر سر آفت و در بر سر درد آور و تیر بر سیر تیر کشاد داغ بر سر داغ نهاد و خار بر سر خار
 در دل افکار خلا نید زهر بر سر زهر در کام جان ماتم زده بچکانید دست عزارا کا

بسرافتاد بهر شیون از سر زانو رو بچرخ افتاد و دود آه به باغ بهچیدن گرفت و گشتان سینه نی
 و میدان گرفت اعنی سبک خرامی مرحومه مغفوره ازین تنگنا سے رنج و عنا بفسحت سر عالم
 بقا خاک حسرت بر فرق روزگار گردن جانان کوی بشریت بخت و زلال عذب زندگانی
 بدردی زهر پلاهل آرزو مندی مرگ ناگمانی رنجت سے واپسی زین کاروان چنیدن ندا
 بارداشت به هر که رفت از پیش خاکش بر سر بار بختند به این گلستان قابل نظاره الفت
 نه بود به آبرو سے شبنم ماسخت بیجا بختند به جفت که زخم مفارقت آن محذره جلاب
 عفت آن در شین بحر عصمت آن گوهر معدن شرافت آن سایه گزین دامان خاتون قیامت
 آن سجاده نشین پاکی دامن آن آیه رحمت ایند ذوالمنن آن نخل برومند سایه افکن آن
 شیرازه جمعیت اهل مسکن آن مجمع خلق حسن آن سایر اولاد و خدم را مامن آن زینت
 محفل انس آن ره گرامی منزل قدس آن صدر آرا ملا اعلی آن مقتبس انوار مغفرت کبریا
 آن تکیه زن اریکه قرب حضور حق تعالی آن مسرور سرور نیل حور و تصور حبت الما و سے
 آن عزت کا فتنه نسوان جهان بعضی مردخانه آن جان جهان تاحال انمال نیافته که نشتر
 زهراب مهاجرت این گوهر یکدانه دریا بخت این جوهر شب تاب افسر سیادت این چشم
 و چراغ دوده اہمیت این گل سرسبب باغ سعادت این نونال گلشن جوانی این ثمر مراد
 پنچیدہ نخل زندگانی این مجبوره بدر این داغ کشیده فراق مادر این غمزده روزگار این
 بیچاره زار و زار این راحت ندیده عمر بے مدار این الم رسیدہ محرومہ خلف یادگار یعنی
 نوردیده آن یار مکرم غالب النساء بیکم از ستر تازہ ہش ورتکافت دردی بروردی افزود

وز هرے بر زهرے در کام جان چمود س آه امروز از درق گردانی رنگ ظهور
 نسخه اسرار الفت معنی نایاب شد؛ در کنار دیده شوخی داشت غلطان گوهرے؛
 ناگهان چون اشک از مرگان چکید و آب شد؛ دیده مارا چو شمع کشته بایکشت داغ
 کان فروغ بینش اکنون در نظر با خواب شد؛ در تمام این عزا سرتا پا بجوارح کلفت
 نوحه سر آریخ و عناست سر که فی الحقیقت در رتبت سر همه اعفاست با بتلای جواد
 چرخ ناسزا هدف ناوک تیر بلاست پیشانی فرسوده شکنج بے مهری آفاق است ابرو دو نیم
 کرده تیغ بے دریغ فراق است چشم از مرز خار بزمین است مردم از سودا چشم سیاه
 پیرامن است رخسار طربسته خراش ناخن غامت است بینی الف به تن کشیده غنجر زهراب
 ندامت است لبها از هم شکافته حرف جدالی است دندان تنگ بهم نشسته مجلس غافل است
 زبان سر اسیمه غلوت خانه و بان است ز نخندان نشانه دار چاه زندان است گوش نموده حلقه
 اهل شیون است گردن و دوش آماده حمل انتقال اندوه و محن است دست و نگاه رسا
 بر طاق بلند بخت ندارد و پنجه رنج از ناخن تیغ بر سر انگشت میگذارد سینه مبتلا به صندوق
 غم است بخت و دنا کرده کوه الم است شکم از بهر آب و نان هر دم بیج و تاب سحر خور
 ناف در دریا وجود از گرداب فنا خبر میدهد کتر بر بستن کمر سفر ازین مقرر شعر است
 ران بر راندن یکران غزیت بسوی آن جهان مخبر است ساق میگوید که عمار بنیاد سکون
 خود را بر باد کن قدم میگوید که در شهرستان حدوث از ملک قدم بیاو کن طایر پرورش هوا
 این مصیبت در پریدن ناچار است سلسله امل از تیغ اهل و بر بدین بے اختیار تالی

خون جگر از دیدگان ریختن تا کجا علم آه بر فلک انگین تا چند ازین نادیدنیها نگر لیستن تا چه
 مقدار باین نابایستنیها زیستن اگر از نوحه و شیون و سر و سپینه زدن کاری می کشود
 سنگ خارا و دست بے پروا غنیمت فرصت وقت بودی عرفی اگر بگریه میسر شد
 وصال ؛ صد سال میتوان به تمنّا نگر لیستن ؛ چارنا چار آخر کار رضا بقضا در وادان است
 سنگ شکیبائی بر سینه نهادن است چشم عبرت کشادن است در نظر رجیل افتادن است
 آماده سفر بر یک پا ایستادن است که فی الحقیقت ازین جهان فانی رفتن در عالم باقی
 زادن است اندیشه زمزمه مصطفی باید کرد ؛ شادی و طرب جمله را باید کرد ؛
 او با شرف و کمال خود زنده نمانده ؛ ما را طمع خام چه باید کرد ؛ هوش باید گوش باید
 زبان خاموش باید حرف لایعنی فراموش باید کرد ؛ اینجا محض بشریت است که عبارت
 از غشاوه غفلت است و در حقیقت عین حکمت صمدیت است که بماندی در پی غم
 آدمی ؛ بس فتادی در خرابی و کمی ؛ این جهان ویران شدی اندر زمان ؛ حرصا
 بیرون شدی از مردمان ؛ آستن این عالم ای جان غفلت است ؛ هوشیاری این جهان را
 آفت است ؛ اینجا زپرده غیب بر منصفه شود جلوه نمود میدهد لطیفه است از حضرت
 بی عیب کرشمه است از پیشگاه شایه لاریب درودی کشان محفل وجود را در تسلیم قبول
 مایه سعادت است و اعراض و اعتراض بر او امر و مقدمات حکیم علی الاطلاق ماده نفاق و
 شقاوت است ناگزیر انا الله وانا الیه راجعون باید خواند و دفتر چون و چرا باید گرداند
 روستا خنک که بپای قلم می آید عذر تقصیر در نگذریست که باقتضای تحقیق مرآت

صینیت و در عوض خدمت با سعادت از دست بے دستیهای این دو دوست یگانگی طوبیت
 دست اقدام جرأت میکشاید و درین میدان جولانگاه اثینیت گوی سبقت اثبات واحدیت
 می ربابد و فی الحقیقت محمودان باده فیضیوسیت راجبت اثبات شهادت خود فرصت می باید
 و شناوران بحر معدومیت را برای رجعت بر ساحل موجودیت مهلت می شاید و دست
 اهل عدم هر چه آید اعجاز هست با بخند مستم به پذیرد گر کنم تفسیر؛ زیاده زیاده بر زیاده -
رقعه صاحب مشفق شفیق بسیار مهربان کرم فرما دوستان سلمه الله علیکم السلام علیکم
 ورحمة الله وبرکاته تا قلم بر دستم که منیقه اخلاص منیقه بر نگارم که هم مذکر گریه های صحبت سابقه
 بوده باشد و هم ششید قواعد سودت فایقه اشراق نجوم رسوخ و صداقت قلبی را از ظلمت کده
 اختفا کمنه اظهار تواند بود و جان و دل باید امن کشیده عطلت و بیکار می را مشغله کار
 از یک طوط معدن معدن جوهر شنای و دعا و دریا دریا فرایب حسن ادای املا و از کیسود این
 دامن گلها می شوق و چمن چمن نشترن و لاله نوق و از یک سمت دست و دست شقایق رنگ
 و بوی گفتار و طوطا و طوطا در دستا ناسی مضایق روزگار و از یک جانب صحرا و صحرا و فراق
 و کاروان و کاروان بارافتراق و در عرصه گاه خاطر فاتر بر سره در آمد اما از انجا که اقتضای مزاج
 خلوص اشراق و فتوح طبیعت و در سستی طوبیت بنور و نامل و اعلان نظر مستمره مستحاده
 عموماً و خصوصاً در عدم طایل از کتاب تکلف مبتذل دست فرسوده اخوان زمان بجلادگی ملو
 رد کت خاست شوب تمحه و ریای که اقیح ذنوب و انحنش عیوب و اظلم طرق و اوزم خلق هست
 دست رو بر سینه زبان قلم و قلم زبان زده نگذاشت که ازین وادی حرفه بر گویند یا قطع نظر

از عروض ننگ ناموس و حقوق نیت سالوس بجان غم مان تنعم مانوس آن بار عزیز من
سر بسر افسوس از زندگی مایوس که مدنی سرخوش باده سست و سرور دست نثار غنیمت
و جود بوده بفرغ بال و انشراح حال دور از اندیشه خمار انقلاب و هور گام فراخ و کرم
میزند و از چنگاه مورد امتحان جبرج روسپاه که بلا اشتباه محک عیار خیرت و انقباه
ارباب عقل و راه و جود بر ذابلند و صلگان صبر و تحمل اکتناه بل غایت مرام شیر مردان سیدان
رضاء و قصدی امنیت هر بر پیشگان پیشه ابتلاست باندک تغیر حال ماضیه گردیده خلافت
آئین جوانمردی و شیرینی که متواتر از زمان سابقه و ایام سالفه و دعوی آن بر زبان لاف
و کذات تر جان میگذاشت و امن خاطر خاطر را از غبار کلال ملال دایم ضمیمه صفای پیرا
از زنگ کلفت و بال آلوده و نبره ساخته اند و بدین رگه زنفه قلب احبا خالص را
در بونه کمال ایهمال و اضمحلال گذاخته کار نشتر الماس بر ریش جگر و جرحه زهر بلاهیل
در کام دل نهند بجان غمزده حرف الم ستم باشد یا چرا سرود و دهن بیاد
ستان را یا ناچار رجوع بسره گذشت ماجرا که درین مدت ممتده سه ساله کامل طرّف
اعجوبگیها بکار من خامکار هیچ کاره کار از دست رفته سرکلاه تدبیر گم کرده در آورده
بیجا بیجا بیجا تازه در آورده در آورده یک عمر گنجینه دیرینه را که عبارت
از تقو و جیاد حسب عبادت و مواظبت او را و تلاوت بوده باشد بدست نیان
و تغافل از صندوق سینّه بکینه بر آورده غزف من خرف اصناف تر و دات لایعنی
بجا آن در آورده در آورده میخواست که همه سوانح سفر بر خط و حواش خضر مستوجب

که اجمالا از استماع واقعه بانه جانکاه رحلت بنت رحیم الله خان در اثنا سی راه و اصابت
 چشم زخم پیاپی ایشان از انقلاب اربابه گاو ان و انتقال استوار جنگ عرصه قلیل
 پس از فوزان این مکان و گرانباری مدیونی من ناتوان چه بوجه عدم استمرار و معیشت
 با هزاران عهد و پیمان هم در حین حیات مرحوم غفران نشان و چه از انس و باب جویان
 آن با کلیه بعد انتقال آن فردوس آشیان و چه از اشتراک خانه حبت سکونت بعلت
 وسعت مکان برادر عزیز تر از جان و چه از مصارف لوازم خانه داری که بلای آسمانی
 و آفت ناگمانی است و خوبک گفته شاعر سه بلای آسمانی بر سر هر کس که طاری شد
 گرفتار عذاب سی و تیل و کنار می شد، هر آینه از زبان صدق ترجمان مشفق قادر مطلق
 سلمه الله الوهاب بگوش رسیده باشد تفصیلاً و نشانه ها حالی کرده زمانی بکالمه معنوی
 و محاذیه روحانی که نعم البدل مذکوره مذکوره ظاهری و محاذیه لسانی است دل الم منزل خود را
 از بار غم و اندوه خالی کند و لیکن چون اندک کار بند تامل و رویت گردید که ازین جز فضا
 جز فتح باب نکایت زمانه و سده بابت سلیم و رضا بر شیت یگانه طایلی و حاصل و دیگر متصور
 نیست و خود در پیش اهل بصیرت و ارباب خبرت اندر من پیش من امین من الامس که
 شکوه و کلامه حادثه و دهرنی نفس الامر از قبیل اعتراض و تخطیه بر بقدرات الهیه و مقتضات حکمیه
 سرمدیه و احکام حکمیه صدیه از لیه است ای یار عزیز حیف من لا ابالی بشیم آزاده مشرب که
 عمری رسن بریده بند تعلقی و سر باز زده و گردن کشیده از کتاب تملق و نسبت بسیار عذر
 اجتناب پیشه افراد اختلاط و توفیق و تبحر و تشوق نقیض بے پروایانه میان یگانه و یگانه

چهره برافروخته آب و رنگ نفوق بوده و اکنون باینهمه خرابی بے سروپایی در کشکول
 لایعنی دنیا که مانع وصول منزل مقصود و قاصد اصول نخل بے افزودن یعنی قطره و تردد
 سلوک حقیقت طریق طلب حق است افتاده و گوهر گران بها دل را در غلاب جستجو
 دنیا دنی انداخته و غبار فتور در فحش سر اوقات معمور بلبت ساخته و بانسلاک
 زمره سگان این جیفه علم اشتها خود برافروخته ننگ نام حفاظ و عرض و ناموس ^{لحاظ}
 در محویت استغراق بکار مشاق کیمبر بباد فنا در داده چه قدر برگزیده و چه مقدار بر ناله
 سر مرا این غول نفس و لیکر دار و فلک اندر خراشها بسیار بکنون زمین باوید
 تا کاروانم بگرکر کس ساند استخوانم بآسی کاش که دعا استجاب استمائی آن حلقه
 پیشوایان راه محبت و دریا کشان ساحل مودت که بحکم الدعا ربظر الغیب اسرع
 الاجابت در حضرت صمدیت توقع قربت اجابت وارو اعانتی و نماید تا عجالت هجرت این
 ضعیف الخلق مع دستگان بر کثرت مکث و افاست این زندان جانستان دهن
 افشان گردیده مشت غبار ناتوان را از خاک سیاه مذلت و بهوان باوج سما آن سفر منزل
 علیین مکان رسانیده بار دیگر مستعد طواف بیت الحرام و متکذ و شرب آب زمزم و شرف
 زیارت ها کند و آثار عالی مقام نماید زیاده - **رقعه ۶۱** بر خوردار سعادتمند اقبال
 نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض رسان عالم و عالمیان امیر الهند و الاجاه نواب الاجاه
 نواب غلام محمد غوث خان بهادر مد عمره و دوام عمره و وزید مجده - بعد از دعوات و انجا
 عمر و درجات که ذلیفه مستمره صلوة خمس الاوقات بل لازمه معموده سایر حالات بالمشق

والعقاة است ابرار و انظار خاطر عاظر سعادت مآثر نموده می آید که چون طنطنه کوس
سیمت مانوس حسن انصاف حشمت شاد سرسبز آباد آن نو باده گلشن ربیاست و حکومت
درین ایام فرخنده فرجام شمرست بقا طالع کافه انام از منام غفلت نغمه و ننتج فوز
عظیم هزاران هزار شگون افتخار فوزان ذخایر کام درون بمنتسان آستان شاد
تو امان خضیه آمده محرک سلسله داعیه کامله استحقاق خطاب خانی و مهابد پر خور دارے
نیک کردار قادر محی الدین طال عمر که وزان غره گردیده اصرار و استبداد درین
جنت نگارش سفارش آن فرزند جگرست که چشم چرخ جسم و جان بل بایه روح و روان
کل خاندان است نسبت باین ضعیفه ناتوان از حد اعتدالی در گذشته بتوقع صادق
و امید و اتق از عموم فیض مخصوص موهبت استقامت لا عرض و استقفاء لغرضه شفا
علم میشود که اگر ملتسم فرزند مذکور بشرف اجابت و قبول متعلق گردد و از مدارحم بزرگان
مربیان خداوندانه بعید و تبعید نباشد زیاده جز مراتب دعا و بلاستانانی حاجت بخیر نماید
رقعه ۶۲ آواست لیمات و قواعد کور نشات بحداوب فدویان صداقت سماء
بتقدیم رسانیده معروض ملازمان حضور لا مع النور میدار که التماس هر گونه خانه زراعت و
نهاد در پیشگاه جناب رحمت ایجاد نه از خصوص اقتسابی الجمل بخاندان الوریه است بل
بمحض اینکه از سوابق اوقات در ملازمان خاص عز انسلک یافته چنانچه اکثر بمناسبت
و فرامین مستوده مોકوده انتصاب برخدات شایسته که هر آینه فرامایه خاطر مبارک
بندگان اعلی خواهد بود عز و مفتخر میگردد و دیگر امانی و افزان غلام با مثال بهمان

نامشیل از فوزان مشایبان کامیاب مقاصد نمایان جهان گشتند و غلام کم طالع بواسطه
 شومی نخت محروم ماند تا الآن بوجه من الوجوه در مقدمات کلیه و جزئیہ جرات عرض نموده حتی
 که در باب شادی ختم مرحومه خود که قبل ازین کرده هیچگونه مجوز التماس در حضور پرنور نشده
 اکنون یک ضررے ناکند لای غلام باقی است که بجز زیر بار قرض سفر که دعویٰ نمود
 خسارات و نقصانات متوالیه مالیہ و روحانیہ و جسمانیہ و را داکار خیرش خلیع عاجز و دانا
 استحقاق نسبت قدامت را وسیله و مربی قوی گردانیده معروض میدارد که بجنابت یکد شال
 و یک خلعت یا مرحمت زر قیمت سرفراز و کامیاب گردد و از باعث اقامت بیرون شهر و عدا
 وجود هیچیک صاحب گھڑیال در آن محال اشتباه گیت بقیہ شب بوقت استیقاط غلام برآ
 اوراد و صلوة که پیشتر قبل طلوع سحر اتفاق می افتد اکثرے موجب کتاب محبت شاقه
 و تحلیف نامیشود اگر از سر کار فیض دار یک گھڑیال بهر قسمی که موبد معین شناخت وقت
 تواند بود و مرحمت گردد و در ایتمه بطور یادگار ملازمان حضور لامع النور و هر دم ممد و مذکر
 و طایف دعا که خمس الاوقات در نماز پنجگانه مقرر و مستمر است خدا بدو اگر چه درینو لا کثرت
 اخراجات لاحقه سرکار بر تنگ مبر انور روشن تر است لیکن پر ظاہر و مہویدا که این هر دو ملتمس
 غلام در برابر کوکبا که بذل نوال خدام ذوی الاحترام بر کاسبے بیش نیست لهذا دست
 از راه اختصاص ملازمت پیشینہ خاص گستاخانه بذیل عاطفت خداوند زنده زده که حرمان طالع
 مانع حصول سؤل و وصول مامول نشود زیاده حدادب سے الھی آفتاب عمر و دولت ہا
 و خیرشان باد تار و زرقیامت۔ رقم ۶۲ تسلیمات نامسات و تحیات زکات از سر و

عقیدت تحفه و خدمت خدمت فیض رحمت سر بر سر مهبت نموده به شرف عرض حضرت اقدس
 افلاک منزلت میسراند که این زلزله بر نزله مایده فیض حضور حضور رحمت محمود رانچندی بعلت
 شدت نزول نزله دنی الحال و بال شکایت و جمع مفاصل با وصف داعیه شوق کامل تحفا
 دولت قدم بر سر محبوس است باستیاق رجا این ملزم آنا قانا نوس که اگر خدا خواهد در صورت
 حصول صحت بقضای فواید عبادت عبودیت پرداز و از انجا که نسبت خصوصیت رسو^خ
 در خدمت یسعوت از بد و فطرت دارد در عالم ابتلا مصائب بغیر از استظلال اظلال
 از یال عواطف نوال هر یانه خداوندانه کجا ملجا و مادی گزیند چارنا چار گردن جرأت
 عرض مدعای افراز و از عرق ندامت آب بر روی کار خود می آرد که شدت کاوش و تقاضا
 لیکه از شایسته بار برای مبلغ یکصد چیل و سیه که بر غلام طلب در آئینه از حد تجاوز کرده
 که قریب است آبرو می فدوی بریزد و غیر فضیحت و رسوای در زیر پهنکده سنگ ناکوس
 این رسیده بر انگیزد مگر از رشحات سحاب رحمت ملازمان والا که عبارت از عنایت مبلغ
 مذکور از سر کا فیض مدار باشد گرد این کلفت از یابی نشیند و در روی سر دست در غرض
 قلیل از عهده ادا و ایفا آن بر می آید زیاده حد و اب رقع^{۶۲} خانصاحب بر مهر
 زود خشمم که علم بسیار غضب علیه الله الواجب بعد از سلام سنت الاسلام واضح و لایح باد
 که امروز صبح خط مکه مندی منظر حیره وصول افروخت و جان دل زار و زار این بیمار
 در و الفت و محبت راستر تا سر در آتش حرمت و ندامت سوخت در جواب تمیم تقاضا
 شمیم سابقه و حال چه بقلم آرم که بعلت عجلت عجز و بیقدار از زیست خود بنیز ارم با این فکر

ادای قرض آن صاحب بافضی الثابت دارم اما در خصوص ماده اینهمه تعجیل نهایت ناچارم
 اگر آئین گزینیدن مدت مدید بمواعد باطله ایام قریب از ابنای زمان عموماً و از انصاف
 نامهربان خصوصاً درمی آموختم بوعده و اتفاق سه چهار روز چهره خود برمی افروختم مگر چه کنم
 که دغل پیشه یم و مخفه کلامیکه رحیم الله خان صاحب از راه یار فروشی بر طبق اظهار اختصاص
 نماده اند در باب کشف عطا حقیقت ماهیت آن چه بر نگارم که داوستم نظری بی داده اند
 ای عزیز با تمیزی سبحانه جل شانہ در محکم تزیل میفرماید و آن کان ذو عسرة فنظرة الی
 مسيرة یعنی اگر مدیون کسی تنگ دست شود و نتواند که موافق وعده ادای قرض نماید
 بر قرضخواه واجب است که تا زمان فراخی دست و دست معیشت او را فرصت دهد پس
 خواهش محبت و ماده زیاده بر مدت موعود آنرا چه قدر کفر غلیظ بود که در نظر آن سر حلقه
 ابل معامله شرعاً و عرفاً و معاملت بیجا و مستجاب الوفا نمود سبحان الله سخنی که از سر صدق
 و راستی بر سر زبان جاری شود هر چند که محض تفنن و ظرافت بوده باشد در پیش ارباب
 کجاست و معاملت باعث ریشخند و موجب تخر گردد و ای برین فرست و افسوس برین
 معاملت و آنچه از کار ساز این بیچاره عالم تنگ دستی خود در قید قلم آورده اند حق خود فروشی
 و خود نمائی ادا کرده اند ع شناسی خود بخود کردن نریب مرد عاقل را، و اهب النعم
 آن عزیز کرم را زیاده تر ازین طاقت و استطاعت حق پرستی و بیشتر ازین توفیق انبیا
 مقاصد پایی بدان مستندی عطا فرماید اما لختی بذات خود انصاف دهید که درین عرض
 مدت جهت ادا بین پیشینه ذمه خود که سالها از وعده ایفای آن انقراض و انقضایافته

این مسکین بے تشکین را چه قدر که خون جگر بخورانیده اند و چه مایه که بمواعید باطله امروز فردا
ندوانیده اند و چه روز پاک زهر بلال حاضر باشی و امیدوار بر در خانه تخلف کاشانه خوشتر
پنجشانیده اند اگر یک خلاف و عده اضطراب از من بظهور آید چه قسم بے مروتی خواهد بود
و از شرط انصاف مرتبه دوری تصور توان نمود اگر من نیز مدخل مبلغ دو صدر و بی ماهی
بسان آن صاحب بنم مناقب میباشم صد چند فایق تر از نیلونه مروت را که انگاشته اند بهمت
بر میگاشتم و چون فیض علمیان و خوشدامن از وجوهای چند در چند که تفصیل آنهمه
خیط طول میطلبد در بیجانی الحال نیستند و باز آمدن ایشان مصلحتی میخورد به هم بست
مقدمه نوشت باند و هم از تمام رسید چه طور صورت بند و تعجب از بوالعجبی که بدین رنجدار
پیرامن خاطر آن مهربان بدگمان میگردد بخوله کاشانه سخن ساز و بے دیانتی گاه بے
ازین دوستدار سر بر نروده و نخواهد زد و خاطر خطیر مطمئن باشد عزیز من از اینجا که هر
کرده خود را در آئین مروت و جوانمردی و رعایت مراتب دوستی احسن ادلی می پندارد
و هیچگونه منفعت و تصور اصلاً بجانب خود راه نمیدهد تمیز دعوی هر یک از حق و باطل
بر خداست که در آویخته و قوف کلی بر سر ایرضامیر و جایا دلماکراست اگر چه آنچه نوشته اند
کار بند احسان مروت شده اند حق انسانیت و اهلیت او کرده اند و در صورت
خلاف املاک کل امراء مانوی و آنچه میفرمایند احسان و نیکی از جانبین می باید پاسخ
شایسته دارد که از زبان خودشان بیاد می آید سه احسان هنری نیست باسید لاف
نیکی بیس کن که بکار تو نیاید، چون این بکتوب محبت اسلوب احتمال جود معاملت دارد

چهار ناچار بر قمی آرد که در صورت رجوع آن کرم طینت بسمت بے مروتی و عوی این عالم
 نیز بخصوص داده شود مبلغ و صد روپیه که زیاد از یکصد میشود و امن مقامت بر خواهد زد
 و چو دست از همه حلقه و گسست به حلال است بدون بشمشیر دست به زیاد لطف و کرم
 زیاده بار **رقعه ۶۵** بر خور در سعادت و اقبال نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض
 عالم و عالمیان امیر المند و الاجاه نواب غلام محمد غوث خان بهادر طال عمره و دام نصره و جل
 قدره بعد از تبلیغ مراسم دعا و تقدیم لوازم بلا سرتانها واضح خاطر سعادت مآثر باد که از اینجا که
 درینو الاسعاف تناسل کاهه رعایا و عامه برایایعوم فیض بخششها شادی ممیت انما
 بانی استقامت بر جای اولیا دولت اعلا تعالی است اصرار بے منتها بر خور در غلام رسول
 بهادر بر اجتناب کوره خطاب الدخول از گلشن فرو و کس که الا امتلا نعم احتواس مراحم
 لا تحصا خداوندانه باقصی غایت و قصوی نهایت کشیده نظر ببطایا بے احصای آن
 بر خور در صدر آرای اراکیم دلما باعث ارقام و المای این منیقه الدعا کرد تا فرزند مذکور
 از سر بر سر بیتها بزرگان و قدر وانی که خداوندانه آن شمع شبستان عز و اعلا بشرف
 اجابت متمسک بتغاکامیاب استیفا مد عای دل و تناسل باطن خویش شود والدعاء
 فهو المدعا و به المبتدا و المنتهی **رقعه ۶۶** بر خور در سعادت آثار سیدی لطیف ^{الدین}
 طال عمره بعد از دعا معلوم نمایند که هر چند برین میثوم که از نشت حال استوجب کتمان
 مستقیق الاعلان زبان قلم زبان را ترجمانی کنم استطلاع و رفیقه السعادت ایشان
 موسومہ الامیان بفتواے غنیت معنوی برقع فلن غیرت ظاهری و مجوز صلح افزا

خامه فرسائی گشت که در پیدایش خط سفارشش آتش در شینه بجاسست اجمالا انحصار نجاح
 مرام او را بر سعی سپردن بکوشش بدو استعدادت رجا با ما بین هر دو وابتناسی بر
 رقیب سفارش حسب اتفاق از کافر منظور سپرد بر هوا پراپنداش باظهار حلیه عدم رابطه نسبت
 بان ناسر دار و اضطراب سپهر اجتماع این خبر بعد ورود این مقر و ابراز اندیشه خویش با این
 دلریش در پیداکردن سرکلاه گم شده و پیش بردن کار از انانگیضیت ماجرا به اداوش
 و تکلیف اخذ اقرار عطا خط سابقه اواز و در غیبت خود او لا و ثانیاً اراده استقامت آن
 برای من ناتوان در مجلس واحد اصرار او استبداد او سفر ایشان همدان او ان استجلا بایشان
 و پیمان مملکت و شید و رود در کمتر زمان و رود کام باطینان جنان بعد رجوع و نهضت
 کلاه پوشش پیش از باز آمدن ایشان بسمت بنگلور و استیقان التزام انقضاض مدت
 دو ماه جهت بازگشت بزبان داماد او بعد سعادت از بلور و اغراق مبالغه در بر آمدن
 این پریشان بفرار بال و ارسال نامه سفارشش استمال لمجد و وصول و نزول در ان محال
 و موافقت رحیم الله خان با ایشان درین مقال مرابرسر آن خیال دارد که اقامت این منزل
 تا مدت معلوم بادل مضحک شکل تر از مرگ روان گسل باید تو کلاً علی الله ازین زندان بجاتنا
 خود را واریان و زن تنها بے راهله پیاده با در انجا رساند دیگر سخت و هدا یا از کجا با این در
 انتظار جواب از ان بر خور دار نعل در آتشم من نمیگویم زبان کن یا بفکر سود باش
 ای ز فرصت بے خبر در هر چه باشی زود باش بقلق و اضطراب خاطر زار و زاری را
 از حد نبرند و بجز ملاحظه این لفاظه بر سر تحریر محیفه لطیفه چه فشرته نهاده چه

رقعه ۶۷ بسید منور رقم خالص حب متشی ولی لقب سلمه الله الرب - عزیزا با تمیز و تفان
همه چیز از یاد دوستان پرهنر از لال محبت برخاک نهی و لیسان ریز با تغافل و صلح
و با حفظ الخیب در ستیز از لوازم آشنائی بفرسنگها گریز السلام علیکم وعلی بیبتین کیم
تا تیغ تغافل ایشان از نیام اعلان هیئت است غوث شکیبائی دوستان بر زمین ناکامی
ریخت است تا تند باد بی مری غبار تشویر در فحمت سرخ خاطر ها کسیر بر انگیزد است
گرد بر پیشانی بر فرق روزگار بیدست پایان سر اسیم گرد بادیه محرومی پختیه است سرشته
تار و پود و خروگ میخه است دست دل با من و ارستگ جنون آویخته است شمد زندگانی
بزهر بدگمانی آمیخته است جمعیت و آرام و قرار از دور باش نیست اضطراب گر بخت است
اگر روز است گذشتنش در سوز است و اگر شب بسر آمدنش در تعب اگر بگاه است دیده
بر راه است و اگر بگاه است کار باندا و آه است اگر سحر است از چاک جگر خبر است و اگر چاشت
تخم اشک در کاشت غذا بلا غذا و عشا بدون عشا آب زهر ناب است و خواب بصورت خواب
موصیبت ناگمانی که ناگزیر زندگانی است دل دو پاره دو پاره در دو پاره کافه پچیپیه
تخل و قرار از خلق و اضطراب اختیار پرده کار دریده آمد نشتر الم مشربان قلم در کشاد
شیشه ناموس فطرت بر سنگ نجیعت طبیعت افتاد آبله دل سوز از کروزخ درون از سینه
پرخون در باز کرد داغ ندامت و سیدن آغاز کرد اشک غامت چکیدن ساز کرد ناله شکو
باصبر بر پیوست دو دوا به بر رخ صفحه نامر شست و چ و تاب بصورت حروف و کلمات نفش
بست و مصورت عبارت شکسته حال سزا سمر در پیش فکینج مکتوب شکست شد انتظار

جواب بر دل مضحک تاب تحمل تفاضل لبش شاق کرد و هوش از سر قرار از بر خواب از دیده صبر
 از سینه بیکله گس طاق کرد چه گویم چه کرد برین بچاره شتاق کار صد هزار فراق کردنی فی غلط
 لغتم بلکه حسن و جمال و فاو و فاق را آینه دار بغض و نفاق کرد من عاشق الفت و محبت را
 مانند صداوت و خصومت مستکرمه حب و اتفاق کرد بخدا که مرگ ناپسندیده بصدمتنا مسؤل
 و مامول از درگاه قادر علی الاطلاق کرد آخر کار دیگر مار بر قلم تمییز نماند هم موسوم اسم و لایت
 رسم آن یگانه آفاق کرد و اتفاق آن جریده اشتیاق اطلاق دست هوا پرست بر خور و اقبال
 ستوده اخلاق کرد و عدم حصول جواب آن نیز که علاوگی بر علاوگی هزار گونه ریج و شاق کرد
 کار را بر حصول مکارا بلند ترین طاق کرد طرقت بر ماجر که بعد مدت ابعدها حالت نائمه توپیر
 موسوم بر خور و اسعادت انما چهره نماند و معذرتکار و ساخته فعل وارثون پر خسته
 علم از تریش گذشتنها افزاش بر سر ابله فریبها ناخته یکیک هویدا شد از بسکه تصنع آماند
 تکلف انشا شد تخلف امل شد حیرت فزا شد طاقت ربا شد جگر فرسا شد ازین عذر که عذر
 انگ است طبعیت با فطرت در جنگ است مجال قیل و قال در یخا ننگ است پای خامه یک
 انگ است نشیسته دوات بر سنگ است صفحه مکتوب در موطن اظهار این مطلوب ساجده آنگ است
 این رنگ رنگ نیز رنگ با برنگ یک رنگ در صدق و صفا آینه رنگ برنگ رنگ ننگ است
 قبل ازین اوراق خزان انتظار زده تحت جگر تحت جگر در ثوابی الاعتقاد مسوده ملتسمه نام غیر
 و نایق الوداد منفرد مستفزه عواین با عشته ضحیت کتابت اجوبه چسپیده آخرش گلچین توینق
 بلدو سته بندستود حکیم عابد حسین صاحب اعلان فقدان و عدم و جهان موانع جز کمال مزاج

استغنا استزاج انجم لوامع گردید لکن چون قلب مضطرب الحله ازین رهگذر بخود آید
 اما وحشی حواس از سر سر استیلا با حواس دفع و دفع جفا اساس مایس و رسید
 مذاق استیناس و فاق و فلق بشناس از کام بدگمانی نه آید هر اس بقیاس ناکامی
 چشمید غی خجالت افعال از ناصیه حال کثیر الاختلال کلید رنگ رخ و لایر بد طای
 اهل بر تیغ حلق برید سر تفکر بپا نارسا رسد پا نه بر بر سر هوا جلاد و بدست جن
 گریبان سکون درید و باغ الفت سراغ از منقل سعینه آتش خیز بوسه کجا چرخشید
 بوالعجب بوالعجب پیش از بوالعجبی با و رود و حضرت نامه بوالعجب بکماه از بوالعجب از بیا
 حکمت پناه انتباه بوالعجبها فضل الامر به پوست کنده آن یگان بوالعجب اعجوبه مانده به
 غیبت در حالت حضور اعجوبگی فزاسه این بوالعجب استنشاح هیچ نرسند از اندک
 مغرور نقد گذارند سپید بقر استند آمد بر فرض عدم حضر سفر کدام مقدر و راناز کا
 و مسطر و ملازم رهگذر بجز نوع بشر آید که غدر تقصیر تخریج سطر را شاید ازین نعل
 و اثر و ن بسن چه کشاید و اینهم از ته ریش گذشتن چه نماید که سینه گفت خزینه
 بزم الم نیا راید باقی طبعیت جام حسرت نه پماید مطرب بان نغمه شکایت نسرا به
 باده نظر کیفیت تاسف نیفزاید جلوه شاهد حیرت همیش از دل و دماغ خوش نشین
 محفل انبست نه باید آبستن یگانگی مار سپاه یگانگی نر زایه قصه مختصر تر و د خاطر مضطرب
 ازین رهگذر بیشتر است و بخار این تفکر بر زخم باسه تدبیر همسر بیشتر است که
 چون از بیشتر بخرج بیشتر و دخل کمتر انگیزش و تلواسه در برست و علاوه این حال

بارگران کوه شمال از دیونی حال بر سرست و علاوه بر علاوه کوزے بالایی کوزے
 که از قرض ساز و برگ سفر ضرورت است بخواه صدق آقا ضرب المثل این هم اندر مثل
 بالا غمهای دگر راه برست آنچه بمقدرات الهی از پرده غیب جلوه گریست که از خبر است
 و در عالم شعور کدام جا از ان ترست پس صورت رحمت تمقرے هم از ان مقرر نظر آ
 اگر داور زکمره کبیر عدم استقرار در ان سفر از نانوای بنی جبرخ شکر تقدیر است و اینقدر
 از راجه آن کشور بطریق نفع و انعام میسرست که رفع و دفع ضرر خرج آمد و رفت اینهمه راه
 دور و دراز از ان متصورست ارتکاب تعاب سفر در دیده دیدہ و می اعتره خود پرور
 بلا خطرست حذار! اشعار و پروردگار را اصطبار راه بجای نمیرسد کار و با سخنان
 رسید شوق بحدی که نمی کشد کار بجان کشید اطناب کتاب را هم حدی باید
 نظم بکنی قدم فرساید و در خانه اگر کس است یک حرف بس است؛ نه زیادہ زیادہ
 ۶۸۸ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق مولوی
 سید غلام رسول صاحب تلمہ اللہ الخلاق - السلام علیکم و علی من لدکم و من انتہی
 الیکم و بعد الحمد لله علی السلام و کذلک المر جو من اللہ کلم الکرامتہ ہر اینست فرا یاد خاطر خاطر
 خواہ بود و وعدہ ستوائتہ پیشینہ بوقت تذکرہ مخمضہ خواہ زن مسکینہ این مخلص و برین
 در بارہ ابلاغ رقبہ سفارش مشکورہ نزد برادر زاوہ خود و است طلب جواب صواب
 نصاب بدخول لطف مخاطبت کام بخشی آن بیچارہ اکنون کہ سوز و دین و ناله بر خون
 و اشک لاگون و زلف و قیاسیہ فیہ متغلبہ متسلطہ فی الجملہ موثر و کارگر آمدہ انحصار عطا

حق مطلوبه مذکوره برافراست بخت قاطعه یا انظار و اطلان بنه ساطعه از زبان خدایع
 ترجمان اصرار و مستقیمه واقعی پذیرفته اینجی را عدم تاب و توان طائف مقاومت
 در محله عدالت و رنگ که مظهر قسوت بے فرنگ است از منعمات وقت انگشته
 بر کتاب عریضه ملفوظه این منبعه اخلاص و ثقیفه که از براسه مطالعه لاسعه بلاصغیر مشاهده
 همت نیاز تممت بر گماشته یقین ستین که بشرف تلفیف سفارش نامه ترحم ختم
 ابلاغ داشته عجله از ترقیم جواب با صواب بهجت سر اول سر اسر سچ و تاب منت نه
 سر و دوش و دید و هوش این مد هوش صداقت انتساب خواهند شد زیاده بجز مزید
 لطفت و کرم چه برقم در آید **رقعه ۶۹** دامن دامن کلماتی تسلیات ناسبات
 و معدن معدن جوهر کور نشات زاکلیات از گلشن عقیدت چیده و در طبق فدویت
 کشیده تحفه ملازمان جناب فیضآب بهیه بساط بوسان بارگاه گردون پایگاه
 میساز و از انجا که لایمیتالی آوازه عموم ذره پرورے و بنده نوازے ملازمان عالم
 آویزه گوش ادانی و عالی است و نفع و رواج شمول فیض بخشی و محبت گسترے
 مسطر ساز مشام آفاصی و ادانی و نهالی بال والد مرحوم این فدویت اکتناه بر شحات
 سحاب اعطاف اسلاف آن خداوند عالیجاه سیما جدا میجوئے حضرت نواب قادر یار خان
 غفران پناه نور الله صغیه و ارواه شام و بگاه سرسبز وریان و حبیب و امان دل
 خلوص منزل ایشان هم بدر غر نسبت شاگردی آن جناب علین مکان هم بهر لعل و
 مرجان حصول مراد و جان باصناف مراعات مر بنایه و انواع امدادات شایان متعلق بود

و سر پا صورت خال لبان گردن و گوش نوع و نشان صاحب جمال غرق مصلی می نمود و جلوس
 و رو و دوران دیار فردوس نمود جهت هشتاد و پنج رایجین و از ما رگزار افضال
 لایزال غیر از سده سینه و عتبه علیه جا و دیگر فروکش نمی نمودند و آنجناب مغفرت ایام
 هم دامن مدعا ایشان را بایشان و اعطا کمالی خاطر خواه رنگت معدن سیم و زر مستقیم نمود
 و یکی از تشریفات منح و من استوالیه حضرت معز الدین رحمه الله علیه قصه ملاقات و ملازمت
 با شمس الامراء و گوهر فشانے ملازمان شان با سماع استنوارده و رو سپه یوسیه
 و فرمان اجابت آن و معذرت ایشان از اظهار نصارت حال خود بمیرایی ملازمت
 نواب عظیم الدوله بهادر و اصفا کجواب لطف نصاب زان خواب مرحمت مآب با جازت
 استمرا در خار خزان ابن عطیه بلا مضایقه و نفعه واحده بود و اینحال از استحضال
 و رضایه کیسان با و سال نخلی آذان و قرب شان از حلقه و قلاوه اقبال این مثال نصرت
 مثال هم بهشتی نموده از خرد و احوال بود اکنون که نخل وجود این فدوی از زوال
 بر مع سایه عاطفت قبله گاه به و قدم شوم خربخت کلفت فرزند ارے بی برگ و برآ
 و چهار آسا و سوخته ناپره کشمش و قضا از سر تازه نصارت و سرسبزی اصل
 دشوار تر است الا که بارش ابر بهار عنایات بشمار سبزه و سابقه بندگان والا اگر نسیم
 شمیم عز طلب از مهب محبت آن آیه فضل رب برگلین خزان رسیده این زحمت کشیده برنج
 و تعب بوزیدن در آید باعث تروتازگی و شگفتگی غنچه پرموده خاطر افسرده شده مسیا
 علی الوجه و مشتیا علی الراس نسلک مرده گلچینان آستان بهشت نشان تلافی تسلط جرخ

و آفات بوقلمون زمانه زبون نماید زیاده حداد **رقعه** بر خوردار نیک کردار اقبال
 آثار سعادت و ثمار محمد منیر الدین نبیر و مفتی حمایت علیخان مرحوم طالع عمر و بعد از دعا
 وحشت سیما که بنجیت قلب مصیبت فرساح و صبت قربت اجابت نه بیند گوهر غلطان شک
 خون و لعل مرجان و داغ لاله گون بر دکان اظهار اندوه درون می چسبند که درین ایام مکتب
 فرجام بستم کیشی کاچرخ نیلی خام چشم زخمی به در میتم قلم الهیت تازه ریحان چمنستان آدمیت
 چشم و چراغ و دو دمان لوز و سرور سینه الم نشان روح و روان جسم ناتوان مایه سعادت
 دو جهان مقصد و مد کا جان حزن بر خوردار لیاقت شکار حمید الدین فرار سید بعینه
 بیک ناگاه تاریخ پنجم این ماه روز پنجشنبه ببارش و با جانکاه بیمار شده روز دوم پنج
 ششم ازین جهان فنا بیا بم بقا فرامید چه گویم درین ماتم چاه بر سر این شوریده الم
 وار و گردید شیشه دل شکست باده شکیب بر خاک تونع ریخت مردم دیده غرق خون نشست
 دست جنون گرد و نوخ و غبار ناله بر فرق شعور پخت بے تکلف زبان آتش در تنور دهن
 شعله زن است که قلم معرض از قاشق از حرقت زبان نغمه زن است کیفیت گریه و زاری
 مردم خانه که گویا از اولدی ویرا در آغوش تبی خویش داشتند چه گویم که از من ده جند زیاده
 بیچاره جگر سوخته مردم بر سر مرگ خود آماده و در شرف اجل بر یک پا استاده است توفیق
 شکیبائی از حضرت باری بخوابم و بار بار کلمه استرجاع بر زبان میرانم و بشباهم و صبت
 مصابرت می نمایم که بندگان مجبور است و آخر کار رضا بقضای کردگار ضروری زیاده
 بخوردار اجل مدعاست چه املا **رقعه** خانصاحب و الامانیت و دشمن شتاب آرم

اخلاق مناصب و غضب عجل باشی هم گرم دامت برکاته و زالت عشره اتر بعد از تبلیغ
 سلامیکه هم دفتر شکایت برکشاید و هم غبار خاطر در باید هم شیخ زبان از نیام بیان
 بر آهیزد و هم دست مروت در دامن الفت در آویزد و سلامی چو پیغام تو جنگجوی
 سلامی چو اخلاق تو مشکبوی بآبان سر حلقه رستان میرساند الحمد لله که امروز در دگر
 باده روح پرور بعد از جو رستم پالیه خون جگر یامر هم کافور جرات جان پس از نشتر
 زهر آب بر ناسور دل نالان اعنی التفات نامه عطف شمامه بازای مافات از عبارات
 مندیج رقیبه میو صاحب سادگی عمامه بتجدید و تاکید هنگامه موافقت پرداخت
 سه پس از عسری بسویم گرنگا سببه کرد جادارو به شمشیر زخم شمشیر تغافل اجراء داد
 در جواب پیغام قصاب و خطاب بحساب آن شتاب نصاب لطف ایاب بمجلسه از علی قلی
 فرصت آشنای خانه نود و خاتم ساخته به تذبذب تعین محل و عدم تعین منزل گراست
 محل مکرر از ادکات و کشنگری بلا غش به تلفیق خط صاحبی میو صاحب اولی و مناصب
 شناخته گرا از محظوظی نظر سراسر انوار علم عز و افتخار نیر افراشته بر نگلی سرگران افتاده ایم
 از نارساینها که دشوار است قاصد هم زمان پیغام بر وارد و بر خور و در سال گذشته استخوان
 سیول سار و لیس بموجب قانون سمنه موقوف علیقه نقر مشا هره متجاوز و مبلغ بیست
 پنج و پیه بود و در واد از حصول مژده قبول و دخول نام در گزشت گذشت حسب معمول
 عقد اندیشه اضاعت محنت بنامن طمانیت خاطر و تسلی طبعیت بر کشاد انون اراده
 مفر بر استخوان بالاتر بعضی انترنس که باب انسلان زمره طلبه کالج است و مشغوفی مطالع

دایم کتب دست رد بر سینه حمل مشغله ثانیه و حفظ مضامین قوانین پناال کورٹ وغیرہ
 میگذارد و نیک سعادت سرمدی حضور مکرمت معذور خدمت ذی مرتبت ملازمان سامعی بم
 تاسپر گشتن شهر جنوری خیل در گرد و شوارے میشارد و ستی درستان سمت را
 چه سود از رهبر کامل بدانکه خضر از آب حیوان تشنه می آید و کسند را پای زیاده هر چه نویسد
 خیریت و عافیت است و استعدا دعا جمیع طبعیت - **رقعه ۷۲** خانصاحب
 مشفق مهربان عزیز تر از جان فرید الدین صاحب سلمه الرحمن - بعد از سلام سنت خیر الود
 و دعا اجابت سیما خیریت دنیا و عقبی املایک احوال این در افتاده ممتحن روزگار
 ناسرانی الحمد بصحت پس مستوجب حمد کبریاست و بشارت بهجت ایشانت عافیت آن
 عزیز دلها از حضرت صدیت اخضر مدعا درینو لاین کسیه نامه تشنه لب صحبت آن یگانه
 سرا با و لاحب ضرورت در سعید آباد اقامت دار و وایجا طبیب پس از شرفا و نجایا
 آشنانده رقوم صداقت در صفحہ سینه محبت زامی نگار و ونوسے از تو تباحثت و
 بصارت مفقوده چندین ساله و بدیه العمی دستیاب بخیر و بیخطا خدمت ایشان گزیده
 و مبالغه بالغه کامل درین باب بانوسے حاطناب کشیده دل بنعل نفحای ضرب المثل که
 آرزو عیب نمی باشد استعلاج آن انسان عین الهیت و صفای محاط اینک حالادامی و در
 اعانت و عطا از بهر روانی طلبه بل میخواید که پس از حصول صحت شفا حسب سعاد
 باسد و انقض و جود بوقت فرصت و عنایت وقت اندیشیده باطلاع خلوص انتفاع
 طبع تو لایف تو دود پر کو کشیده رجاکه در صورت اراده سر بسرا فاده و عذرا لایف با نلها

و اقرار مقدار زرع عطیه صله عجله و در جواب نامه توفیق علامه بر نگارنده ایشان نوراً ازینجا
 سرمد امرسل دارند بدار صاحب سایر بر خرداران سلام اشتیاق پیام و دعا فرود
 ابد سازند - **رقعه** مفتی صاحب الامتاق اشفاق مناصب مفتی حسین
 صاحب سلمه الله الواهب - بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام که بهین تحفه دورستان
 خلوص انضمام است مشهور باطن صفوت موطن حقیقت شهود باد که الحمد لله علی السلاطه
 و المر جو کم من الله مزید الکرامه درین نزدیکی با جمعی میسر صاحب سلمه الله الواهب اتفاق
 ملاقات افتاده و دل مضحک پیش ایشان شکوه و گله طول زمان انتظار کارشاد میسرا
 نموده به طلب جواب صاف زبان عجز بیان گشاده قلم عجایب قم ایشان دست
 خان نطف نشان نوسعه گرم عنان تبیان مدعا بوده که ازان بخش مزاج نزاکت
 امتزاج خان فلک مکان با تمی غایت افزوده بجواب اصواب اصواب الفاظ حفظ
 عتاب خطاب که شایان شان اولوالالباب نموده بتاکید نایش و گزارش از نظر عتبت اثر
 این صداقت منش تحریر فرموده طبیعت تکیب طوبیت از مشایده آتش پر بجا گردیده
 رفیمه محبت خیمه که جنبه غفلت از گوش بر آرد و غشاوه عطلت از دیده بصیرت بردارد
 بنام نامی سامی در سلک ملا کشیده بعقل ناقص خدیش هم جواب شافی پسندیده زاده گوئی
 و هم خطاب انی سنجیده و لجوئی اندیشیده باهدا خدمت ذلی سعادت فرد و در پنج ابلاغ
 حضرت باری است و اجماع سنج کوشیده از آنجا که سابقاً باسم فضیلت رسم لازم و الان بجزا
 گذارش نگارش کتاب بران باب سر اضطرار بشمار فرستد تفسار حقیقت کار میرود

که بچه اصرار اظهار مبتغای خاطر زار و نزار صورت وقوع گرفته و اگر هنوز با کوره مرکوز باطن
صفا اندوز بر شاخ بروز جلوه نمونه پذیرفته و غنچه سرسبته آرزو در گلشن گفتگو از نسیم
ترجمه برگشته منت مرخدا را و الا فیسر آن الماحضت صوفی را و ذکا موصوف ضیا پیر
صفا انما الشفا جواب این کتاب شتاب بحساب جناب سعادت مابقی نقد انتساب بحی الله بس
باقی همساز بنده زاده ارادت آماده آداب بندگی زیاده بر زیاده معروض باد **فرموده**
خا نصاحب الامتاق در پنج دیر آرزو عالی مراتب اشتقاق مناقب و اہم سخن بغایت کرم زیلطفه
و عز عطفه و علی علاه و ذکی ذکا - السلام علیکم و علی من لدیکم و قلبی بین یدیکم است ای بنده
دامن بلارای سر پر پی خویش داده مارای چون در ره مرد می نی پاسی از کوچه ما طلب
و فارای در ملک فرنگ و شهر اسلام به مغزول ندیده ام هوارای خطبه طویل موسوم خالی ^{نهاد}
یکدمندرجه رقیه طنز ضمیمه یگانہ بیگانہ خو جمعی عزیزی سید میسر صاحب کلمه بود بطالع و دآمد
چه گویم چه در بر آمد سر تفکر در بر آمد دست طالع و تحسیر بر سر آمد پای ثبات از جادو آمد بی اختیار
نفس کشش بغرض دآمد سه مزاج حسن مغرور است و عشق بی محابا هم به تلاشی آشنائی تو
و شوار است و بر ما هم به آخر کار جان غنیم تند کار نپسودمند شیخ سعدی شیرازی چنین سخن
بر کشاد و بر سرسان صدق ترجمان در دوا دوسه زمر دست آن به نزدیک خردمند به که با
پیل مان پیکار جوید به و لے مرد آنکس است از در تحقیق به که چون خشم آید شش باطل ملو
ای شفیق آتش و شربد ببار و تحلی نزدیک اہل عقل و مامل از فضایل شمایل و جلال محامل است
نه سجد رزایل خصایل و نوازل منازل چرا ما سوره آسا بکوت اولی اند جا بر جسم به بنی آدم

سرشت از خاک دارند، اگر خالی نباشد آدمی نیست، و در برابر نگارش صفاتش صفا فرایش، ذکا
 تراوش چه گذارش کنم و چه در محل خود ننهم و در یکا فراوان نشود تیره بسنگ، عارف که
 بر خجسته تک آبست هنوز، التماس استیناس جاب صاف صاف بلا گرفت ازین سینه صفا
 بے خلاف پیش میپوش صاحب ادلی مناقب محض رفع تذبذبین ماه و تاریخ جشن طومانی اخذ
 میعاد باسد او انعقاد آن امر نیکویی عدم قبول مواعید بے اصول نزول مهمیست شمول خان
 معلوم مطابق فحوائض المثل رع برات عاشقان بر شایع آهوه، ارا احساس نفی پاسبان اقبال
 صدق و کذب اجمال عدیم الاستقلال صریح الزوال حق و باطل نامفهوم بوده بمعنی طلب صفا
 ناسازی پاسخ ناراض قطع سرشته همدست شده با چند ستمی به لالی ستالی مدعا قلی منظم
 همه شهر بر زغبان منم و خیال ماست، چه کنم که چشم بدخون کند کس نگا بے، میپوش صاحب
 بجواب معارضه فقیر بعد از ملاحظه تحریر با توقیر آن گرم عنان میدان جولان لسطیر و پریش
 دستعلام امینیت و متابعت هنگام فحوائض این صداقت منش سر بر تعب و حقیقت
 و کفایت و عده مودده ماه رجب الحرج که همه اینها مطلقا و اصلا اصلا نداشت عذر تقصیر خود
 در میان ندادند و لب زبان رستی ترجان واقعی تبیان به بیان چنان بر کشادند که چنین گوشتهم
 بار کتاب حکمت عملی است نه ستم که مزاج و مزاج چنان و چنین است مزاج غانصاحبان کم فنی
 و پر خط است اکنون که ناوان تبسیر میایم بخیان خوش تقریر برگردون ناوان محنت جلگه کسیر افاده
 غیر از قبول چه توان کرد تقاضا ضعیفی نیست، و انگلی که از قبل همچو آن عزیز با تمیزی
 رالض سوء حسب یا نوبی کس بار خاسی عفا تاخته باشد یا کمینگر قابو طلب جون و جریس

سنگ جفاے بر سر سر بنواے انداخته ضرب الحیث فی سبب ع هر چه رود بر سر
 چون تو پسندی رواست با آبی نقاد خیر دای و اناسے بصیر از حوصله و ریاضت مستقی
 عطش ملازمان با کرامت تعجب تعجب هزار تعجب لکوها تعجب که بر تر قیام یک کس عامی با همه خامی
 اینقدر برجسته و شتاب زدگی و از خود رفتگی و بیجا شندگی حیث ذات گرامی حیث ذات
 گرامی سے دلدار چه میوقار آمد شرمندہ انتخاب خویشیم به شایسته میباشند که بنام
 این گناهم مفاوضه شکوه پیام بر قلم می آوردند و طریق استکشاف اعتساف خلایق اهل
 می سپردند هم مقصد و مطلب نفس الامریه حاصل می شد و هم خاطر عاقل از دغدغه و سوسه
 و همیه بالکل بچانه اطمینان نار و آچین حرفها می جاگز اسیم در رقیه غیر سے سے
 دشنام خلق را ندیم جز دعا جواب به ابرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهیم به اگر چه من
 بے آبرو مستوجب صد چند به بیگونه گفتگو هستم مگر پاس مکان و رزانت آن عین اعیان
 مروت و وفات را چه زیبا که یکبار گے دست از نقابت و کذائیت خود بردارند و بلافا
 مغلوب غضب آنچه در خاطر گذرد و برنگارند سے ز خاک آفریت خداوند پاک به پس این
 افتادگی کن چو خاک به زیادت شدت مرض مروح خانه این مرتبه از عادت منتهی معذوره
 اولاً و ضرورت بهر خانه مستکرامی ادلی و شفقت شانه است که اے فانیه نانیاً و حضور
 و سئو بعض امور سخته مستلزمه النجاح نالشا از مضیق وقت فرصت عاین عملت کنایه
 کتاب خطاب آه سے ز دست اهل عدم هر چه آید اعجاز نیست به بخند منم بنده یرید که کنم
 تقصیر به ترد و خاطر فائز در صغ و صفای طبع رسا ذکا سبک به پروا معذ و راجعتی

سرعت الهامی جواب تحقیق کثافت مرکز باطن مروت زای گردیده قلم صداقت رقم
 بر نسخ جریده شکوه و کلمه حرف و حکایت ماضیه کشیده ختم کلام بر ده آن کمالات ارشام
 مینماید الهی تا جان باشد تو باشی باز زمین و آسمان باشد تو باشی به زیاده زیاده
 مگر تا بضطراب جواب خطاب صواب یاب به **رقعه** حضرت اخوی صاحب قبله سر
 عنایات و نوازشات مظهر انواع تفهقات و تفهضات حضرت حکیم عبدالباسط صاحب مدام عتبه
 بنده شرمندۀ دور افتاده ناکس ناخیز محمد عبدالعزیز که مدتی از گوشت نظر رحمت باحرمان
 و بتقصیر تو اتر خیر العیض نیاز سر بگریبان مانده از سرانابت با فرط خجالت در تلافی
 خطیئت ماضیه میکوشد و بندگیه این وثیقه العقیدت حجت بازیافت دولت غایبه عواطف
 بزرگانۀ خود را فریاد خاطر خاطر اقدس اعلی و اود شعاع تجرید رسوخیت قدیم می پوشد
 و بس از تقدیم تسلیم بندگی و کورنش عجز و سرافکندگی بمرض صحت جسمانی و تشنگی روحانی
 خورشید الزمام دوام استقامت صوری و جمعی باطنی بندگان معارف اندیش پذیرد
 و چهره خدیره ابتدال عواطف و برینه را بگلونه جرأت التماس کلفت حال کنیز الاختلال
 می طراز و کند از دست مدید و زمان بعید جناب قبله گاهے مدظل الاعالی بعلت قلت و خلل کثرت
 خرج که منشأ آن علو همت جبلت حضرت ایشان است و در ذلت شدت گرفتاری گرانبار
 قرضدار سرسیمه پریشان و جو یاراه رملی ازین مملکت دل فکاری این طوفان و آن طوفان
 پویان گردیده چند آنکه بیشتر شتافتند کمتر یافتند آخر کار چار ناچار روی توجه از هر
 یافتند بنده هیچ کاره که بغیض تربیت بزرگان فی الجمله مهارت انگریزی پیدا کرده سالک شد

در ماه فیبروری امتحان گورنمنٹ دادہ و ہیشتم جولائی از روئے گزرت گورنمنٹ مقبول افتادہ
 سال حال غربت امتحان کالج دارد و از غیرت عطلت خود بار و بیت عسرت حالت بد جگر سخت
 سخت می خارد و ہر چہ کہ حسبیت حاجت و ضرورت غنیمت فرصت تہمد تدریس انگریزی
 در مدرسہ مسخہ شدہ سعید آباد بشاہرہ بست بخیر و بہ سے سایر مردم بہتر کراخی نہ چار ہفتہ
 ماہیانہ متصل مدرسہ منزل گزیدہ تماشاش معاش کافی از ہر درے روز و شب بخار خارسینہ
 عقیدت گنجینہ مشغول است و نایزہ امنیت پیدا کئے نوکر کے آن حوالی بافتنام سعاد
 نزدیکی ملازمان عا و در کانون دل فدویت منزل شغل و نور شیوع خبر مرض الموت راجہ
 تجویز امکان وقوع آن و ترجیح اتقان ابقان ادخال ملک و خالصات شاہ انگلستان
 و انتصاب کچہر بیکار متعہ و منودہ طریق استعما ن ترسیل این کتاب استصواب اباب
 آستان مکرمت نوامان و اشتیاق رجا استعجال البصال جواب و عدم اہمال جستجو
 نگاہ و درین باب از کتاب سرعت خطاب بمجروحہ وجود علاقہ مشاہرہ مکلفیہ از جناب فیضاب
 یہ موجودہ مترقب حصول مامول و شرف قبول مسئول میباشند زیادہ چہ عرض نماید **قرعہ**
 خانصاحب الانصاف عالی مناصب سید عارف اللہ خانصاحب سلمہ اللہ الواہب پس از تحفہ سلام
 شوق التیام و ہدیہ کلام آرزو پیام ارقام ماہو المرام انیکہ الحمد للہ علی السلامہ و کذلک الحمد جو کلم
 من اللہ الکریمہ و قطعہ الطاف نامہ اشفاق علامہ کی مورخہ ۳۱ شہر حال در جواب ادنیقہ
 خلوص شفیقہ انقر الخلیفہ و دیگرے بر قمر ۲۱ با یکصد و یکدانہ انبہ دل پسند دل پسند
 مکملات کام و زبان بگائے نرسند اول دل ہ بیدل حواسن باختہ بعضی دل و ثانی لذت بخش

ذایقه شایسته اخلاص فایده مستند بکلمه الفت بر بند بصورت منفصل در معنی متصل گردیده
 هم موجب تذکره خلق کریم و هم باعث شکر و سپاس لطف عظیم گشت از عطریات و شیرینیه
 و خوشگواریش چه شرح و هم که هنوز دماغ محبت عطسه ن است لب لبب هم چسپیدن
 دسان مزه چشپسیدن تحریر توصیفش مستلزم نشفت قلم بمکیدن لیفه از فطر لذت و تقریر
 موجب سکوت زبان و در دهان با استلا آب نوشین حلاوت خانه احسان آباد و نعمت روز
 افزون باز و یاد خیال آینه آینه استغنی الاوصاف با ستطراف تمین و تبرک
 انعتام اندا اطراف بر انفراد و ستطراف احتفاظ خود و لاج و کشته قاطبه محرم گشت
 و با کثر عشایر اقربا و احباب نصیب از الطاف بے اکتاف ابلاغ داشت اشفاق فراموشی
 بعد قدم بخت لزوم خواجه کمال الدین خان حال الحال از مدت مدید سامعه افزود گوش بر
 صد اول در هوا چشم بر آه خیر خواه میشود استیناف بن خبر خستات اثر استکشاف عطا
 پاکیزه خوش نظر ناظوره امنیت خاطر فائز فیکند تموات مردم خانه بر مخلص گجانه آنهم قافیه
 تنگ که و که نفس نمی تواند آرام یافت و رینولا از سر اصرار و استیاد دست و دامن اند
 که هر چه با دوا و در شمره صرف المظفر پس از آمدن ایاام ثلثه عشر رومی توجه بدان سمت باید تا
 تا اوایل ماه ربیع الاول از انصرام کارشاد سیه سرور و شادی حاصل شود و بیخ و دیرینه
 سالها با کلیه باطل و زایل گردد و بصا جزا و عالی مقام سلام ستون الاسلام برسد زیاده
 سوا شوق و مبارجه اظهار رود - **تقریر** برادر صاحب عزیز القدر گرامی نشان الفت
 پرست دعا گو یان سید زین العابدین صاحب سلمه الله تعالی السلام علیکم وعلی اهلکم

مارا که نه آرایش بر گه نه نوازی است به سرمایه اگر هست همین دست دعا هست به
 الحمد لله که محبت قلبی و مودت معنوی بانضمام عینیت همی رافع و واقع حجت غیرت صورت
 و مباینت غاهری گردیده در صد و آنم که بجای سلام علیکم منی بگویم السلام علی منته
 یا علیه السلام من در عالم وحدت حقیقی بهم مخاطبم و بهم مخاطب با خود خطاب غائبانه دارم و از
 سر تکلف رسالت غائبانه می نگارم که رفیق رسید و سرور و سرور و سرور بخشید و رنگ
 و تقاعد در جواب باضطراب ناسازسے مزاج مردم خانه ر و نمود که شطری ازان مرقوم
 رفیق موسوم والد ایشان گشته از حالی شدن خالی نخواهد بود عزیز من تشفی کلی تشنه آبجو
 بر لب آب جوی موقوف نوشیدن آب است نه وزیدن هواے خاک و آلودگی
 سراخورده لرنه فروزش منحصراً بر پوشیدن لباس پلاس و صوف و پشمینه است نه
 در بر کشیدن قبا گر آن بک نازک و جامه تنگ تنگ طالب شراب وصال تماشای
 سراب خیال از شکنجه اضطراب کی بر می آید و آرزو مند حصول کام بخیل مواعید تمام
 و دید و شنید کلام و پیام بے قیام از تپش و تلواسته دل کجایمی آساید اہم اما فی خض
 مقاصد و غایت امنیت و مقصود مبتغا سرعت انصرام طوی نیکی و باسعاد بوده است
 نه عجلت بتقدیم رسانیدن امرے از امور متعارفہ رسم و عادت که طمانیت خاطر منکسر را
 محض وقوع این معنی باعث قوی نمی شود بلکه نوسے منطۃ تسو لیت و تقوی زایدہ خلہ
 در بر و سینه ہو کس گنجینه میکند اصفا نوید قرب لقا قبلہ گاہ آن بند پا گاہ به فریب
 در و محمود این حدود در ضمن نهضت غزیت حیر آباد فرخنده بنیاد مشرق ادای سپاس

بیقیاس رب و دود گردیده صیر فی تخیل بتعقل تغافل و تکاهل و تسولف و نعل که مزاج
 و مزاج ایشان را از روی سماعت متواتره بران معتاد و مجبول یافته نفوذ و نشو و
 بیش از پیش بچار سوسول محبت منزل شود و کوشش در چیده از خدا توقع و رجاء که ملت
 است و اذکث و تا مل آن نواح بر فرصت فوز عظیم دید و دید و تلافی اشباح و مین میفشانند
 زیاده بجز و عاصمت سلامت و جمعیت و عافیت چه قلم راند - **رقعه ۸** میراجب بقیه
 فضل و کرم بهار دود خلق اتم ابر طیر لطف اعم سید عارف الله خالصا بحسب الله لا اکرم
 کلمه ستمه سلام سنون الاسلام که بشما ایم اخلاص شام الفت پیام دل را معطر سازد و بدو
 اختصاص باغ الست راغ جان را معنیر خفه محفل بهشت آئین و هدیه مجلسین بهار ترمین باد
 الحمد لله که نال نال و فاشتهال آباب سحاب فیض الایزال سیراب شاداب حصول صحت ^{فصل} عافیت
 و طراوت و نصارت گلشن احوال صفا مال بوصول و اوم خیریت و جمعیت مستول حضرت
 رب العزت بهیو نسیم فردوس شمیم بوستان دوا و دور و محمود و رنگین گل گلستان فواد
 و تازهریحان چنستان مودت بمنی نامرشدگین بشما مه اجابت سئلت باعث شگفتگی
 غنچه خاطر فائز و شمر ادا می سجدهات شکر ازید و قادر شد باغبان حقیقی حدائق آمال و
 امانی آن میراب روضه کجیبتی و گیانگی را بر شحات غمام کام بخشی و کامروائی تازهر
 و نخل بلبل ذات ارجمند آن نال پیوند لطف مروت را بقطرات مطرات انجراح
 مآرب مقاصد قلبی سرسبز و بارور و اراد مترقب که همواره گلزار صداقت به نسایم اعلام و
 استعلام صحت و سلامت شگفته و ریایان باشد و ریاض قربت آبیار سبب حیا ضلالت

و کنایت خرم و خندان و درینو که مخلص بے ریا بسبیل تبدیل آب هواسان موضع کوثر
 پاک گردیده اگر صبا روح افزای خط کمرست خط از مذهب تلفیق رقیعہ عنایت ضمیمہ موسومہ محبی
 سیدنیو صاحب لکھ اوردیوب بوزیدن و آید موجب نصارت جناب دل و استقامت را بجزه نوزاد
 مستقل گردد بصاحبزادگان کائنات سلام سنون الاسلام پرسد۔ **رقعه ۷۹** بر خوردا
 نور الابصار محمد عبدالعزیز طال عمر که دزدان قدر که الحمد لله علی السلاطه و المدح من الله کم الکرامه
 عجلت نصرت من محصیت جبلت از علت قلت و معدومیت موجودیت مبلغ بدست عسرت
 طوبیت اخیت مرتبت بحدیث مملت اقامت یکدور و دیگر کشید جمعیت طبعیت بدست کربت
 انکرت ناواقفیت حالت این جبت از سورت را جمیت پریشانی بمصونیت ایمینت گراید که
 در صورت محصولیت زرار از رحمت صیدیت مغلوبیت سرعت عزیمت بغالبیت جازیمیت بهمت
 و نمت مبدل خواهر گردید در خدمت فضیلت درجت حضرت مولویت منقبت سلیمان عبودیت
 و کور نشات فدویت و دیگر از عزه الفت و مودت مرتبت سلام سنت سنبیخیر الیه بعض
 بعض و بهیت در آید۔ **رقعه ۸۰** بر خوردارا قبال آثار سعادت و ثمار سید لطیف الدین
 طلال عمر که بعد از دما که اصل دعاست اما اینکه واسطه التکلیف و تشفی ذریعہ اطمینان و تسلی
 تقوید باز دکل مضطر مرهم کافور ناسور جگر نیم غنیمت کشن دفا گل سرسب گلبن تنان در پیش
 نخل مراد گلگشته تازه چمن فواد نیجه دعا کیم شبی نسیان فرو نشان حرارت خشک لبی کام
 طلبی نوز عظیم حصول شهما متغاضیت شرک وصول افتخار التبا نفس علیو بیار جان لب
 چشمه حیوان عطشان آب طلب تریان عراقی ندر ارضی ناکامی جزای ادبای استاد ایام

خون آشامی جان دار کو مریض انتظار روح و روان قالب زار و زار رعنای نگار حمله مطوبه
 اعنی سعادت نامه بشارت اسلوب مانند آفتاب عالم تاب که از تیر جلباب سیاح بر آید یا بهلال عبید
 سعید که در شب امید به دید برباق طلوع نماید چهره نمودار فروخته من سوخته آتش اندوه را
 زندگی دوباره عطا فرمود از خوشش کرداری مستوده اطوار و محبت قلبی آن برخوردار
 یقین متین که این طریقہ انیقہ و سنجیہ رضیہ علی الدوام بلا اہمال و تساہل جاک و متسلل
 خواب بود عذر رنگ الدامہ آن زبده اولاد اما جبکہ ندامت و نجات مشک مہلت کتابت
 کرده اند از فرست و کیاست و در زینت چه خود من کل الوجوه رہین منت بے غایت
 ایشان بوده ام پس نسبت این حالت بذات عاکی مرتبت و توقفت کتابت بر امانت منفعت
 مجهول معلوم معلوم و اظہر عدم ورود جواب خطوط الفت منوط این معصیت مربوط از خدمت
 ننہی صاحب امین صاحب سیر دام حیرت دارد و علتش بر پسند و از وصول جواب خرسند کنند
 ای بر خور دار کامکار طوریکہ مرا از اطلاع احوال خود خرسند کرده آید بیچارہ بندہ خدا لا اله الا
 ہم بحسب تحریر خط خیریت منطو آگاہی کیفیت و حقیقت و ہمد کہ مایہ بے آب بہت
 با چشمہ سیلاب زیادہ غیر از دعا بشما و المیہ شما ننہی صاحب امین صاحب ہمد وستان ع
 ہر کہ باشد ز حال ما پرسان ہا چہ نکاشته شود از طرف بر خور دار محمد عبدالعزیز و فقہ اللہ
 العزیز سلام شوق مہمہ دانند و خدمت پیر بزرگوار خویش تسلیم عقیدت تشیم بعض رسالت
رقعہ ۸۱ صاحب گرامی قدر قدیم الاشفاق لطف گستر عزیز الوجود کریم الاخلاق
 سید رحمۃ اللہ صاحب علیہ اللہ الخلاق بعد از سلام سنون الاسلام با بر تمام ماہو المرام می پردازد

از مرآت معنی نما صورت و صورت نامی معنی محجوب و مخفی نخواهد بود که چون حرکات و سکون
 ذرات کمونات تابع ارادت و مشیت خالق الارض و السموات است انسان ضعیف البسیل
 که حسب حکمت از لیت بقا علیت مخاطب است و با سارت معاتب از قبولی فضول اختیار با همه
 اجازت ناچار حفظ ادب بندگی در پس و خداوندی در پیش پس فعال المایرید نصب العین مطاع
 نفس الامر بهر که اعتبار و سابط الایغیه در دیه بارقه توفیق صمدانیه یقینیه دافع و رافع حسب
 ظلمانیه ظنیه و تبصره عفو و صفح معامله مستکر همه واقعه فیما بین ما ضحیه که حسب نیت نفسانیه
 و علاوگی اعوا بعض شیاطین الانس فوسعه مکر منهل عذب قدس انس و مسدود ابواب
 صداقت و یگانگی سابقه طرفین از ساس میر تدابیر بحالت و بیگانگی لاحقه جانبین آمده آمده
 خاصه مصنف آن آب تنیم نصاب مفتوح آن ابواب جنان انتساب با لاییش کتاب است کتاب
 کتاب خطاب است به ارسیده سابق و افتخام المحن بالصواب انصاف و ابع ایاب لواضع از
 اصفا ساخته لاله نسخه جامع الفیت فدرست جریده انست تازه نهال گلشن مروت گل سرسبد
 چمن فتوت و دود حقیقه سعادت ریحان گلستان شرافت نور و دیده نجابت اعنی صاحبزاده
 و الانفطرت که دست بهم ترساکلفت و حسرت و ناله جان گزار از فراخی خجالت و ندانست و چشم
 حق بین کشف کبریت و اثابت از خواب گران ذهول و غفلت و مو قد نایره فاده لطیفه
 سرمدیه جلیقه شده شده بلسان خمول آلود فضول اظهار نامیده و انا الیه راجعون گویان
 اختیار صبر صبر زهر که نوش یکام اهل گوشش بهوش کرده کرده کرده ناکرده بک کرده
 کرده قدیم انما کس کرده از سر رجا تا سیس اساس تنیناس دارد و یارب که فرصت

جواب بر سرعت کتاب امن نبشتا و زیاده چه - **رقعه ۸۲** مولوی صاحب فضیلت صاحب
 اشفاق مناصب مولوی سید علی بخش صاحب کلمه الله الواهب السلام علیکم وعلیٰ آئینکم
 الحمد لله والمنه که بهر حال حال این پریشان بال فرین صحت جسمانی است و جمعیت و رعایت
 آن شفیق کرم طریق آنا فانا مسؤل و مطلوب حضرت یزدانی در باره مکافات خسارات
 و جبر نقصانات که محتاج شرح و بسط نیست اندیشه تامل پیشه هنوز در پی قطره و تردود
 اماره بجائی بر دالرخا پنجره از سابق استصواب خاطر بعض اعزّه صفا کیش بود اکنون
 سفر شهر حیدرآباد در پیش گیرد قطع نظر از دشواری استحصال رخصت امتناع تاب تحمل
 بر خود را که بر مصایب مصاعب جدائی باین سرعت و زود می و باز ماندنش ناگزیرم هم
 از تحصیل علم انگریزی که بهر و ترک آن بعد از مضایق این همه مدت در طلب یا آنکه یک دو سال
 زیاده ترجیح حصول استعداد کافی باقی نمانده مستبعد از عقل است دست رد بر سینه
 فضول عجلت میکند و نمی تواند قدم بردارد بضاعته ندارد که سر کلاوه گم کرده تجارت
 دیگر باره دست آورد بر خود را بقراط التفات معلم انگریزی و مستطاد سفارش او بر نوکر
 ببل و دانی الحال بمشاوره سی و پنجره و سپه و سعاد اضافه نوبت بنوبت اندون یک دو
 سال تا مبلغ یکصد و هفتاد و پنجره و سپه و ندان طمع نیز کرده طمعش رضا عاصی است
 استصلاح عقلی با فتن با نضام استشارت اکثر ارجانظر بر توقف اشکال علم بل نسیان و غلط
 از درجه منحصله موجوده و نااستحقاقی ثبوت قدامت سفیدان آن خدمت پیش ارباب
 حکومت از عدم تعلقش بگورنمنت و تفاوت زمین تا آسمان فیما بین علاقه بگورنمنت و ماورای

آن و پیش با افتادگی عمده هر گونه در صورت کامل عیار بے یکنواختی گورمنت
سنگ راه اجابت مسکن می آید و با اینهمه کج دار و مرزبانه کار غیر آن برخوردار که اہم
امانی و اخضار باریست خاطر مضطر را ما ہی بے آب باخته ارتفاع حجب غیرت از میان
جانبین بتاسیس اس طبع صواب یاب و استغلاب جواب کرم نصاب پرداختہ امید کہ عجلت
قبول سؤل بر فرصت وصول نامول تقدم گزیند و فعل دکل استعجل در آتش تلوا سہ و پیش
تہ نشیند زیادہ بجز قرقع مزید لطفت عطا چہ المارود۔ **رقعہ ۸** بر خور و انور الالبصا
سعادت و تار طالع عمرہ۔ بعد از دعا طول عمر و مزید اقبال و توفیق کسب معلوم
نمائند کہ احوال این محال بہر منوال کہ ضربت قضا ذوالجلال چہ بسرا و رخوہ و چہ عسر او شدہ
میگذرد چون مشغول عافیت جسمانیست مستوجب پاس رحمت و اخضار اما محصور ملک
ملاقات رود عاتق اشباح ابدی منیعہ رشاد و ثیقہ چہرہ نمود و رود محمود نمایندہ و غنیمت پر فردہ
دل آزرده افسردہ را کشایندہ و دیدہ غم دیدہ و سینہ الم غمبینہ را نور و سرور موفور
افزایندہ آمدہ نامہ معتمد خان بایشان واصل و جواب اعلام بہ مشفقہ سید منور رقم خان
در بارہ اختیار صطبار تادمت دو ماہ با اطمینان خیانت ابداً سلیغ آن از طرف ایشان
حاصل شد استماع اتباع زیور معلوم پیش از اقلع اخبار آن برخوردار سعادت انتفاع
بعرض مت شہرین تخمیناً یا کسر کے کم و زیادہ ترکیب سلاسل ابتکار آن از خدمت نفوذ
بانہا استحصاال منفعت فائق تر از مشتریان فروشنده در صورت اشتراک خریداران پوشیدہ
و اصفا کجواب اقبال سوال و وعدہ سہو ثقتہ استعجال ارسال نزدیک این امری غیر سگال و چند

گذارش غده و اتصال در انتظار و کمال و عدّه با کمال و ثانی الحال بعد از تفسار حقیقت حال عند
 الوصال از صدق مقال کرامت اشتغال ایقان ایقاع ابتیاع آن زبان گویائی را تخته بند
 دمان خاموشی نمود بر خدایت تا نفس الامر چه خواهد بود فی الواقع از اول امر بایشان نوشتنی داشت
 تا دهقان مان تخم حیران در مزرع مرام جان نمی کاشت مآله هنوز همدست نگردد و انحصار ^{حصول}
 بروقت فیصله همه زیور مرهونه از زبان سید نصیر الدین صاحب بگوش رسید بر خور دارم درم
 شمار از مدت محل بهشت ماه کامل تا تاریخ نبست پنجم شهر محرم الحرام الفراض یافته و این ماه
 ماه نهم است و حضور شما درین ایام بر پلا بد و ضرور و اهرم مدام هر قدر که زود تر ممکن باشد
 توسن عزیمت این جت گرم عنان سازند بلکه در صورت امکان سواره مرکب ز راه دریا
 تا بسهولت و عجلت طی مسافت دست و دهنضت این نواحی را بر سکونت و اقامت آن حواله
 ترجیح دهنده بیابا که بعد جانت آرزو مندیم با جناب خوبصاحب بر خراج استیجاب
 عازم آن محال می شوند و عنقریب خط بنام آن بر خور دار یا مشفق سید نور قلم خالفا
 بنوک قلم می آرند زباده چه **رقعه ۸۴** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ و دود
 سوگو محمدمد صاحب و اصف سلمه الله تعالی و در افتاده حزن زین العابدین که عمری
 سوراستان چرخ جفا کار و در انواع تفکرات و تشویشات زمانه حیل ساز زار و زنا
 و ناچار بودند تاب قرار و نه پائے فرا چشم چیا بر پشت پا و زبان معذرت عجز نوا
 بونوق رجا عفو سهو و زهیم و انمود بعد از اهدا سلام سنون اینچند کلمات خلوص ایست
 تعفانامات می پندارد درین نزدیکی توالی خطوط لغت منوط موسوم به برادر عزیز و بر خور دار

محمد عبد العزیز مستحکم کلفت مزاج صفا التہنیزاج جان الم توامان را آنہ ہیچ و تاب نہاد کہ پہ
 بیان بمیدان شرح و بسط آن توان نہاد و اناللہ وانا الیہ راجعون معلوم کہ الدنیا ساعت
 بیس فیہا راحۃ درین زندان جانشان مردم با ایمان را جز خون دل خوردن چہ نصیب با آرام
 و سکون نشستن چہ امکان سے زندگی برگردن افتادست امی جان چارہ نیست ہا شاد
 باید زیستن ناشاد باید زیستن ہا مفارقت برادر عزیز سیما ناخوشی مزاج او خوارالم در
 ناسور بگر کرده اقامت کیروزہ اینجا را زیادہ تر از یکماہ شمرده اما چہ کم مرغ بے بال و پر
 بال و پر خود از خدای مطلق و از شما استدعا زیادہ ازین زیادہ است۔ **رقعہ ۵**
 برخوردار نور الالبصار سعادت و ثمار محمد عبد العزیز طالع عسرة و زید قدر کہ بعد از دعا کہ
 مافوق ہر دعا اعلیٰ و انما انیکہ نور دیدہ بے نور و سرور سینہ الم گنجور راحت و آرام دل
 بے قرار نیست ز قبیلہ سعادت ضمیمہ آن برخوردار سورنہ مسجد اہم ماہ حال شب سادس و عشرین یستلین
 بخش جان حنین و آگاہی وہ مطالب مضامین شد برخوردار بقول مزار عبد القادر ہیدل
 جنون ساز فقط کردم فنا نہ صرف خطا کردم ہا و لے از مستحق طالب کسے نشیند پیغام ہا ہا
 بتاریخ ۱۲ ذیقعدہ جواب بنیقہ رشاد و ثیقہ برقمزہ ۱۱ موصولہ ۱۶ مرقوم و بہت ارسال
 موسوم گردید مگر گشتہ ہوش و حواس ابن ہیچ شناس بیان پادہ قرطاس ہم سجد
 سے برنگے سرگران افتادہ ایم از نارسائیہا ہا کہ دشوار است فاصد ہم زما پیغام بردار و ہا
 اکنون جواب قیمہ مورودہ اینماہ مرقومہ ۲۶ ذیقعدہ مع خطوط موسومہ سید لطیف الدین
 و سو کو یوسف علیخان و مردم خانہ و عریضہ درخواست رضا چارماہ کہ لذرہ ماہ مال اندیشہ

مناسب نموده با تعریف سر شگفت این جایگاه در یک لغانه کلان بنام آن برخورد در سعادت
 تو امان تباریج ۱۹ مرسل شده و در میان ناله و فریاد بچو صلگانه بمصاعب نگاره زمانه حقیقتاً
 طبع بیخودانه آنچه از به جهان بر سر زبان گذشت تسلیم قلم الم رقم رد و غم علم گشت تکرار
 اظهار آنهم خرف مزخرف کار نیست محض بے مصرف مگر گر چه سحر آمیز باشد
 طبیعت را ملال انگیز باشد به با بجله حال که طناب اهل گسسته و دست بی دینی از سایر جلسته
 چاره که آخر چار با بنظر در آمده و از همیم خاطر فائز بر آمده فکر تقدیم آن تا سر آمد ماه محرم پایست
 صحبت این مردم نامردم می پسند و من بعد توفیق تسلیم و رضا بعد از ترک مطلب مد عا شده
 رخت سفر ازین مفر سرسریج و کدر بر سر بند و سرگزین را با آسمان دوزی نهانده است
 زیاده از روز سه به زیاده بجز اعلام و ستعلام خیریت چه بخیر رود و از طرف این مجبور
 اعزّه نزدیک و در سلام شوق پیام گفته شود **قر ۸۶** بر خوردار نور الانصاب
 سعادت و تبار اقبال آثار محمد عبدالعزیز طال عمده و زید قدره بعد از دو کا طول
 حیات در خیرات و مبرات و مزید کسب سعادت علم و هنر معلوم خاطر عا طر آن تحت جگر و نوزید
 که صحت جسمانی این مجرم بزرگ حاصل است و دست غایت ظاهر و باطنی سایر عشایر آن حواله
 اخلاص شایع نامه سعادت علامه بر قمزده ۲۶ ذی قعدة به دوم شهر حال روز جمعه چهره ورود نمود
 و انتظار وصول جواب تئیمه مرسله ۱۲ ماه مذکور که تا به هنگام ارقام خط مورود و هر آینه
 بدان حد و رسیدن بودالی الآن در تانی کتاب این مکتوب افزود و تخریر جواب خطاب آن سعادت
 اباب ازین سر سرسریج و تبار بچه منصوص خط گیر و که طبیعت منقصت طوین صبت جلیت

و راجات مخاطبت از برارت اقامت بخت بے منفعت نسبت خطیبت بخود می پذیرد اما صاحب
 من سینه من نفسک باری این قدر هست که **ه** نداند و درست من اختیار؛ که من
 خویش تن را کنم تختیار؛ آنچه از عالم غیب بعرضه شود جلوه نمود میدهد امضا و قضا مالک
 الملک لاریب است که حکمت کامل و مرحمت شاملش از شائبه نقص و رخساره قدرتش از
 غازه عیب بر است اینجا اختیار عین اجبار است و اختیار اضطرار **ه** حد وسط از اجبار
 بندگے ناچار چاره کجا الاتسیم و رضا چون و چرا چرا چرا از صلح کل **ه** تاجا تبر از عیش و طیش سزا
 و عز آرخ نماید وانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود؛ خطی رز نور نشسته که این نیز بگذرد؛
 استخوان دستطلاع معارضه مشاهیر بلاستصلاح احدی بمحض عنایات هوس سمات
 محضه این ریخته شلخته تشویشات روز و شب بوده است نه حث و تشویق منشی ولی لقب
 نه معلومیت خدمت ایشان از منظومیت و مرقومیت آن مطلب باید آن برخورد و از منظره بد
 و هر کار از باطن خود ورنماید که آن بعض النظم اثم توار و تانیات و تمثلات متوالیات در عظمت
 مشخصات مقدمات از تاخیرات ملاقات راجه که اجل موجبات آن اولاً تغییرات حالات وی
 به تشویشات اعتزال انتصاب رزیدنت آمده ثانیاً در ادایام عبادات اصنام و ثانیاً
 و رنگ وصول سفارش نامه و راجعاً انتظار عود رزیدنت و خامساً اهتمام انتظام حسن بشن
 و ضیافت بشاشت و رود گهر یال و کمر بنده بسبیل سوغات و انعامات از ملکه انگلیس
 و سادش سلوک اعلیٰ مالوفه راجه بدرک اسفل سقر و مکر خاطرش بیشتر ازین بگذرد و سابعاً
 اغتراب تکلیف کامل ازین سوبست کینا کماری و ثامناً دیگر رفتن بعد باز آمدن ازین حدود

جت کندین رود تا به نزد یک آرائشی و تاسعا دیوی و دیوان شقی پیش فرنگی در باره عده
 مفتی گرس و عاشقان و زویدین انجمن چانه زن از ایفا و عده موکده جد و کد امر این
 معتمدین چرخ پر فتن از دست و پا و دهن کام ناکام با کام تلخ حرمان کام کام ران احزان
 بشریت هم دارد سه آماده صدر و دروم، ناکرده تمام یک نواراء، صد چاک سپرده ام
 بهر دست، ناکرده بدوش یک قباراء، اسی بخت چنان کن که آخر، ممنون از کرم عاراء
 یادست جفا چرخ بر بند، یا بخل عطا می ده عاراء، ناکه بشکیب پذیرم،
 آفات نجوم فتنه زاراء، یارب چه عداوت است با من، این کارکنان کبر یاراء، در ملک
 فرنگ و شهر اسلام، معزول ندیده ام هولاء، تا کی بمیان خود نه بینم، دست اجل
 شکسته یاراء، منفعت کافی ادا می دهم حسب اقام سعادت نظام از راجه این مقام
 که در باب انعام اهل اسلام بمهرتبه تمام نسیم نافر جام می باشد چشم داشتن دماغ بیوده و خیا
 خام بختن و مبتلا به سنبل و گل در زمین شور کاشتن است غایه مافی الیاب بقدر کفایت
 خرج ذهاب زمین صوب ناصواب اگر دستیاب شود فوز عظیم استج باب اجل مارت مطالب
 باید پذیراشتن طرفه اعجوبگی تازه که تاراج از جانب کنیا کماره درین محل خواره
 رسیده بناخوشه مزاج از کم غذائی حقیر و لاغر گردیده و رنگش متغیر مگر تیرگی باطن
 بر ظاهر بدن جلوه نموده و وضع دینی معنوی بر هیچیک جسمانی صوره مستولی
 و جسامت و فریبی بیر مرنه زبون و مغلوب نفاقت و لاغری اندرون عاده اصل نخل
 نگویند بختی عروض و نبود شاخ و برگ این سخنی چند ابیات حسب حال از قصیده عرفی شیراز

کوک ناله سازی و صغیر آهنگ تم بر آواز نیست تا بانم از وصال جدا گرد روزگار به
 باروزگار عیش چاکر روزگار به آن جنبها فتنه که در شهر غم خرید به تخط شاع بود
 عطا کرد روزگار به آن چشمها زهر که در باغ فتنه بود به درکار بیج مهر گیار کرد روزگار به
 چون منم خرمی سر بازار او داشت به زودم فروخت حیث خطا کرد روزگار به دردم
 بکشوری که عنان اثر فکست به بهار را برگ دو کرد روزگار به از بوی تلخ سبخت
 دماغ امید دیاس به زهر یک در پیاله ما کرد روزگار به در بزم ناز شنبه و آوازه ملال به
 هر نغمه که بود او کرد روزگار به ای دل کلاه کج نه ویر یاس تکیه زن به کت جامه امید
 قبا کرد روزگار به آن دست را که رونمود به باستین به دامان سعی گیر و دعا
 کرد روزگار به هر وعده جفا که بگوین کرده بود به با باز رو به مهر و وفا کرد روزگار به
 هر ناو که که زد بشید ان کر بلا به زخمش نثار سینه ما کرد روزگار به درج امید
 و گنج د عار اگر نماند به دست دلم بحسب رضا کرد روزگار به اکنون نظر باستان یک
 حیل دیگر که آخر الحیل آمده است حاصل رضا چهار ماه از روی ارسال سر فلک بعمل آمده
 عزم جزم دارم که او اسطایا او آخر شهر محرم ازین منزل غم و الم خرم و شادمان یا بهوش
 حرمان حسب مقدور خست سفر بر بندم به حکایات شوق و شکایات غم به مگر باز گویم
 روز به بهم به اگر نه قلم را چه یارای آن به که از صد کیسه را نماید بیان به زیاده ازین
 اطباء کتاب باعث ملال و کلال خاطر او لوالالبصائر است بهم عزیزان و نور چشمان
 نام بنام دعا و سلام بهشتیان تمام برسد - **رقعه** ۸ مولودیا و فضیلت منجاب

اسوة الافاضل زبدة الامثال کریم الماخلاق عظیم الاشفاق مولوی یوسف علیخان صاحب
 سلمہ لہد الخلاق بعد از تبلیغ سلام مسنون الاسلام کہ فاتحہ الکلام وخاتمة المرام و بین
 دست استیجو و دستمان خلوص نضام است مکشوف راسی مہر سیرا آن معنی نمایی
 صورت و صورت ہم معنی و حقیقت فزا مجاز و مجاز کشا حقیقت نموده می آید بر سر است
 ضمیر صفا تخمیر کہ ہمارہ مقتبس اشراقات محارح حقایق یقینیہ و منکسر الہامات شریف و قابل
 علمیہ می باشد مستور و محتجب نخواہد بود کہ انچہ از پردہ غیب بوجہ فعل شہود جلوه
 نمودید ہر آراستہ و پیرستہ شاہد لاریب است کہ رخسار جان شکا حلیتش از غارہ
 نقص و ابرو کے دلجوئی قدرتش از وسعہ عجب مہر است و حرکات و سکنات ذرات کونیا
 و ہوا اضطراب چارناچار تابع قضا و امضا آن مالک الملک بے ہمتا اینجا اختیار
 اختیار کہ ہم بآستارہ اجبار خار خلان دامن عقل است از مقولہ کج دار و مریزہ حفظ مہر
 ادا عبادیت بر چہ اصل پس حضرت جرأت انگیز یک مقدمہ نامرضیہ ستکبرتہ التذکرہ کہ
 از ارغواہی نفس امارہ وحت تبلیغ بلبسیہ بعض شیاطین الانس باحت گونہ مضرت و نقصان
 ملازمان بزم قدس انس بود والی الآن موجب شہرم چشم آزر ہم ہیچہ ان البعد خوان و بستان
 کن فکان بہت بسان لمعان مہر انور و خورشید خاور فی نصف النہار زد وید اولوالالبصا
 پیدا و آشکار و نمایان ع آنجا کہ عیان است چہ حاجت بہ بیان است ہم اکنون اقتضا
 آب و خور و من المہر و دراز مسقط الراس مدراس بشہر نابرتر و نذریم اسیر شکنجہ اندو
 و غم کرد تا دیگر گنج بزد و کجا بخاک سپردہ بدستہ تو فنی ترک طول امل و دغدغہ نصیدین بقا

تیغ اجل اهام هنگام بر سر و رفع و دفع ایام عسر و اقبال اغراض و اغراض آن ذات
 فضیلت نکات از اتقان اغراض این ریاض مذلت و هوان سمات و اعظام اهتمام
 استحوال مشروبات اخری و اعتنا مقتصام تکمال درجات عقبی بر هر فرخ عزیمت
 سابقه تنگه قلب صداقت طوین در مقامات مکانات اجترای باضیه باز منته آتیه از ادای
 و ایضا موجه زر محصله زرایده و رفیق طریق مسلت بهیج مجله از ان شغیق بر حوصله و دل ده
 قبول لامل حصول مدعا و مومن اساس فضول املار و یدامید که خوار انتظار بسیار از ملت وصول
 جواب با صواب در دامن خاطر فائز نخواهد شد بصا جزا و به بند پایه سلام سنون الاسلام لغت
 و استیناس سرمایه هدیه و تحفه بر ساد زیاده چه زحمت داده آید الا که لطف اعم و کرم اتم کم نشود
رقعه ۸۸ عزیز با تیر و افق رموز هر چیز سیده الله العزیزه شاد و باش ای دل آفر
 عفه ات و ایشود و قطره مایه سید جانیکه دریا میشود و گام کثایهای شوق جنون باز
 در فضا محراب طلب از هدایت خضر لطف سرمدی سر به محدود و ثوابی کشید و دست و پا زد
 اضطراب مهاجرت بسکون قرب زمان مواصلت آر میدنلس دیار مدار صاحب مصنف بیره
 آنقدر از حد گذشت که سوا عطف عنان بدان مکان طریق دیگر متصور نگشت چارناچار نهاد
 خدنگ امکان جسته بخت اختیار و دعا و ایشان نازل شد و بدولت نشاطی پایان وصل
 انشاء الله تعالی بنام پنج ۲۸ اینها متوجه استان بمینت توانان میشود و سعادت ابد
 می آموزد اگر از کثرت گل فلا آفتاب راه نگاشته آید بای قلم در طی این مسافت از
 لیفه دوانت در محل است و بر می نامد را از سطور و دایره رود و بار و گرداب نجات حایل غنا

ایزدی بلد شهرستان توفیق گردید تا این گوشه نشین زاویه تحمل باد و گوش و بینی بصد عسرت
و سیکو دست توسل بحمل المتین توکل پیچید بالفعل بضاعتی که بار سبکبار بهیا جلی کرد و
قبضه شمشیر و سه تار اغ بهار براسی نذر راجه و یک شیشه ناس جبت آن خیر اناس است
و یک صندوق عطردان و قدری گوشتا کو مخصوص اقتضا طبع اخلاص اساس چون خاطر فاطر
از دغدغه گرفت و گیر سر چنگان تمانه محصول اخلاص با من است و دل تردد و اثر شر در پیراهن
در صورت امکان وصول کند را بهار مفت فرصت شکر گزار است و غنیمت اوقا
سپاسدار و الاضایع نفس اماره با اعلان حقیقت حال می پیوند تا آزاد از محصول
تمت جرم فضول بر صدق این جرمه کش جام ذبول نختند و تشریف قدم بعضی از منتسبان
خاص آئینه واریگانگی سابقه اسلاف است و حقیقت آرا یار فروشت های این سر اسراف
و لذات جبهه التفات چین تغافل مبیناد و سرات معنی نما الطاف رنگ که درت مجیداد
رقع ۸۹ برادر عزیز مهربان با تمیز سر مایه فوت گنجینه مروت هدم غمگسار شیخ
فریدالدین صاحب سلمه الله الغفار بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعای اعتلای اعلام
ارتفاع نام و از دباد توفیق انصرام مهمام احبا خلوص التیام اعلام ضمیر شیر صفا پیام باد
که درین ایام بنزدیکی دوسه روز منشی صاحب رزیدنت دوم از اتهام سفارش نامه
کلاه پوش خویش عریضه درخواست خدمت افتا این مقام بر اجه صاحب فرخنده منبر جام
گذرانیدند و از طرف برهن نهوی صبح کورث نیز و ناصواب و با ضرورت یک مفتی کاغذ پرورث
از نام کنانیدند و هنوز هیچ جواب با صواب نیافته اند و زمام همت از انسجام کلام بر تافته

ان نظام امر این مستقام صبح و شام سو قوف انعام خالق النوار و ظلام درازنق جمیع انام است
 نظر بر اقدام تدبیر انجاء مرام مسوده مطلوبه و موعوده محض رنگ ارشام پذیرفته و سمت ارشاد
 خدمت با احترام امید که بر دو قطعه قرطاس انتقاش افلام تطف انضام و بر هر دو اسامی شهود
 کرام نفس ارقام گیر و درودی ملاکلام آن هر دو یکے بعد دیگرے بدون انضام اعنی اخر پس
 از استطلاع وصول اولی ابلاغ کرم ایام پیش من گننام و التزام اثبیت از بر اینکے میجو استقام
 رواج استقام صدر آن صدارت از گلشن شهادت خدام مفتیان مدبره و تهرنگ و چنگل پیشه
 و علما اعلام و خواص و عوام بدو مدراس هم بنمایم پس کی را احتیاطا نگاہ داشته از سبیل تزییل
 دیگرے و انتظام استشهاد عظام هر مقام بتعطیر شام آرزو مرام خود میسر دازم و اگر این
 محض خیال خام ماند و کوشش بد لگام طالع زبون رام نیاید همین حسام از نیام اعتصام
 رب علام برآورده صورت اتمام کار بسیارم زیاده چه بر برادر عزیز آن عزیز و نور چشم
 سلام و دعا دوام عمر و دولت و مزید توفیق کسب سعادت مهتاباد **رقع ۹۰** مولوی **حب**
 فضیلت مناصب اشفاق مناقب اخلاق مراتب مولوی مفتی سید علی نجش صاحب کلمه الله الوداد
 بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و مننگ دوام صحبت سرت سرانجام که مافوق التقریر و الاقام
 و از مکام انعام رب علام مستبعد و غریب واضح و لایح رای ضیا پیراے گرداند
 که بعد و درود مجرم رب و درود حجت فتح باب مسدود که مرکز خاطر خطر رموز بود تمامه عیان
 این مکان آگاهد گذارش عنوضه در خواست نصب یک مفتی و فی الحال لایقت سر برآه آن خدمت
 در وجود من شبی بود محض نمود و بمبالغه کامله نسبت باین بنده بے سود دست و گریبان

تکلیف طلب بند مثبت قابلیت از اہل علم فضل معدود بودہ اند داعیہ الفت قدیم بانی مسالی
 جرأت ارسال کا فہ مفوضہ رقمہ ہذا و مجوز صلاح ترینش بہ ثبت مہر کرامت بہر از بہر عزت
 و دترو ثبوت سر ثبت و قدرہ سبے بہر سر اسر مہرست امید کہ عجلت قبول عاجل بر مہلت
 وصول ز اہل فاضل آید و انتظار و رود جواب بشکیج اضطراب نفسا یہ قلت فرصت و شد
 ضرورت ہمین مسئلت مانع و راجع الطناب کتاب از دیگر ابواب بعد وصول جواب بسیار
 از باب خطاب و جواب بمثل یار باقی صحبت باقی زیادہ چہ تحریر نماید جزا بنکہ توسن
 طفت اتم بمیدان کرم گرم جولان باد بجمہ دالہ الامجاد۔ **رقعہ ۹۱** الطان مظفر فقہ گستر
 تلطف فرما عطف پیر ادام کرمہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ تا قلم برداشتم و اندیشہ
 برگذاشتم کہ حرفے چند از شکایت زمانہ پیر بہانہ بر نویسم و بسبیل تحفہ مجاہدہ و ہدیہ دوستانہ
 بان استانہ کرم آشیانہ در فرستم مضمونی جز شکوہ سبے مہرے آن یار عزیز در گشت
 و سمنے غیر از گلے بے التفاتی آن سر حلقہ ارباب تہذیب و خاطر نگذشت تا ملی کہ تا ساقی چرخ
 نام فرجام بادہ مراد بجام آرزو کمتر میر بخشت چہ قدر عہود و مواثیق مراعات بر احوال دین سیار
 میباشند و اندیشہ کہ تا طیب و زنگار بے مہر دار و تلخ عسرت اوضاع بپارچہ طلال و
 کلال در کاسہ ندان می بخت بر چہ مایہ گرمے ہنگامہ دوستی و محبت نظر بہت می گماشتند
 اکنون کہ فہم سعادت آنا فانا و از ارتقا سب و کوکب شرف یونا فیو تا و اعتلا فرصت و
 غنیمت نہ استن از براسے صحبت و برالفا و عدہ خود کفر نہ بہن با غرامی کیست کہ نمیدانند
 کہ دنا سے علی بے بنیاد است و آیان می شناسند کہ دولت سر بہر مشقت نہ قابل امتنا

ازین رو که بکیارگی دل از من برگرفتند و جواب خطوط مرا هم پاسخ نداشتند
 خیل دل مرا شکستند و بسیر خاطر مرا خستند آخر ترجمی کنند که بنایت در مانده ام و پیش
 ازین در انتظارم پسندند که از خود شرمند ام بفت حالتی ناگفته هست که قلب ستم را
 کلفت ده است آخر مقال همین که آنچه مرکوز باطن کرم موطن باشد از هست و نیست چه
 ظهور کشاید تا شدت امتداد انتظار جان و دل زار و زار را در شکنجه الم نفرساید زیاده چه
 رقص ۹۲ عزیز بگانه فریه فرزند و حید زمانه شیخ فریدالدین صاحب سلمه سبحانه بعد از
 سلام شتافانه و دعا مخلصانه نگارش الفت پرستانه اینک از در دوست چلویم چویم چون
 رفتم به همه شوق آمده بودم همه حیران فرستم به حیران بخت تا این مدت در تروندم
 سخت گرفته بود از نرم روی تدبیر در برابر گرم غوی تقدیر غیر از سردی دل و افسردگی
 ضمیمه کار می نشود و در فکر چاشت بودم و خود نزدیک تر رسیده که یکباره مرگ را بجا آمد
 شام کرد و شام غریبه روز جمعه ریح تهنیت بر سر بے سری من و آورو اکنون دست
 و پا شکسته جز تسلیم در ضامن سر نمی دارم مگر با اهل و عیال خود چند نفس خوش
 برآرم بعد از آن به بیم که شتر بر کدام پهلوی میخوابد و از درون آون درون چه بیرون می تریابد
 نخلت هم آردا قرض آن عزیز و لها دیده حیا بر پشت پا نهفته که عمر بے برگردد الا که
 حسب کتاب صواب خطاب و آن کان قد عسرة فتنرة الى ميسرة مهلت فرصت آن محد
 مروت دل ده ویدر گردیده اگر زندگی باقی است در حق عزیمت را توفیق صمدیت ساسی
 پس رسیدنش یقین و انند و تا ساغر ازل از باده اجل لبالب شد محل گردش را زکوة

د فائز شایسته باشند بهر صاحب همه بر خورداران سلام و دعا فرودان رسانند
 زیاده ازین زیاده است — رقم ۹۳۳ بر خوردار نورالابصار سعادت دینار محمد عبدالعزیز
 طالع عمر که بعد از دعا که مافوق همه دعاست مطالعه باد واسطه سعادتندی آن بر خوردار
 مورخه الهی ۱۶ این ماه واصل شد و پیر مصفا من مندرج باش کجایه ای آنگی حاصل است ای آنگه
 ترا چه فضل حق و اوریسی است به آشوب عوارضت پندار بس است به با صافی طینت نباید
 کلفت به هر آینه گر نفس به بیچ نفیس است به استبعاد صواب است و او کتاب بار دیگر باسم
 همان کافر از جانب همه انور اطهر و بهین رهگذر اجتناب است طلب این مجرم داور از طرف آن
 فاجر و است کتاب بدان باب از دست اربث نث کشتر بنام راجه این مقرر مقرر و سطر گشت
 منتظر و کین گر معاد و نش باید نشست جان پدریم سیر ماندنم برنج نیافت برنج بابیک
 و نام مرغوب گندم به که برنج خواست از زبان بیخواست بیخواست خواست و انگی که اینجا
 چنانچه قبل ازین املا گردیده خوشن متنا و پسندیده خاطر ناشار پیدا و نمایان نیست در کیسه
 و جو سنگ و زر کسان فشی ولی لقب که از فرط قرض روز و شب در تبست با من کرد
 یکرو
 معلوم که سنون چیست الاسل استر بر پوست شرمگاه نه محصور دخت جامه و جمع خوش
 و بیگانه و آرایش بزنگاه اینها همه هوس است و بس پس پیش از کتب بلا لقب و کلفت
 حسب ضرورت از پیش بردن بکه بر طر حش گذاشتن اگر چه در نظر مادرش اینگونه استرا
 بر برگ جان بهتر که بر قلعه آن سپهر مگر فمایشنه که الوقت سیف و الوقت حیف است من نسکوم

زبانی کن یا بفکر سود باش یا ای زفرست بنجبر در هر چه باشی زود باش ، ابا بتلای دین
 و بدۀ که باین شین کشیده لایطوخ المومن من حجر واحد مرتین سے چوبارے قتادے
 نگدار پاسے ہے کہ تابار دیگر مغز زجاے ہے در بارہ فقہ خط محمولہ کسے از ان خود
 تغافل علامہ چه استعجاب استغراب تغراب استعجاب براصیاط زیر جامہ اگر آید باید ابهام
 طی مدرج آن ذی معارج بخصوص انگریزے داروے و دیگر علم و ہنر و ستار شاعر
 تلامذہ مدرسہ کہ قبل از مدتے ستادی منظون مستقر الوقوع بود و شیوع مزوہ ورود
 حکم ریاست نواب عظیم جاہ و معادوت بانصرت حیدر جنگ بہادر از ولایت واکلاہے
 برناسازی مزاج و ہیام تنہائی بر غور و اسر سید لطیف الدین صعوبت قرین مٹھر استخبار
 و موسس اساس تطلّاع و مکدر طبع کہ راقطناع و تاکید بلینج و کد ار وی بان دلداریے آبدار
 ز نمار انماض و اغراض بکار نبردے ہر کہ باشد ز حال ما پرسان ، یک بیک سلام ما برین
 عدم حصول جواب مطلوب رجاء وصول بطرز مرغوب در ارسال جواب باعث تعویق و مال
 خال احساس بایں بغیریت اخبار اختیار جرأت وہ تمیق افتاد محمول ذہول کہول نشواد
 مطالعہ نامہ آن بر خور و از رشتی خط و سیاہی انگی و سبک و سی خاصہ و پاشانی الفاظ
 و اشتباک حروف مبادی سطور محرفہ با سطور مقیمہ زحمت بسیار میدہد باید کہ دیگر بار از مینا
 بشیاد دخیلدار باشد و جواب این رقبہ و رقیمہ آئینہ بعجت عاجلہ می نگاشتمہ باشد کہ
 الانتظار اشد الموت واقع است۔ **رقعہ ۹۴** برادر عزیز القبر گرامی ترا ز جان اعتناء
 برادران چشم و چراغ مردمان جاد متند جاودان لاله میان سلمہ الرحمن۔ بعد از دعا

خیریت دین و دنیا و سلام سنت سنیه خیر الوزی واضح و لایح طبع سعادت انتساب و کرمیه
 الفت ضمیمه مورخه ۲۶ شوال بغیر ماه حال چهره و در و دمنود و دل بیتاب را از اخبار
 اندوه بار مافی الهاب کباب آتش بے دو و جان برادر خدا را زما نزل من القدر و در
 حوصله بشهر گز بهرگز مقدر نشده و مقوله معروفه السفر و سبیله الطفر فی زماننا مرجئه
 السفر قطعه من السفر محسوسه و در که و مجریه این سر اسپه غیر گردیده ع بهر دیار که
 رفتیم آسمان پیدا است و حیرت بر حیرت از زیادت قرض آن فطانت عرض که با دوام
 ارتکاب احتیاط و التزام اجتناب از فراط و مصارف معارف کلیات و جزئیات و استخفاف
 اسراف کثرت موعظت و رشخند من ستمند و تعرض استجاب استعادت و عدم امکان جور
 بعد الکور بتعرض استجاب استعادت لزوم اسعان و طور غفور و وجود زمام نخستیا
 قبض بسط هر کار و رکعت اقتدا ضبط و ربط کار گزار کار گزار نوبت کار کار و با سخنان
 چسان توان رسیدن زخم کار سنان زبان و لیوان و رسیده سوزان و دل بریان
 ناسوری نکرده که جزیره هم کافور فضل بزوان صورت اندمال آن نمایان گردد و یاران نفاق
 توان این کفرستان با همه لاف و کذات خلاف عباد از صفات ادا و استطراف و استکنا
 نموده بعضی تماشا کنان بر کران نشسته اند و جمعی در ظاهر مدد و معاون بود و باطن حسد
 موطن شکست من بیست میان جان بسته اند نمیدانم که بر سرم چه نوشته اند مگر خاک
 من از تر و ندم سرشته اند نشسته ناسور جگر نابود و خیز از فقدان و فوزان مکاشف
 تشنت اسالیب این ممحن محن زمانه موسوممه عبدالعزیز از بهوش و خرد بگمانه و در خوانم

در خود سری بجان که گیاه کامل هم برین سوال در شرف انقراض است و روح و روان
 با انقباض از جسم ناتوان ذی ارتیاض در تلف انقباض اخبار وصول خطوط کلفت منوط
 در حاشیه رقیقه آن براد صفا مظهر بعد العزیز ممکن بود نامساعدت بخت و شومی عالم
 و بر اقدام اقلام سعادت نظام وی برین مرام اهتمام تمام ننمود ابهام انصرام عمام این
 مقام با انضمام هایم ادا و ام برین ستمام حالتی طاری دارد که بلا مبالغه عذاب نزع روان
 از گریبان آن سر بر سر آر و ازین مملکه راه گریز و راه گزیر و راه معاوضه مشا هره
 و فروخت خانه نکبت کاشانه بیده سببصار پدیدار و آشکار نمی شود تا از اهل الامین
 و فانی بن و ثنائی اشنین صورت گذر در مقرر شر و شین بر سبیل تجارت یا زراعت پیدا
 آید ازین هر دو هر چه ممکن الحصول باشد بمن فصول باخول سرسهر کبد ایمار و دود غرض مل
 بر ساعد دست راست تا ایندت از مجلت کتابت همت میکاست اکنون که قبل از سه
 چهار روز سر و اگر تخفیف در دتر قیم جواب رقیقه سعادت ضمیمه را انشا کرد و زودتر
 بخوابل سر اسر صطراب راستی دهند و بخوشد امن و اطمینان و نور و بدگان خود بندگی
 و دعا و دیده بوسه رسانند - **رقعه ۹۵** بر خور و نور الالبصار بطالت شمار
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز بعد از دعا سه خیریت و عافیت دنیا و عقبی الما
 انکه نمی پندارم از حالت پرطالت چه برنگارم بجز یک کار ساز حقیقه و یک چاره پرواز
 مجاز که رادین عالم بکیسه ندارم یا ران گرم جوش از جوش و خروشش پیش
 از پیش پیش خاموش گشته اند و هنوز از چانه زینها سه خولیش در نگذشته کلاه پوش

لم یهوش باد یوان دیوان خصال از حال مفتی این محال قیل و قال و سوال نمود و از خطا
 اجتناب نصاب و جرایب نصاب سده آن باب از مدت محمد بعثت عدم ضرورت شنود
 و باظهار این گفتار اندیشه و تلوا سده مر از یک هزار افزود اگر ز تار و از نا بکار راه اجابت
 با جابت می پیوود و برآمد کار و اسعاف حاجت شایسته شجعت نبود و مخمضه که لاحق است
 بر مصغطه نزع فایق است علاوه در دوسه در مان در دوسه در مان فقدان فوزان
 خبر آن تحت جگر و نور ویدگان و فقدان و فوزان خطوط مسله این پریشان یکاه
 کامل است که دلم مرغ نیم بسمل است چه کم میشد که در خط مرغوب عمومی شما که هم مکتوب است
 نیکوے شما بود و طرد اللباب ازان باب چنبرے بر بسمل ايجاز و اختصار رقم میشد
 احساس اساس یاس هوش و حواس این هیچ نشناس را از جابرد و بزار کتاب اختر
 ازین منزله کفر ایاب باے جرأت همت افشرد باید دریا بند که از سحاضه پینشن
 اشال با مردم سید میهند یا تا حال آن در مراد و در بند السند است و خریدار خانه نامر
 ناشاد بر سر استبداد یا استطا و تا بعد ازین هر چه در دل غمگین صورت نما شود از کیفیت
 و حقیقت آن نور ویده بصیرت و نور حقیقه خبرت ایما شود و بغیر ازین از من پیمان
 پرسان سلام شوق و دعا فرادان رسانند و تا وصول جواب این کتاب نعل در آتش
 دانند **رقعه ۹۶** مولوی صاحب فضیلت مناصب اشفاق مناقب مولوے
 سید بخش صاحب مفتی ضلع چنگل بیٹہ سلمہ اللہ الواہب گلدرستہ سلام شکوہ پیام
 کہ بنفایح روایح خلوص منسلب و خصوص معنی مشام صفا انتقام احبا و دماغ کرم

ایام اصداقار معطر و عنبر سازد و در طبق ورق پودینه محفل انس و تحفه مجلس قیام نموده باطلا
 مدعای پردازد که مجوز از زندگی نفور در بلده ترو انکور قریب دارالاماره بخانه است محمود
 میرفتی مخاطب بسید منور رقم خانصاحب سلمه الله للفقور فروکش دارد امید که دست مروت
 برست جهت وصول سرودست بر سر لفافه نامه بهر بهیوست داغ همان سراغ برنگار و در نیم
 ماه گذشته این وارسته خاطر خسته رقیه شکسته بسته موسومه آن جیره بند دلباشی شکسته
 نوشته تا این عرصه منتظر جواب نشسته عدم ظفر بر مدعا مستطیل نابود و خبر مشتمل استعجاب
 وافر گشته اگر ذره منطفه ضرر در اجابت مسکنت مقرر معینه نموده معامله بایار شاطر بوده نه
 باز خاطر مله خاطر اندر فخلصان یاور از تکلف و تصنف و در تر نفس الامر خیر و ضییر و شمر
 سرشردیچر بگنجد و اشکاف و صاف و صاف محرز نبوده نبوده نبوده نبوده نبوده نبوده نبوده
 بود و کبایه بود با نمود تفاوتی در بود حسب دود و نبوده اکنون چون با این ناموزون
 از زبان موزون و عده موکده بوده مقتضی مسئله مسئله بوده که در ماده جوالش را به این
 اگر اه بجای نبوده که بست بیدسته فتاوائی نبوده ملفوف این رقیه شده عبارت مسئله از
 کتاب بلانقاب حجاب برآورده مع حواله بعینه بنوک قلم صواب نصاب سپرده از سرشتا
 پیش واسعه و داد انصاف و در افتاده فرستاده زیاده بر زیاده منت بحساب بر سر
 و دوش مصداقت کوش مخالفت ایاب بهنند بصا جزاده بلند پایه و زین العابدین صاحب
 سلمه الله الوهاب سلام شوق رسانند و فعل در آتش نهاده انتظار جواب دانند زیاده از این
 زیاده بر زیاده است - **رقعه ۹۷** مولوی صاحب فضیلت منافی مشفق مهربان سرایه

روح و روان مولوی سید غلام رسول صاحب سلمه الرحمن بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام
و متناک مواصلاست بجهت سرانجام بارقام ما هو المرام می پردازد که مجبور محضیت توام در بلده
نروندرم مقصلا دارالاماره راجه بیکان قش کلان سید منور رقم خان صاحب سلمه الله الواسع
اقامت دارد و اموال که جهت وصول کرم نامه تطف شمول همین سراغ ابلاغ بر لقا نه نامه
توجه ابلاغ داغ ارتسام پذیرد قبل ازین بتاریخ ه شعبان یک قطعه رقمیه اخلاص عنوان
در خدمت ملازمان صفا توامان سمت ارسال یافته جواب آن تا حال از صواب ناصواب هیچ
منوال چهره ورود بر تافته باعث استعجاب عظیم و شغراب جسم انخلق کریم و ارتباط قدیم
میباشد اگر قبول مسؤل نوسه غازه استقبال بر روی صلاح داشته از بهر ایضاح جواب
صاف خود چه مانع می تراشد که بلا خلاف و عتساف معامله بایر شاطر بوده نه بار خاطر
بییقین متین دانسته آید که داعی صمیمی را محض الفت معنوی و محبت قلبی از خود می رباید
و بغرض نفسان و توقع متع و نیوسه فانی زحمت و اذیت اعزده جانی نمی خواهد
میخواهد که از جان کا به ناد بگیرد رنج نیاید کعبه داند که رنجی نرساند اکنون مشکله
در پیش این دلریش است و کوشش کشایشش بیش از پیش است راه بجا نیست که اینجا
ملکن الحصول فتاوائی نیست مدعا بسبیل استقفا ملفوف صحیفه هداست از لطف و کرم
امید اتم که صورت مسئله از کتاب بر آورده مفصلا در رقمیه جواب این منقیه مندرج کرده
رهن سنت عجلت ارسالش گردانند و بصا جزاوه بلند پایه و غلام زمین العابدین صاحب
سلام سنون الاسلام بهشتیاق تمام رسانند **۹۸** بر غور و ابر نور الابصار و احداث

فرخنده کردار محمد عبدالعزیز طلال عمره و زید قدره - بعد از دعوات و افیات زیارت
 عمر و اقبال و ترقی درجات و توفیقات و سعادت کسب علم و هنر و مزید فضل و کرم مرقوم
 میگردد که وثیقه الرشاد تحریر پذیرفته به ۲۰ ماه رمضان به ۲۶ آن پس از ارسال یک قطعه
 نامه بهوا اشتغال که جواب خطوط موصوله سابق و طالب العلمانه آئینه دخل ترمیمه مورده لاحق
 بود فی الحال علی الاتصال بفاصله آن واحد از سر بیاد و بی نحوای حقیقت انتهای القلب
 یهدی الی القلب پرده کشای سعادت مندی و جلوه نمای بخت بلندی آن بر خور و استود
 کردار و زبانه فزای شعله جلال آرزوای دیدار شد جواب عریفیه گذرانیده مردم اینجا
 راجه که بالفعل مصدوق علیه ضرب المثل آن دفتر را گاو خور و توان دانست بعد چندی
 بهمان نزدیکی با خبر منشی مرے بهین قدر استماع افتاد که بر تجویز رزیڈنٹ
 محصور است قلت فرصت راجه بتعبد مفرط ضمیمه مشغله امور موفور دولت و عدم شدت
 حاجت و رتعد ملازمت بعقل صائب منشی صاحب لی لقب بل خود پیش این مسکین
 سر اسرغب با غماض و اعراض سعی و در خورد و در خورد و کمین ایجاد لطیفه باعنه جلوه مقصود
 اصلا بالتزام صبر و شکیبائی مجبورے و مجبور مقررے درین مجبور مجبور الحال
 و فور مرور مهلت و دوری با همه نزدیک و نزدیک و دوری کو شش نزدیک و کسی جستجوی
 مطلوب قلبی آمده قابو طلب فرصت ملاقات ثانیم از وصول خطوط منشی سید غلام علی صاحب
 بر رزیڈنٹ اثرے و خبرے احساس اصفا من نشده چه از خارج و چه عند
 الملاقات از زبان خود شش چه بقراین اگر فی الواقع کرده اند و از ایشان بهین توقع

بل منزله تکلمه هم بحسب کتاب و توان زمره ایشان است اسمان در آسمان اغراق اطلاق
 ابواب کتاب از سلاست عبارت در بعضی مواقع تشامح مواضع بسبیل امتحان جهت مزین
 زبان و درایت آن هایلون طالع رشاد تو امان میشود در صورت وقوع مشقت از وقت
 و مناسبت انابت استخوان به مولوی محمد مرتضی صاحب فی سعادت نماید و باطلاع کیفیت
 و حقیقت تسلسل طبیعت بهر سوطیت بخشد هر که باشد ز حال مایه رسان به یک بیک
 سلام مایه رسان به **رقعه ۹۹** خالص صاحب اخلاق مناقب فضایل مناصب شفق مهربان
 سراب احسان جان جهان خان صاحب علمه الله الوهب بعد از اعظام و اکرام سلام سنون الاسلام
 بار قیام و انعام مایه المرام می پردازد که اصاحت بضاعت اوقات شرافت سمات و رعایت
 صناعت فقرات لطافت نکات از توضیح لواحق اشتیاق و تشریح مناہج افتراق که سجیه
 نارضیه مترسلان سبب حقیقت و مترسمان کم صداقت است بمشاهده ابتذال و فرسودگی
 و معاینه اشتغال ناکارگی دل به غل و خاطر فارترا در گرداب غرقاب تفکر و منفردی اندازد
 عطف عنان ازین میدان و صرف جهان ازین جولان شایان بیمار هجران به تیمار احسان
 نگران است و انعام اکرام و ایصال انصاف نامه و خامه را از اصابع شفقت توابع رحمت توانا
 خواهان بوالعجب صد بوالعجب از بدل بدل فضل سابقین باین نحو زهید و سهولاحق و برارت
 اجابت کتابت صدیق حقیق صادق با تجدد و تعدد نمود و نمایان در صورت مطرد و بیت خطا
 ناصواب ناهم سورت ممنوعیت جواب اصابت ایاب چرا منفی ماضی جبری ماجرے
 از اجفای سبب از و ناکب خطا با عطا و کفای الحاق منتهای متغای متغای اینجا مبتدا

مبتدای اولی است و مبتدای اولی منتهای منتهای آخری اعنی گذارش سفارش
 ثانی و گذارش این نگارش از مبالغه بالغه التجا مبالغه بالغه التجا در مکاتبه مفاوضه
 بلا معاوضه نه معارضه مسامحه و مداهنه معامله معامله بایار شاطر افتاده نه بایار خاطر ^{جنازه} ^{جنازه}
 عکایه سلام بر سر **رقعت** بر خور دار با تمیز محمد عبود العزیز طالع عمر و زال
 و عره - بعد از دعا اعتلا کواهی مدارج توفیق و ارتقای اقصای معارج تحقیق مزید عمر و قبال
 در تحصیل علم و کسب کمال معلوم نماید که در دالین هجر و مرد آئین صبر حسب اتفاق و هر دیرتر
 با جو به خطوط آن در دوشش در دمنده و تلخی چشش ستمند و پای بنده اول مرقومه چهارم
 شعبان المعظم موصوله است کلم دوم حرره دوم رمضان المکرم موروده هفتم سوم محضر
 مرسله سوم نایز گردیده هشتم چهارم مرقومه چهارم بدست رسیده نهم می پردازد و باسخی از
 هر کتابی بهر بابی و هر خطابی می طرازد در باره فکر زهر هجر صبر صبر چشیدن فی نفس الامر
 رد ارضا پاکشیدن است تخصیصاً انگاه که آن نکو قسمت روبراه از سیرت جلت به طبیعت
 طبیعت من رو سباه بوده باشد قلت فرصت خویش باعث فرحت سینه ریش داند و اضا
 بضاغت گنج روان عمر گذران سرسایر احزان جان ثلثان ضیق لهنس مردم خانه بضیق لهنس
 من ریج و الم نشانه نشانه شاخ نشانه زنانه ستم نشانه چاکه باین تیر جفا نشانه نمی کند
 تکرار خلف تکلیف و گذارش سفارش با احساس اساس استویف که رخنه نامو خوش دار
 و مظنه تنگ بیهوده بود حیث و فور شعور آن بر خور دار سعادت و ثنای می نمود یار شاطر
 که بار خاطر استقامت اسبابی رزیدنت یاد یوان بحصر بقفسار من همچنان سیادین

بیابان کو ہستان کہ غیر از جنس بے فصل حیوان مصدوق حد انسان پہنچ مکان نمایان
 نیست چیت الاستعلاج طبیب کا مل از مریض جاہل یا استخدام قوی صحیح الاعضاء از ضعیف
 نحیف مفلوج بدست و پا جواب سائل از جانب مجیب عاقل سپر از تعظیم سلام و تقدیم کرام
 امر ما موربہ حسب ارقام اگر از ان مقام مشکل است درین محل مشکل ترست و اگر در ان مقر
 مشکل ترست درین موطن نامکن منت میسورہ مقدورہ ذات سامی از ماضی تا حال تلزم
 سپاس حال و استقبال عاصی و شکورے موقوف رؤف شکوری فرط بذل فضل اگر
 باخذ سفارش اربٹ نہام راجہ مکمل قاطف بے اندازہ و علاوہ ارتہان بے پایان
 این از پافادہ گردد و چہ مستعد ابیات پسندیدہ مولوی حافظ عبدالحکیم صاحب انوار سہیل
 محفوظ حافظہ این محفوظ حافظ حقیقی است طلب محضر از اول امر نظر نمائش راجد و مرم
 اینجا بودہ نہ گذارش پیش رزیدنت کہ خصوص عموم این فریق بسجیہ مرقومہ نامہ خصوص
 طریق قبل ازین تحقیق حسب التعمیق تصدیق کردہ ام ورود رزیدنت از کوچی نہم این
 و ملاقات من با او بفصلہ سہ روز بخوبی و شایستگی و گذارش خط سفارش و عین
 مکالمہ مطالعہ اش بتکرار و اطہار مدعاس پس از استکشاف او و استغفار جواب ترد و نصا
 ادک پاسخ بعد تحقیق و تفتیش از دیوان و تاکید ارقام بسیار بسیار سلام بصمصام الدولہ بہا
 رنگ اتفاق گرفت و اخبار این بزدہ کار روز دیگر از ماجراے امر من و عن دیوان نیز
 نقش صورت پذیرفت بایہ احوال مقال و پیغام سلام بہ باد مرغز الیہ کہا ہی حالی گردد
 و در طرقت استماع البقلہ استشفاع و استغفار جرم فضول اتناع و التباع دیگر شرف

اسامی کرد که جواب نه بذبانتسا کج فرجابر بن الخوف والرجا دایر اعلام اعلام لیفیت
 قبل وقال از سابق باعث جرات مقال لاحق که حسب نحو علاج واقع قبل از وقوع حال
 اباس بپس حکام اساس مال اکمال بامفارشش حال اتصال البصال سفارش گورنر سوم
 بهم بتخصیص اسم راجه در صورت امکان و استحسان و فقدان سطة نقصان و خسران موجب
 تکمیل منت شایان و تمیلم احسان بے پایان میشود و کرمهای تو مارا اگر گستاخ ها
 گذشت عرایض مردم این دشت در انتظار گذشت مدت بهت پرستی سالانه معموده که
 مسه آرت شد تا حال و فی الاستقبال فراغ بال راجه از شغف تہیہ جشن سرد تازہ
 بور و بعض تحف مرسلہ ملکہ انگلند کہ هنوز همچنان در صندوق نزد رزیدنت بامانت
 موجود است و عنقریب برخی در ای آن ہم بہت کافر دیگر مرجوہ الوصول و اعظم ہم
 عدم اتفاق ملاقات ششہ صاحب با کہ راس اس و رئیس جملہ اند و حسب بطہ واسطہ تا بہ
 راجہ و یاد یوان جہت ملاقات میخواستند چند سہ لایق عابق و قابل تعطل گشت الامور
 مرہونہ با و قائما فروخت خانہ نامبارک فی الباقی بس مبارک اما حق الوسع عزم جزم
 بر بعیش بالمقطع النفع اقطع کہ غبن غالب در تخمین و تشخیص بطن غالب پیشیا با و یقین قلب
 حقیقت طالب بدیدار و حساب ستودہ والدہ آن شہاب قلب پرده کشا اظهار عدم
 امتنا فروخت و تذکار استغاثہ محمد حیدر حسین خان الیم نزار التماس زیارت مبلغ دو صد و
 اربابا شخصہ اہل تخمین از نرخ ارز بازار و بعد عدم قبول خود ہشتم تاسہ اشتراکی بالمقطع
 بعینت دو ہزار و دویست و پنجاہ و سی و شہید و بر شقیاسے مبلغ دو ہزار و پنجاہ و

و اغراق مبالغه در تقدیر مکان و عدم امکان وجدان عدیل آن از اولویت محل و مکان
 و خشت و خوبی اسباب چوبینه و حسن ترکیب استحکام بنیه و سازش با مینوی منطقه که
 قیمتش تا بمقدار مقصود خاطر رسد بلکه از آن هم منزه اید گردد و حاصل لغتار کداری کار حکمت
 عملی است به حکمت حل مشکل توان کرد به حکمت کام دل حاصل توان کرد به صورت
 عدم پیش رفت هیچگونه تدبیر رضا بقضاده و شکر بر تقدیر نموده کما بیش معامه از پیش
 باید برد که الوقت سیف و الوقت حیف استفسار خرج روز مردام بالمره بحیرت مستولیه
 نمونه آئینه کرد که چه لک تقابل بلاغ سید لطیف الدین طالع عمره زرقه و تصدیق گفته او
 چه مانع و مضائقه داشته و طرفه طرفه که رقمیه قیمه خودش باری اجابته و اینجا با اطلاع
 که تا اینجا پانزده ام خود را لا علاج و ناگزیر و مصرف و مطعم و مشرب بدست سید منور رقم
 منشی ولی لقب داده ام نزد ایشان بضر المثل حیوانم مانند آئینه در خود حیرانم و همچو مار
 بر خود چپا نم بهر صورت و شکر و سپاس پردازم مگر از فقدان برج خوب و تمنا کوی تنه
 دیگر آسا جو شام و قلیان صفت نالانم بر تقدیر وجود شالی سکداس بهتر از سعی
 تلاش وافر یک بسته پر بار یا بهر مقدار که دست دهد همراه بر خور دار سید لطیف الدین
 در وقت غزیت اوسمت این دیار اگر صورت و وصول پذیرد اینجا بکشت و کار رفع
 معدومی آن جعفر خوشگوار و دفع محرومی این غریب الدیار ناچار رنگ قرار گیر و مدینه
 مهره است و چرخ و پیله از نزد غلام حسین صاحب خسر لویه منشی سید غلام علی صاحب و در
 دیره نیلر صدر و پیله و برنج بار یک کافی بی سبوس پنجاه پژی از نزد شیخ فرید الدین صاحب

دلیل نابینا می شنی فرض گرفته ام باید معلوم آن برخورد دارم باشد که حیات مستقر اعتبار
 را نشاید ناخوش مزاجی عارضی بعدم اشتداد فساد مواد اعتدال و احتساب نهشته مجوز اطباء
 کتاب و التهاب قلب و نصاب گشت بعد ازین هرگز هرگز و سهام هر جودی از سر گشت
 نخواهم گذشت استفهام کیفیت استحصالی رضا با استدلال ایجا بعد انقضا میعاد و کرده
 بعد اولی قبل ازین مرقوم شد و جواب نامعلوم باید ضرورتی املایا بد و به برخورد و اگر سید لطیف الدین
 بعد از و ما آنها که حقیقت علامتیت علاج و اجرت خالی تیاری چوب دستی از ان اعلان خدمت
 خیر الدین خان کند و در صورت زیادت خواهش و رضا خاطر عاشرشان آگاه نماید تا عتدال انتها
 همراه گرفت **آید رقص ۱۰** خانصاحب شفاق مناقب اخلاق مناصب المنن والاحسان
 جان جهان خان سلمه المنان سه سلاسه چو اخلاق تو مشکبوی بی سلامی چو افلاک
 نو در فشان به بان سر حلقه اولو الفضل والاحسان میرساند ویرست که این حقیر بر تشویر
 خاطر کسیر از عدم تیسیر التفات نامر با توقیر آن دستگیر بنظیر مضطر و دلگیر است با عفت تقصیر
 تحریر تکثیر و توقیر اسعاف امور بر بنا و پیرام و دیگر مباد احوال ملال مالا مال من پریشان بال
 اکلال شمال تا حال مثالی روز اول قشال مثال عجمان آتش و دوشینه در کاسه است به
 تلافی دیوان با وصف گذارش سفارش آن سرمایه جان جان جهان که بر بان قاطع به روز
 من در مائده روزی بود بقطع تسلسل دور مگاید زمان نقطه داری هم بخط تلافی مگاید
 غموم و احزان میلان تجاوز نمود و تکیه و رد و رقیه ثانیه بشرط صواب به سامی منطقه که الحاکم
 موسس اساس تشدید مانی لطف نامیده شش شود اگر نامه سفارش تلخیص نامور رار بشت

کمشنر سائر مدارس که وجاهت و جبهه پیش راجه و عادت مراسله و مکاتبه هم دارد و دستیاب
 شدن نقش امکان بند از مغتنامات وقت دانسته آید چون از ان شفیق تحقیق لا ابالی
 وصول جواب خطاب بر اضطرار این محول آشنای زانویه شکسته بالی پریشان حالی مشکل
 دل تو ضعیف مضجیل چیرسان بفوزان این مطلب تعب طلب با همه قوت منعت قوت جرات
 کتابت گیر داما بمثل آرزو عیب نمی باشد از حفظ انجیب آن محسن بے عیب در باب این کتابت
 نیز حتی المقدور ریب نیست توسن کرم بمیدان نطفه اتم کرم جولان باد بمجد و آل الامجاد
 رقبه ۱۰۲ بر خوردار نور الابصار بخت یار فرخنده کردار طالع عسکره بعد از دعا
 غیرت دین و دنیا بر اندک نامه جگر خراش آن بر خوردار در عین انتظار چهره ورود نمود و آمد سرد
 از سینه پرورد و اشک گرم از چشم ترازم کشود ای فرزند جگر بند مشکلی نیست که آسان
 نشود؛ مرد باید که هراسان نشود؛ در هر زمان و مکان مردانه باید بود و قدم اثبات افشود
 اینمه از جان لغزید و بجای نگرید س کار موقوف بوقت است که چون وقت رسید؛
 خواسته از بندر بمانید مگر کغان را به ملاقات من باراجه که از اول غازه و شواری بر روبرو شد
 و غایت چند گاه حسب مابیت الایم ثم الایم بتقدیم لوازم تردد و روبراه کردن اصل معادرت
 بتولین و تعویین از تساهل و عدم اعتنا و شامخ غشی صاحب کرم مناقب بانضمام در و اقام
 عبادت اصنام که علاوه و دام ارتیاض و تعبد و شغف تعمدش در امور موفور ملکی و ششت
 باطن و ظاهر از عزل ذهاب رزیدنت قدیم و نصب و ایاب جدید نظر برنا معلومست کیفیت
 طبیعت و موافقت او بوده بوده بشم ماه گذشته بعد پنج ساعت روز بوجه خاطر خواه جلوه

نمودند و زبیر ابوان چرخ بود قلمون در کل امر بوقت مرهون و باوصت تنگی وقت بشیر
 سوار خلافت آئین خویش پیش این دلریش استاد و باب خطاب و جواب برکشاد و خلق کرمان
 بجا آورد و در آخر معذرت کرد که حال وقت سواری من نزدیک رسید شمار باید دیگر نوشت
 بوقت فرصت زحمت قدم رنج کشید الحاد از ملاقات راجه باذل محفوظ گردیدم که اورا خلق
 مجسم دیدم عرض از خلق آدمی خلق است ای خورشاد خلق کاوی خلق است ای پروردگار
 عالم با این همه خوبها شرف اسلامش عطا فرماید اما عیب شدیدی هم دارد که در صحبت برائت
 ملاعنه بر ثبات دستقلال ملت باطله خود قدم می افشارد و گل بلا خار گنج بلا مار کجا
 دادن یک بمومن و عقیده اش موجب عطا و بهر بمن است و بمن رهنز است که عموم
 اکرام و انعام او مخصوص اهل اسلام کمتر است و بهر دایره فرستیم آسمان پیداست
 نوزان مطلب جهان این ناتوان موقوف گذارش خط سفارش موصول و گذارش خط موقوف
 مراجعت رزیدنت از بند کوچی که قریب یکماه میطلبد و اراده دیوان این بلد در تفویض عده
 مذکوره تخصیص کسی مفهوم میگردد که از زبان عیواری و اردوی و انگریزی بهره وافیه گرفته
 و در مرافعه مقدمه کورث بلا مداخله ترجمه بخوبی قادر و توانا می فیصله بوده باشد و از راجه اسان
 کفایت سرکاری در باب فتح باب سدوده چندین سال خدمت افتابا همه داعیه ضرورت
 کامله رضامندی هم جهان گشتم دور واک هیچ شهر و دیار نیافتم که نرسند بخت در بازار
 مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ زند بفرقم و گوید که مان سری میخار با این خواش و
 کوشش آنرا عاید اهل اسلام باین درانده مستدام امید بنا کار ساز نبیاز چه میکنند و شتر کرد ام

پہلو میخواست مدعی قوی که منشی رزیدنت وومی است و استعداد عربی بهم دارد و در علم فرائض
 مهارت کلی و از نوشت و خواندن انگریزی و زبان اردی ملیواری نیز واقف و آگاه و مورد
 فرط التفات کلاه پوش خویش جهت آن خدمت بگذارش در خواست دندان طبع تیز کرده مگر
 اکابر این بقعه با اتفاق همه از وی راضی نیستند و از من ستمند خو ستمند چون نبین و تفرقه منفی
 محض از برای خاطر مسلمانان است به بیم که تا کردگار جهان به درین آشکارا چه دارد دنیا
 بفعل محضه دارم کنی تو انم بزنگارم رضا بقضا در داده ام و دل بر تو کل نماده ام و من بتو کل
 علی الله فهو حسبه دیگر اگر چه معلوم است که النصیب یصیب به مگس هرگز نماند عکسبت
 رزق را روزی رسان پرید به به اما چون هنگام حصول مرام بعلم علام رازق الانام است
 جزم بر محبت و رد و بهبود ایام به روزی و انصرام آلام فرصت نمود روزی چنان توان
 و چگونه شایسته و شایان عقل خردمندان تواند بود هرگز هرگز اندیشه تحمل پیشه در باب
 اغتراب آن سعادت نصایب اجازت جرأت منیه همد که ولا تقوا ابا یدیکم الی التملکة
 چه دانا همچو نادان گشته غرق است به زوالش تا بنادانی چه فرق است به
 اینجاکه شهر ناپرسان است همه شمایا از ماکل و ملائیس بس گران است جنس به تمیزی
 و متاع به دینی ارزان است رشوت خوار به بعلائیگی پیش هر یک از ادانی و اعالی
 چه در بار و چه باز اگر خیل آسان است از صغیر تا کبیر و از فقیر تا امیر هر هر واحد در ایم
 و دنانیر را خواهان است غریب به زرد مرهم خویش از مریط ابن جمیع ستم کیش
 حیران و سرگردان است زردار اگر چه از زوال ثبوت جرم بشمار مانده زلال لا غر

و زار و زار باشد و در معرکه کارزار از پیش برون کار رسم و شان است کار کار زار و اران است
 و کار بے زار بے سامان است مضمون صدق مشحون است ای زرتو خدائی و لیکن بخدا
 سنا عیوب و قاضی الحاجاتی بپایان خاصه درین شهر غایت بهر پیدا و نمایان است اکثر شرفا
 و نجبا با نفاق اتفاق دارند و از اتفاق نفاق یگانه معنوی آن سوئے آشیانه عنقا
 و آشنائی ظاهری ابن الغرضی از جل الوری اقرب بد لباس همگام مفلک سایه شرف برگز
 دران دیار که طوطی کم از زغن باشد از خود سر بیا سر مکیه اینجا کشیده ام چپا که ندیده ام
 بے تکلف آهوی رسن بریده بودم اکنون صید دست و پا بسته ام طایر بر هوا پریده بودم
 الحال مرغ بال و پر شکسته ام و هر انتقام آن کشت اکنون زمین که داشت به آسوده
 چند روز به پشت پدر مرا به اگر چه تسلیم بانگ بل من مزید در اظهار اطوار نامردمان این
 بیابان میزند اما مخافت طالت اطالت دست و بر سینه کتابت می نند و مردمانیکه
 اندرین حین اند به بدتر از زمره شیاطین اند به با همین مردمان باید ساخت به
 چه توان کرد مردمان این اند به ای سوره و سرور سینه رنجورای نوز دیده بے نورای ^{مادر} الله
 ای شیفه پیرای غم داده غمیده ای بر یک پا استاده در و دیده ای پاکیزه و سخن
 شنوای باطاعت امر من در گردام و روز امتحان حوصله فراخ آن سرایه جان است
 کاخ و بلخ خود را از خیالات فاسد پرداز و تا چند روز با سوز و هاجرت می سازد و مخصوص
 خور و پوشش باختیار قناعت میکوشد مطلب اگر تو نگری خواهی به جز قناعت
 که دوسله نیست همنی به کز بزرگان شنیده ام بسیار به صبر درویش به زبند غنی به

مردم خانه اگر همان نوازی مردانه و گذارند در همان محیط مستمره ماهیانه که محبت
 روزی سان یگانه بتصرفیات زمانه ستم نشانه دستیابی شود از نان و نمک گذران
 میتوان کرد هست بر مردم عالی گهر بخل ز اسراف پسندیده تر؛ گرچه عطا
 در همه جا دلکش است؛ هر چه بهنجار بود آن خوشش است؛ درین جزو زمان خوشیا
 و دوستان چیزهای جز خسارت و نقصان متصور نیست دوری و رزیدن به که نزدیکی
 گزیدن همه یار تو از بهر ترا شدند؛ پی لقمه هوا دار تو باشند؛ چه مالک کاه
 از مهر تو کا هستند؛ زیانت بهر سود و خویش خواهند؛ ازین مشت رفیقان یابی
 بریدن بهتر است از آشنائی؛ مظنه که عریضه درخواست در اواخر ماه صفر گذرانیده ام
 و در اواخر ماه ذیحجه مدت رخصت تمام میشود ظاهر ا در اوایل ماه رمضان تحریک سلاسل
 گیر و دار کار و بار من گم کرده روزگار بر سر کار خواهد آمد و مدت گذار روزگار در انتظار
 گریختنی نقش کار بعلم پروردگار از محب علیخان صاحب اختیار و عدم اختیار استحصا
 رخصت سه چهار ماه ازین جایگاه و طریقه و قاعده و روبراه منتفسار کن و مرا از ان
 واقف و خبر دار زیاده بجز دعا چه دعا **قعه** مشفق شفیق مکرمت طریق
 لطف حقیق سید منور رحم خان صاحب کلمه الله الواهب السلام علیکم و قلبی بین
 یدیکم بنین لواحج اشتیاق و توضیح دواهی فراق که آشنای مذاق تکلف اتفاق
 مثرمان آفاق اگر چه حراق باطن اخلاص نطق از انفاق سائیر مثرسلان ستمبری
 الوفاق طاق اشتراک این طایفه منتسبه النفاق بس بدل مشتاق شاق قطع نظر

از اغراق مبالغه لاطایل انعکاس قلب سراسر با اشتیاق قابل مقصد یقین شهادت که بعدا اگر آئیده آید
 اگر چه شره طبع مسلول المخرق استنشاق رائحه بل من مصیطر دارد بل کوس لمن الملك الیم
 می نواز و دانند که دانند که ندانند آمو آید دنیا بدیک و ان بصدمشاق ضیاق در سیهشاق سکلان
 رب خلاق در سجا اشتیاق آن مجمع الاخلاق تا بد هر ه بهره ده ارتقام با قلام بهر اعلام
 هنگام قرب وصال بغضیه غور شید اشتیاق مکرمه الطباق است رزاق ارزاق اعتناق
 اعتناق از بند جدا سزای برود و روزی گرداند انشار اسد العی از تر ناولی هم در آن
 سراسر اشتیاق ابلاغ می یابد اخلاق ابواب فرصت فرصت اطاعت اشتیاق نثار **قصه ۱۰۴**
 شفیق با تحقیق حقایق طریق معارف حقیق غوث نواز جنگ بهادر و ام لطف السلام علیکم
 و قلبی بین یدیکم خط خیریت آمد و طلال انتظار رفت منزله قرب مواصلت داد و کلفت بعد
 مباحثت از دلها کناره گرفت سرور موفور آورد و غم ویرینه را بر و غبار کدورت فرو
 و لولا عشرت در فحش سراسر طبیعت برخاست سراسر افتخار و البستان بر آسمان است و جبین افتخار
 و در دستان بر زمین و جوب شکر واجب بر عطا شفا ملازمان زبان خاموش گو یا کرد
 و دست بست کوتاه و دستان در دعا حضرت یزدان بلبه کنون منتظر قدم نشسته ایم
 و آماده خدمت بپایستاده تکلف کثرت سپاس دار با وصف ظهور قلت خدمتگذاری
 قامت راست از بارندامت خم کرد و آبروی الفت پرستی در ربلود و عرق خجالت بر روی
 بآب آور و گندی حواس در رمضان شریف بیشتر میباشد و میل خاطر بطرف امور دیگر
 بس کمتر برونگ پاسخ خنده نگیند و اجمال تحریر بر تفصیل منفع کبیر و اسپرند باقی همه اینجا

صحت با ست و عافیت آنجا همواره اخضر مطلب و اجل مدعا - **رقعه ۱۰۵** شفیع
 با تحقیق من مولوی سید محمد صاحب مودودی دام لطفه - بعد از سلام اخلاص پیام با هو
 المرام ارتقام اینکه احساس اساس نبل فضل لازم و عازم لقا و لکشا و سابق سابق عرصه
 حذرش کربا ستانه تفقد کاشانه شده خذلان حرمان در خورد و در خورد گذارنش و نگارش
 آمده که استحقاق اختصاص آمد و میان صاحب بزیادت عنایت خاص کلفت کثرت عیال
 وجودت و عجلت استمنا و استغراق محنت از ایشان در خدمت محسوس طبع الفت مالو
 ملازمان عدو مال میشود در مجموع زیر مشا بهره که از سر کار مقرر گشته نقص و تکمیل و تقریب و افراط
 مخصوص اسم هر کس اصفا و استقامت موقوف و منحصر بر تدبیر و تجویز آن ذات با توفیق است
 حق پیشینیه و نیز که اینکس را با والد ماجد مرحوم آن مخدوم زاده کریم نفیس بوده جرات گستاخی
 سپرد که در صورت صدق این خبر مشا بهره صاحب موصوف بملاحظه اینکه یک تنه کار چهار نفر
 تواند کرد اگر نسبت مردم دیگر زیاده تر مقرر فرمایند و در از مرحمت و بصفت متصور بشا
 و منت بے غایت برین صداقت مرتبت توقع لطف و کرم بمرتبه اتم دارم **رقعه ۱۰۶** عزیز بن
 شکست چینی دل هم آواز شکست چینی و دعیت آن قهقخان معذرت بر نیار و ده که جز
 گوش کران یگانگی الفت بشنیدنش توان پرداخت و آن همه طوفان عرق فحمت که جز
 همان رومال مطلوب بسر دست حسرت از رخ ندامت پاک توان ساخت و درین صورت
 گم گشتگی هوش این خود را موش بران همه اثر کرده نگارند بعد ازین ارسال هر شسته
 نسبت این خاکی نداد لاشی در ظرف گلی مناسب پندارند در بطریقه انفاقیه نیز در زمان

اینچنین پیوند وصلت و عقل ناقص این ناقص بس غنیمت می نماید توقف برود و محمود دارد
 ترک و توقف این امر مسعود و مظنه که نام محمود و منتج تلمذ و تاسف خواهد بود و در صورت عزیمت
 نصبت که هر آنکه عجلت مفرط می طلبد اسناد و وثایق نمایان زمان سابق از طرف با شرف
 نواب مغفرت آب اگر چه تقویم پارینه بیش نیست پیش خلیش نگا دارند و عیب فرو نگذارند
 که گفته اند و داشته آید بکار، اگر چه بود زهر مار، **قعه ۱۰۸** تخلیند گلشن
 فیض رسانی میراب روضه قدس و آبر طیر کام بخشی و کامرانی نواب قاسم الدوله به ساد
 نصرت یاب جنگ دست نیکار نه ارجع المثانی طوطی نهادن شکرستان شیرین بهار
 بشکر شکر حد یقه پیرانی عذب اللسان حسن تقریر اند که چاشنی قند و نبات کلام خوش
 نظام بکام و در بان حقایق طینتان معارف ترجان انباشته و ببل نوابان چنستان
 فرخ قالی بغمه نعت شاهی صلی الله علیه و سلم است افزود است میرابی گلشن خیر که نال آقا
 ذابغه دهن شین در ریختان طابع هوا پرستان بستان سر اسحق و یقین کاشته
 طوطی زبان و قفس زبان از ترانه سنجی حد آن چمن طراز کون و مکان لال است و عند لیب
 رنگین صد قلم را مدیا سخنستان کاغذ بشا خسار انامل در آهنگ تحریر نعت آن نخل نشا
 ملت کامل صغیر صریح مجز کمال ایا بعد تحفه بے بضاعت میوه چین باغستان خلوص و دواد
 در مذاق عذوبت اتفاق خاطر لذت چشان محفل جلالت ایجاد مقبول و پذیرا بود گلستانه سلام
 شکر که که سحر جفا الغیب آن قاسم سیر ریاض دولت که با مروریافت حقایق میرا بے
 حدایق نصرت از اسم مسمی نصارت دود لال ازار معرکه جنگ اند در چمن محفل عشرت منزل

سکندر عالمی مرد مک طینتی خسرو ثروتی که معاصی اسم کرم سیمش از حیران نور روشن ترست
 و مجمع بے سرو پای شیدار با وصف نقصان بفیض عیم آستان ارم نشانش بهارستان صفان
 کام جان و نظر از اوج فلک عنایت بارش سفارش فرمود و درخت بے برگ و برشورده بوم سحر
 را بر سر سبزی و شادابی رشک سدره و طوبی و المنود و همین که ابر مطهر افضال بمثال رنگ
 تراوش بر روی کار آورد نسیم عنبر شمیم این بشارت طرب بشارت که نخلبند لطف بے غایت
 طلبه اشت با کوره نامه مولوی قدرت غنی صاحب متغور موسومہ این غوره چین بسا تین چند
 سطور منشور کرده از مہذب اخبار برادرم بتار برقی برق آسا ارسال آنرا بر ذاک بیرنگ
 رنگ ربیع فوز عظیم نصرت و فیروز جسیم بحر یف خریف عسرت و تغیر حال مستقیم شمرده
 خار خار فقدان خبر فزاد آن خار غلطان دامن خاطر نگران است و گلخن ساز گلشن جان
 و دل مضطرب و پریشان از آنجا که در موسم برگ ریز مکروبات خارستان جهان دور از گل
 جمعیت چون غنچه پژمرده افسردہ نشسته و برگ و برارام و قرار رنجسته و شاخ و بن شکیب
 و اصلهار یکیشکرسته و بلبل کردار بغفس در ماندگی زار و زار و در زیر بال فکر چارہ کا
 گرفتار و ناچار میخوابد که از صدمہ رعذالہ و فریاد و برق نایرہ آہ و تپش نیم بسلانہ
 دل خویشی بند آن پنجرہ کہ عاین و مانع طیران است از ہم گسسته در هوا بوستان
 آستان مکرست نشان بال پرواز کشاید تا خود ہم از حصہ و بہرہ گلبرگے بہ صغیر
 مرغان خوش الحان گلستان در دولت نعمہ محبت و ثنائی لطف و عطا بے غایت سزای
 زیادہ مزرعہ نفسیدہ و بے آب آرزو ہا منتہسان جناب مرحمت قباب پیوستہ خرم و شادابی

و کشت انانی و آمل اعا دی از سموم هجوم هجوم و غموم مدام خوشید و به آب رقعه ۱۰۹
 جواهر زواهر تسلیمات و لای تمالی کور نشات بدست ارادت در طبع فزویت چیده پیش کش
 صیر فیان آستان فلک نشان می سازد و بنظم فراید منشوره ماجر از شیشه جزات عرض به عامیبر داند
 که قبل ازین جوهر شناس لطف مولا قدرت غنی صاحب مرحوم بطلب گوهر خطاب الود وجود
 این فدوی به نمود باندازه اینکه شاید از شست و شوی واقعی الشاک ملازمت سرکار
 جلا آب و تاب افنی بر روی کار آورده شایسته تعبیه فلاحه تأیید امور موجود خود توان
 پرداخته بود و همدان نزدیکی باندک فرصت طلبی غش پیکر هیولا ایشان در بونه دست
 قابض الارواح بگذارش مشغل اجل نخیته قالب حد شد فدوی با حاسن یاس کلی با قوت
 میثاب خون دل مشغول بعضی رقیبه موسوم قاسم الدوله بهادرتصنعه حادثه و مشکشفه
 کیفیت جلوه گری می باشد مطلوب قلبی بجلل و حللی صورت پذیر می ناخن بندی در داد شتری
 روز بازار تفقد ایشان از دوکان رعایت حفظ الغیب با شتر نقد قلب این کم ارز
 راعب مستلزم ابلاغ جواب فوید نصاب ارسال فرمیده نامه دست خاص مولوی صاحب
 مغفور پیشتر و تهمیه روانگی فدوی همی هم نزدی هر چه پیشتر از پیشتر گردیده است و حب
 سر سبیلش بر سبیل انجل اولاد میل فوز عظیم سعادت غزمت این محل ثانیاً آمده بعد در و
 و نزول این شهر حلقه گوش عبودیت بهر از انبر نیز نگ و هر به هیچ و تاب اطلاع این امر
 رسید که واسطه العقد نامه مرسله بدست بر و فقدان دولت فلاحه گردن جریده و مول
 ندید الحال حصول مامول اشته بنده پرورد و غر با فواد سرکار فیض آثار است ۵

اقبال بر سیکه یا ور گردید بختش بدر فیض تو رهبر گردید و السیر و از جود و عطای
 چه عجب؟ کاین پاره مسطکا احمر گردید آفتاب عمر و دولت خدا بگمان برونی افزا
 معادن فیض و احسان و نوزاد فروزی دیده عالمیان جادوان تابان و درخشان باد
 بمجد و آله الامجاد **رقعه ۱۱** مشفق شفیق عواطف طریق من شسته محمد صدیق صاحب
 دامت مکارمه بعد از سلام اشتیاق پیام ابرام طبع طرازمان عالمی مقام اینکه فقیر ظالم
 و باطن کسیر صدق و ارادت تخمیر به تحقیق و تصدیق صفات ملکی سمات آن صدیق عالم
 توفیق از ته دل صدیق کامل و باستعداد خدمت ذی کرامت طالب مایل و حش و
 تشویق مشفق حاجی رحیم الله خالص صاحب سلمه الله الواهب بتقریر تذکره تذکره این
 به بهره تربیت افاضل افاضت منزل فلک مشاکل محرک آن سلاسل و بجرات استطلاع
 اجازت حضور فردا استطلاع وقت فرصت و رسالت این یک دو کلمه غلصه مشتاق
 عازم و شاغل شرع گرفتار قبول افتد زهی عز و شرف به **رقعه ۱۲** بهر بخور و اراک
 سعادت و شاد اقبال آثار سید لطیف الدین طالع عمره بعد از دعا خلوص آلتناه محض
 انتباه آن رموز الفت آگاه سعادت و دستگاه باد که الحمد لله جاری حالات این پر گناه
 رو سیاه بصحت بدن و عدم کلفت تن ظاهراً خاطر خواه است و شام و بگاه و گاه و بی گاه
 عافیت صورت و جمعیت معنوی آن محبت پناه بلا اشتباه دعوت و مسکن و حضرت آزاد است
 قبل ازین خطی از سر نیاک دل منحل به اختیارانه آن کم ادراک پشیمان زمانه رود گشته
 هر آنکه زرقم و نگارش نامه محانه موجب شورش باطن مردانه شده باشد اکنون واقفیت

و شعور بر کیفیت مکنون مستور از روایت و حکایت شیخ نور که حضورش در اینجا
 بر یافت راجه آنجا صورت ظهور گرفته باعث اثبات معذرت و برادری ذمت آن
 سرمایه سوره سرور و ندامت و خجالت این رنج و مجبور و کتابت یک رسالت در کاف
 زلت مذکور موسوم و والد ماجد آن راحت صدور صداقت محمود متضمن اقدام سعی موفور
 در باره تقویض خدمت بنام فرخ و جام آن سعادت گنجور گردیده البته که ملاحظه مصلحت باقی
 مطالعه مدافعه غصه و ملالت لاحق خواهد کرد مظنه که الحال عدم اعتماد موافقت و الفتیاد
 مستقبل آن ناز پرورده از منته ماضیه سبیل احتمال و طبعیت و اهمه طویت ایشان مانع
 نامزد گردانیدن عهده مفوضه خویش باسم سعادت رسم آن مرهم سینۀ ریش میکند طور
 سلوک طریق پیش گیرند که از فهمیده خود نجاشی و رزندگان کارشاید و مدعا بر آید زیاده
 چه ترقیم باید **رقعه ۲۲** بر خور دار من رباعی عمرت دراز باد براحت هزار سال به
 توفیق یاورت بسعادت هزار سال به سالی هزار ماهی و ماهی هزار روز به روزی هزار
 ساعت و ساعت هزار سال به طول مقال در اتمال قدر عجز بنجر امر صبر صبر مرضا
 بقضا مفت عجز بندگی هم درنگ ورود سعادت نامه هم به هم نامرادی جدائی اضافی
 اندیشه و دغدغه امرادی جدائی بادی وادی این هم و بال هم هم نفس نفس حاصی نکال
 آه انشائی آمده حقیقت ساعات سابقه الهم اجمع شملنا وارفع حلقنا تسویش فقدان خبرت
 خیرت حیرت زده رلود حیرت محصل خیرت مبدل سبیل بر گار که قرار فرار کرده و اصطفا
 و باضطرار آورده رو یاد مقوله که ملولش اختیار مغبونی خود بر محزون بی مربی بوده

شتاب و شورش منظومه شتاب اجتناب آن سعادت نصاب از اذعان خطاب آید کتاب
 نموده خطی از مدراس اصل شد و مخصوص مطالعه آن نور دیده درین حقیقه داخل طول زمان
 وصول شاهراه رساله تا این دم محرک سلسله تفتیش حال از محمد قاسم آمده ابرام تال
 موکده الار قاشل اینکه فرنگی غالباً از کسے شنیده و تقریباً از من پرسیده که منشی رخصت
 مدراس گفتم بهیمنت بمی رفته گفتم مگر از آن حدود سواره بهل و خانی رو به منزل مقصود
 خواهند نمود زیاده سوای اینکه فارالم بدامانم و از تب غم سپند آسا سوزان چه املای نمایم
 مابعد و گفتگو موبو بزرگوار و پیش ازین نعل در آتش مدراس **رحمۃ الله** غور طلب بی حفاظ حسن
 ادب و تذاکر تلافی واجب بجناب مولو علی عباس صاحب زالت محبته دی مهر سامی مناسبت
 سرپرست زیر دستان دام مضنه بعد از تبلیغ سلام باخص مد عارض املای هویدار می شود
 هشت خالم چیخ نادانسته صیدم کرده است ای حیا آجم مکن از تنک صیادم سپهر
 احساس بقیاس غضبان سرپرست اخضر الناسد اساس در حق این هواخواه خلق
 الله چار ناچار چاره جوئے نگارش عریضه بجناب نواب میر مجلس از وثوق و جاے
 گذارش آن سرمایہ نوازش تبلیغ این رقیه صداقت صمیمه گردیده تا اگر از سر
 خود نتواند اعراض کرد بارے عریضه موقوفه را بداعیه ضرورت البسته که ارسال
 خواهند داشت فضیلت ساه من احسن کما احسن الله الیک تاوان کمالت لویه
 برگردن من افاده غیر از اجابت چاره ندارم شرمسارم بچشم کیم سزاوارم زیاده
 ازین زیاده است **رحمۃ الله** مخدوم سراپا احسان مولوی حکیم محمد خیر الدین خان

داشت مکارمه السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انفعال ناکسیها انقدر عرق خجلت بر رو
 کار نیاروده که غبار کلفت اوضاع تکلف از چهره خاکسار نشوید و بشرم اطوار
 بی استیلا چها آینه راه عجز بی زبانی سر نکرده که قلم صداقت رقم قدم از سر ساخته جاده
 تحریر مدعا بنویزد اگر بعضی سراسیمگی خاطر از کشاکش قرض خوانان که بواقعه ناگزیر خسر و خورده
 داغ ناسور جلگر گریده گام فراغ زند وسعت بسط زمین از دایره چشم مورنگ تر است
 تا بکاغذ باره چرسد اگر بطول مقال آشفته دل از معانیه حال تندرست کشان که غنیمت
 فرصت وقت دانسته کار دباستخوان رسانیده اند و فتر شکایت باز کند عرصه ازل تا به
 از طرفه العین کمتر نفس عدیم البقا چگونگی و فانیانچه از عالم غیب بجمله گاه ظهور سیریند داغ
 فروزش عبرت بی اختیار سبب و آئینه دار صبر و تحمل اضطرابی چاره کار از چاره گذشتن
 دست و سر پا که پس در چشم رننا شکستن اما فکر آب و دانکه در هوای اطفای نایره شکم
 خاک مذلت بر فرق انسانیت می پیزد و مجبور شکنجه فرسایشها رنج و غمای نمایان کوشات قدم
 تا بکنج قناعت با فشر و با طریق توکل سپرد خاصه نفقه عیال در مانده که در هیچ و تابش
 و جمع آندا آب رخ شکیبی ریزد و معذور شراندا ز بهای پیراهن دل جان کجا توفیق رضا
 یزدان تا از گریبان تسلیم سر برآرد و با مقام صلح کل قدم گذارد و اشک ندامت که گوشه
 آستین عنایت میخوابد و زخم خجالت که مرهم کافور التفات می طلبد اینکه وجه مشاهره بدست
 سابقه ملازمت که فقیر و باره استقراش از ابتدا کار ابا و انکار داشت و بهمت عالی
 نمت بر عطا آن خواهی نخواهی امارت بشمار آنچه در سر کار مکرمت نثار باقی است و تا نفس

واپسین مجفل ادهالیش شرم ادب ساقی اگر درین وقت صعب ادا و ایفا آن از سر مرهم
 مریمان یک دست یا از روی تفارین ادا نماید دل مضطرب نشود از کلفت پریشانی برآید
 بزبان اخلاص بیان مدام دفتر شکر و سپاس احسان کشاید یارب که فرصت قبول بر عت
 حصول ممول و امن نبیفتانند و محرومی طالع لفظ معنی این مکتوب را بمطالعۀ نگاه ستغنا
 و غنیان قاطع نرساند **تقریه** سحر کز انفعال کسی بیدست و یارنتم به عرق
 گل کرد وین سیلاب نمیدم ز جافتم به سر شک افشا نیایم خامۀ انفعال سرشت اگر آب تازه
 بر رو کار آب اندر خجلیه گان زاویه اختیار نمی آورد و تر و امنان عالم احتیاج بهو اگر می حفظ
 مراتب پاس انفس ستر یا بزرگ آب می گداختند و هیچ و تاف و ششیا مکتوب تخیل اسلوب اگر
 کفاره عجز بمقدار بنامی نفس سوختگان بادیه هوا میگردید جگر تفسید گان رگید و ان سحر
 خاموشی را بر شحات زلال کدام جرأت حسن ادب سیراب سر چشمه توقع میا ختنه اکنون که
 آب رو خجالت و در صورت اشک ندامت از مرگان قلم رنگ چکیدن ریخته و غبار کدورت با
 و خشت و لباس خطوط طلسم خاک پیر بیا عرض مطلب انگیزه از باعث اینکه چون فقیر حقیر
 باندیشه عجلت مراجعت خود از مکه معظمه زا و قلیل مسافت اندازۀ کفایت دیده و انترام است
 مرافقت جناب ارشاد آب مولود واجب بانصرات اصل سرمایه و عروض قروض تاسینره ربا
 کشیده عنایت مریمان که قبل ازین بدو چون چو لی جلوه انعام از زانی داشت گرانبار بیا
 بدو فی تخفیف ادا سته ریال نشد گردن جرأت سبکباری افزاشت الحال بقای
 ده ریالی ملاوه و بال عجز تمیدستی است و استعجال روانگی حضرت مدفوع داغ فروش عالم

بے طاقتی و در صورت صدف کردار بکشایش دست التجا ناچار بست و ذات معلی مدحیات نبیند
 بنوازش لطف و عطا خود مختار **رقعه ۱۶** بخدمت سید منور رقم خلاص صاحب نشو و لی لقب
 سلمه الله الرب سلام شکوه پیا سیکه از ته دل تالاب دمان در خون جراحت سینه بریان غلط
 گزد و تا دست و گریبان آن عزیز سر اباریو و رنگ رنگ و رنگی از ابتکار زمان آموخته را منور
 دامن دهن رنگ تعریف بر رخ عروص حال عجوبگی تمثال سیرین و تفصیل اجمال مقال بزرگان
 فزونی دولت وصال و اسبگذار که طبع تحمل نفع فرصت کمین وقت در بانگ و نغی و ناله و فریاد
 بے هیچکام قلم مثل چوب و چاق غائبانه ناقصانه بے خردانه صرفه انتقام عظامیم نظام
 آن شاد و الوفا می متجنب الترحم سفک دمار از حسام ایام بوم گرفته بواطن محبت موطن
 عزیزان از با افسانه راسر سهر بخون غلطان نمی برسند آنچه سلاح خانه سینه الم گنجینه
 از تبر و تبر و تیغ و خنجر و خدنگ و تفنگ مضامین خون جوش و عبارات پر خروش و کلمات
 حرقت آغوش و سخاوت جراحت فروش آمده و طلب و گزند خامه مضمار نامه از رخسار
 ذهن ذکا هنگامه بچولان جنون اعلان همیز خیر ضبط کشتش و کوشش الان احسن و اولی
 که اگر خاندان الامعه که ایجاز تبیان مدعا که قیسه عذر رنگ ضمیمه با علم حقایق سانه این نعلیه
 عموماً و خصوصاً از نماین و داد و نایب سابقه و لاحق سیمادین و نزدیکه زمانه موسوم بجزایر
 سعادت کاشانه کمر همت چست کن کمر باخته دل و جگر گداخته ممتحن جریخ پر بهانه و پیچ و خم
 از تیغ پیدائی سفارش بنام دیوان آن نزاع آمده بدست و پارسیها فکر جان گزای زاده
 و راحله و بعضی سوغات ششوسعه الامکان سیمیه الوجوه سر اسیمه و پریشان دارد بهر حالت

در صورت صورت نماے اُمنیت بعلت قلت بضاعت بر زیادت مدت کثرت واقاست بمحض افتتاح
 خط سفارش مذکور راجع و مختار است و عند الغزین تحریر حقیقت و تعیین زمان رخصت اینطور
 در رخصت زمی حادث بر ذمت اُمت منقصت طویت با التزام فرصت وقت خواهد پیچید
 لطفکم مزید بر باب المجدد **قوله** کلین کلین و داد و حفظ حمایت رب جواد شیرین کام باشند
 بعد از سلام سر بسر اتحاد مکشوف ضمیر شفقت ایجاد باد و درینو لاطالم بیک در آنکه بشکرا فاش
 مذاق جان را حلاوت است و بدیدار دل شکارش دیده تمنا را انصارت اصلش مرکب است
 از دو جزو آسمش متینی بر دو لفظ اولش شنائی و ثنائیش ثلثائی ثنائیش منشعبش بحرف
 و ثلاثیش منفرع به نه اعداد اولین پنجاه یک لیصد و هفتاد و دو و دومین یکصد و پنجاه و چهار
 بل تسه صد و ست و دو و منشأ اولی گلستان و مثبت اخری نیستان هم تاب و توان جسم و
 جان و هم مایه کام کام و زبان سه اول اگر کل کسند ناله ببل شود؛ و زائر دیگر
 نقل بی کل شود؛ گاه ز شکر خدا باد و در بے خطا؛ گاه نمایه لغاغچه دل گل شود؛
 نیمه کامل نگر طره کشاید اگر؛ یا دوده از خنجر رستم زابل شود؛ فاش کنم نام او گل فست
 از جام او؛ صورت ارتقام او بسته جو کامل شود؛ از این و پیش فقط و هم ساز و غلط
 طبع رسازین منظره بتامل شود؛ اگر چه مجال طول مقال و وقت خیال در عالم تامل و سمیت
 کمال دار و امانی الحال اختلال احوال طلال بالی بر سر امتثال مثال واجب الامتثال و نیلونه
 قبیل و قال نمی گذار و شاید که منبج در صورت جمعیت صورت نماید اگر بقدر دوشربت ارسال
 دارند باعث ممنونی حال و استقبال این کلال بالا مال پیدا اند زیاده زیاده **قوله**

۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

شفیق من سید حامد صاحب کلمه الواهب - ورنه بلا بنده خدا یک وار بار چو شربت که
 مالت یکصد روپیه و کسری دارد و جهت ایشان خرین چنانچه در آن هنگام سپهر میبندد
 مرحوم بامال نگاه آفتاب سرولان نقطه واری حاضر گردیده اگر سبب طبع آفتاب
 آفتاب غبار غباری و خوشحالی اشتراک فرمایند و گردن از بانگ کلغ و ظلمتی بری گردیده زبان
 طعن دیگر نکشاید و از سر شکایت درگذشته و تماشای وی در زبده یک چند در میان
 بستان بجان تجصیل نام طلب دگر آید - **رقعه ۱۱۹** عزیز من بر زمین بر سر میر خندیده
 سباده بنده خدا و صبی بیدل طعن نام مخاطر جا داده و با فساد در میان نهاده با انقباض
 رقیب و رخص با مال بهای لیلی شکسته باور شباب مغلوب آجیده که اول از سر
 آفرین و شاد نقطه دار کسب و مجور باد و ثانی آذر و سحر و محرومی مطبوعی لب بر با
 دریدگی معروف و مشهور بوق و آژ و نه بنقص عیب منکس سر بر آورده را و بسته دامن
 افتراض نموده چنان حرف زدند که رعایت اطراف انبساط میان اصناف مظالم که
 عین و نادمانیت آذر م باشد با مال اندیشی کلفت سوخته بغایت دشوارست و محال
 چنانچه فی الحال برابر موسی خلومی فراموشی وی دال است بر تحقق تیغ ظن و پال اختلال
 احوال و این معامله در محض استلا از سر حرکت خفیف بوقوع آمده والسلام علیکم
رقعه ۱۲۰ موسی صاحب فضیلت مناقب مجموعه شایم و فرامیج علوم دست انبوس
 نسیم و رواج غفور و منعم موسی میرالدوله باور دامت برکاته و از عادت عظمت
 سلامی جو اخلاق تو مشکبوی با سلاسه جو الفاظ نو در شان با با دای مجلس

۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰

ملازمان محارفات ترجمان می پردازد و معماهای دل اخلاص منزل بعرض اختصاص لطافت
 کامل حل میسازد که حقیقت مشتعل درین محل تدبیر تحصیل جنس پریشان خاطر و محض شده که
 هم مفروض است و هم مرکب اصلش ثلاثی و فرغش سباعی اگر هر حرف را مانند موالید ثلثه خلاصه
 موجودات انگارم بجاست و یا لبسان کو الیک سبوح واسطه نظام کائنات پندارم سزا
 چون اعضا کریمه شده کام در لذت حیات جسمانی بگذارد و بزرگ هفت ایام در بهر هفت تسمیه
 هفت اقلیم شمرده زمانه روح پرور راحت افزا طرب بستر تعب فرسا انیسی که مجلس بزم عشرت
 و مستی است و رفیق که بدرقه طریق گفت و گو رب حرف اولش شکل چاه زمزم محض حلقه
 نور مجسم یابدیده اسحاق ثانی چشمه حیوان سرمایه هر جاودان ثانی بعین آب و تاب
 طرحدار نموده تیغ بر خصم غم و الم آله نصرت و فیروز سندانست صورت هلال ماه شوال عنوان
 جریده رفع اندوه و هلال طرزه لباعات که غنط منزلت را از و سربلند است و غایت
 نشاط و سرور و سوغور را با دس پای بندی هم افعال مهوشان را جان دوزیایی و هم طرح
 و روش گلرخان را سر حلقه طرار و رعنائی عطا کب نمته از دیدار کنت بابرش بیای کار
 می آید و طراز بے از لطف اصدقا صورت زیبای آن مستعین محفل چاه و تکمین را بر صفا
 کف دست می آراید هر قدر که ممکن باشد اگر نقش مرحمت بند و بسیل ره آورد و در خدمت
 راجه ذریعه نریزید حرمت خویش و نسبت بوی واسطه خوشنود پیش از پیش کند زیاده
 آفتاب عطا کب نهایت آغاز خشنودگی ما فوق الحمد نماید و طره مقرض نا طوبه منت
 ملازم اتصافیت نفع اهل رسوخیت آید۔ **رقعه ۱۲۱** لوا صاحب الامتاق ذی شان

منبع لطف احسان معدن فضل بے پایان صمصام الدولہ بہادر ناظم جنگ راست فیوضہ
 سلام استعلا و رحمۃ و برکاتہ علیکم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً از حالت پرطالت خود چہ شرح دہد
 کہ کار و باستخوان رسید و کار بجان راہ بجایے نیرسد و وعدہ ہو فائے منابا بتلا
 و رجا بالتجا و النجای رجا بانتمانی کشد و ابتلائے منابا عتدای والا دل بریان در
 خون تمید و متن ناتوان باشک لالگون و نبض انجراح مرام بست اعانت و امداد منی تید
 و قلب تلطف نہاد در سینہ کرم خزینہ ترجم ایجاد و خار محنت در با جان خلید و دستان
 کربت در ہیکل روان و خار خار لحاظ حفاظ دعوی در دامن خاطر عاطر بے پروا منی خلد
 و پیکان خار گذار سرعت و فاد در دیدہ استولیت اسعاف مدعا تیر قامت از بار زمخت
 چون کمان خمید و الف ہست قامت از گز رش زمان مانند دال دوران ابروے عنایت و عطا
 نمایان منی خدمہ و کلاہ گوشہ منت و احسان بکیران و ذوق ہوا مشاع جلا بنقد جان خرید
 و شوق بے سرو پا کالا ابتلا بر رخ روان و صیر فی لطف بے قصور گو ہر گران بکا بزل
 فضل مقدور بجوے منی خرد و نقاد جواد جو دے فتور کنز شایگان اجر موفور باندگی
 انا سخی با بست اعتنا جہر سبک سجد املا پزید و خیمبارہ قطرہ بے اندازہ از صہبک
 پویہ متصلہ قدم فرسا و دینا قلب مہر ضیا از انصببتہ اب عو لطف انضال منی پرد و وقیح
 مستوجب الفتح حال پر ملال از بادہ سرور مادہ انشراح حال مار سیاہ اختیار غربت و محن
 بکا قرار و سکونت وطن گزید و عقرب جزارہ اضطراب نصفت بیانشہ اصطبار و اقامت
 مولہ و سکن و اخفی نضا و امضا از عالم سما بکا در رنگ نخل مہبتخانے گزند و مورچہ خلد

و فای عاجله و عده و افقه بدست مکرمت و مرحمت سیما و حرایبی هوی نفس نابکار از صدمات
 آفات و رخا زین این دیار خزید + و موش کلم هوش طبع تا درست طبع جمع نفع درست
 در بحر سوسماره منعم بدل بے پردا بر نقب کان احسان جان فراخی خزد + و گنجور خزین من
 و عطا در مخزن ذخرا جرم انتباه عشق بے ادب از خال عذار عذرای طلب آب خطل تعبیه
 و شوق مافوق از لب لیلیا ابتلا سے ذوق تلخی سیم مکتب مذاق مکارم اخلاق از سیوه
 نور سیده و فاق شیر نبل اشتقاق نمی مکده + و رغبت طبعیت مکرمت طوبت از خساره
 بوس اندازده رحمت بے اندازده شربت غایت حلاوت اتفاق + مرغ هوش از دماغ پر
 و از چشم تر بے نور چراغ + رنگ رخ هوس نئے پرد + و طایر ز می بال حصول کام از نفس
 ببر شک حسرت از دیده چکیده + و عرق سعی از جبهه + باد مرام بیالایش است اهتمام
 بجام انصرام نمی چکده + و قطره و رشح از ان بجام بجام زهر آشام ناکام + دست جنون
 گریبان سکون درید + و مهابت از حد افزون دیون سینه پر خون + سینه بر کینه
 سخت شور نمی درود + و گریبان بے سامان عواین امور + کام آرزو از غفل و اروت
 زهر مقامات چشمید + و خلق اسید از صبر صبر تلخی آفات مذاق اتفاق از حقیق توفیق
 لذت فلاح نمی چشد + و کام ناکام از شکرستان مرام شربت نجاج + شام خلعت از غلغله
 الفت رایحه کلفت شمیم + و دماغ صداع ایام بوس کباب دماغ از مجره سینه چر
 دلی هوا املا از محبوب سیم ستفرا رایحه قناعت نمی شمد + و اندیشه هوس پر از کلین
 تسلیم در ضابطی نابت + از کثرت امتداد ایام انتظار خار بن اضطرار در سرزمین

خاطر زار و نزار رسید + و قصور و فتور طالع نابکار در شهر و دیار سوز و سوز و نفخه صورت او باد
 فقر حصول کام از نخل حصول مرام نمی دهد + و نفقه حصول مرام از گلستان حصول کام + خنجر
 زهر آب سرد مهر بیای زیاد کبریا کرد و دات روزانه و شبانه ببرد + و دشنه
 خون تشنه تسویفات چرخ پر بهانه کردن جرأت عجلت اتمام بے توفیر کانه کم خردانه + شیشه
 طول ال به تیغ بے دریغ خلل نمی برد و خلق بهوس بے محل بقطع سیف لبست و لعل +
 عنکبوت خیال لعاب کلفت ایاب بصید ذباب آمال تنید + و جولا به شره تا و بود قطره
 و کارگاه اعمال + لکس مامول از جاذبه مقسوم بام حصول نمی تند + و مشتری و موصول
 از ناسا عدت طالع محروم بر سر دوکان خمول + و خنجر اسیر دستگیر بنا و پیر از سر بهمت و نیت
 کبریا بیکبارگی رسید + و بندگسته از قید شدید آن حوالی باطراف و اکناف این همه صحرا
 و بار کبیر رسن بر بده تقدیر از مضیق تقصیر بوسعت گاه توفیر نمی دهد + و از تنگنا
 جان گزای تفسیر بخت بیدار و گشتای تبسیر + ز لوک سوز سلوک روزگار نابکار خون نا
 تاب و اصطبار مزید + و دم بے دم دم بدم مانند ماهی بے آب بدم آب پرا حنطه را +
 طفل شیر خواره مقصود در عالم وجود انگشت بیبوسه و دمی مزید + و مولود طالع ناجحود
 از سر محمدی مور و دبستان مادر نمود سود + صرصر مکاید مکاید چرخ مشعب برگ بریز
 نهال حال کلال اشتغال درید + و تند باد از دبا و مکاره زمانه پر بهانه بشکست اغصان
 توانان بال طلال الاکمال نسیم عنبر شمیم طالع شاد گام از محب انصاف نخست ایام کسیر
 گلشن خاطر تخم سر زرد + و صبا جانفزای مساعت قیمت از انقضای مدت انقباض

گفت عسرت بنضارت روضه قلب منکسر + مور بے زور تدبیر تطمیر ہر دم حسام بے نیام
 ہم و غم لواعث و حوادث تقدیر جلید + و پا آبد فرسای مقاسات آفات در خارستان نہایت
 صحرائی ابتلائی پنج و عنایت تفسیر + بدرقه شفیق توفیق نارینق بر طریق مساعدت و مساعدت
 ہوش از سر باخته سر از پاشناخته بادیه یابد در ماندگی نمی جلد + در ہر خود سر فضل لم یزل
 بدستگیرے و چارہ گری از پافادہ دل بملاک ندادہ دشت جان گداز بے جا رگی + حسد
 برق تاز عزم جزم از ہما از باند از طی فیانی نیاز افتقار نکید + و کر نک شنگ ہیبت
 از مطرف شترہ متشدہ بقطع مواقع خمول و استتار و جولان میدان حصول اعتراف +
 لوسن بد عنان طالع ناکام از حرونی مستودعہ جیلے بمقرستوسہ فوزان مقصد
 و مرام نمی تگد + و کرہ نافرمان بخت نگوئے فرجام از سر کشی محمدرہ ذاتی بفمار ہموار انجام
 و انصرام کام + غزال بے عقل طبعیت منقصت طوبیت در رمعی امنیت بے دفع فلاح نین
 حرمان چرید + وقوع لوج مزاج عجبت امتزاج در سبزه زار برادر کار بے تذکرہ و اندیشہ
 آزار نقصان + چارہ چار از بقعہ اختیار بطفرہ اقتدار در مرتعہ گیر و دار روزگار نمی چرد +
 و شاة التفات بہ فوزی از مقام فیض عام دل افروزی در چراگاہ خصم کاہ پیروزی و زکا
 دانہ دل مضطربا خرس خراسن بخت ناسر امانند گندم دلید + و سر را با وجود بے بود را با
 خوب غلہ در نخس انجم آسیا چرخ ناہموار دانہ رغیف مقسوم نمی دلد + و گردون فلک
 کجہ فارقہ رزق معلوم + از تیغ و نیزہ ہشت غربت سینہ بر شتہ کفنیہ + و از سنان و خنجر
 صعبوت ہیبت دل الم سر شتہ + بطن حوص و آرنی کفد + و فرق امنیت گردن دراز +

احساس و محبت معاش سلسلہ تلاش از قبضہ انقباض بطول قضی غایت ارتیاض در صحرا می عن
 ہلیدہ و قماشای نقشا انشراح سر رشته کاغذ باوی استفتاح با نذر پرواز مرغ آزاد و ہوا کے
 استخلا از دست پست اوج گرا + اساک بخت سخت پنچہ پنچہ رنجہ رنجہ توفیق کار از پنچہ سر پنچہ
 مضیق ادبار بنی ہلدہ و گرفت دست زبون دست طالع زبون ریمان دست اعتبار از پیچک
 ادراک مصالح کار و بارہ و راز دعان فرمان بسر و گردن و دیدہ و از گلستان مطن نجارستان
 این گلشن + توسن اعطاف بے اکناف در شمار اسعادت امانی نمی دود + و ابر مطیلہ لطف بی نظیر
 بسمت کشت کا سر + اقتتال مثال یقین متین استصال آمال از ہوا خواہ رسوخ اکتناہ مسریدہ
 و پاشتاب پیش پا احتساب از سر دست کم تجرگی بزنجیر سخت گیر این جایگاہ + خرچہ گنج
 سرعت و فابریز رنگ تلخ مہلت اودار تغیر تقصیر تسويف دوران نمی مسرد + و امتداد
 غفلت مغروران این مدت در مطلق عموم احسان و خصوص مکارم شایان + دل سوزان از بر حمت
 و رد و الم بسان مرغ بستان نوید + و بعد مدت آن مانند بید اغصان و زرقان + بان
 خان و رد نشان از ہبوب نسیم رحم بیکران نمی نور + و بلبل خوش الحان لطف بی پایان
 برگلبن فضل نمایان + رزیدنت جدید در زرتہ نگہ لغد عمدہ محمود چمید + و گلزار دیدار
 و ملاقات او با لاجہ صاحب بنفارت محمود + نہال ابل پریشان حال بطراوت نمود و بہبود
 نمی چید + و ریاض خاطر فاتر بسر سبزی بخت مسعود + صباغ قضا عبا در ض سارا از
 وضیا رزیدہ + و قبا کے مدعا ہر ادنی داعی بجز دلخواہ رعنا + لباس طالع وارو نے
 اساس این احقر الناس بجز رنگ لایاس نے رزد + و خلعت سیرت این سر ایا بشکر و سپاس

روی کون ایشینا س + وحشی طبع از نفع مستوسعه ملع نفع جمید + و غزال ملع جمع
 این بقعه و قطعه در مزید دفع و منع - صید بے قید نمیدامید باید آن ملع نمی جدد و ضرفا
 اکرام و انعام از انجام اعظام بر رخ این منع و دفع + اگر حال هم معشوق رعنا ی خلق شایان
 و کجاستان و قاعد و پیمان تفرج کنان پاک طع بے پایان نوید + و سر و زیبا ی فضل بکرا
 در کنار جود بار احسان بهوای اعلان بذل و عطا نمایان + نهال بابل ضعف تمثال از سر
 هفتال شکست حال نمی نوید + و پاسبان ثبات اقامت این جبات بار کتاب افترا بدگر
 محال + بسکه آواز و مکارم فضایل گرامی از نثری تا با فلک خنید + و مظنیر امانات حقوق
 ایشنا و اقدام لوازم حق پرستی از سمک تا سماک + در کاخ و داغ کلفت سراغ آواز
 و راق و ثوق رجائی خند + و کجاستان استخوان بے مغز صد غیر از اقیان حصول ماعا
 زیاده قافیه تنگ و بر شیشه دل سنگ و خنک ظلم پای سنگ و آئینه فرنگ صفه صحیفه
 از دوده دود و در چنگ تنگ و رنگ برنگ جنگ و رنگ و رنگ با تیغ و تفنگ ایکنه
 جنگ و عابچنگ التجا کر که آهنگ است رقص ۱۶۳ مولوی صاحب فضیلت مناصب شفاق
 مناقب اخلاق مراتب مولوی سید علی بخش صاحب لعل الله الواسب سلام الله تعالی و رحمته وبرکاته
 حکیم اولاد و آخر او ظاهر و باطنا انقسام طبع زایل در سر انجام چند مشاغل بایل عطلت
 از تمام رسائل اعلام و مستحکم حایت شواغل با احساس اساس انضمام ارتسام عوام کالافان
 آید مساحت خدمت با سحر با یدر استلاب جواب کتاب بخطاب اینها کیفیت انصبا با و جاد
 نوید یدر کلفت اوقات سیمت سات اندیشیده ملاقات مولوی صاحب بشل همان آتش در کا

کاسه لیس محفل غایت را جلوی تسلی تلوا سه یکا سه نکر و دشنب لب زلال طمانینه را
 جز غبار تذبذب و ثرو و در پیش نیاورد با آنکه حب الایا حسن عقیدت و توکا ملازمان شمای
 بر کرسی بیان نشست کرسی نشیبه اجابت سکت از نقد نفس نفیس خدمت ایشان صورت
 نه بست و در ذباب و ایاب من خلوص نصاب لبان استخوان آن احسان قیاب طایفه تصا
 متصل بعد ازین رضا بقضا و سماع اتباع طبع کثیر النفع آن ذات گرامی هم بلا انفضا
 متصل شمع باب مد عابر خدا از طرف این طویل الاصل و از اهل خانه هم بذات حمیده صفات
 و هم بدو التیانه الفت کاشانه سلام سنون الاسلام و بنور دیدگان و صامد اباد **رقعه**
 مولوی صاحب فضیلت مناقب مشفق مهربان سرمایه روح و روان موکوسید فلام سوال **حب**
 مفتی ضلع نهر مگر سلم الرحمن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و وصول رقیه الفت شمول
 مورخ ۳۴ شوال سنه ۱۲۸۴ م موجب سرور و جود اتم مجود ملاحظه لغافه و باعث هم و غم
 و الم باطلاع اینها بعد از مطالعه و اجرا کلمه استرجاع از ته دل خلوص انتفاع بر سر زبان صداقت ترجا
 گردید هم ثبات و تغیرات و انتقالات حالات کونانات که از بدیهیات و مرآت انبیاات و تصدیقات یقینا
 اهل تحقیقات و مشاهدات آیات بنیان است چه محسوسات و چه معقولات و غیر نشوئیات توجهات
 مفازات مبداء فیوضات و تسلیفات مکایدات و انما کات این نشأ من خرفات ازادار کات خاطر
 عاطف و کاسا اقباسا اشراقا حقایق آیات و مدخرات الما و تاقین نکات انابیت حضرت ربوبیت **واید**
 چه قسم تبعد و بسته آید و بسته آید اطالک کتابت بتوصیت مصابرت جرات اراوت شمیمه دراضاعت
 مشعله تواند استحضار حدیثی که در تعزیت معادین جبل اهریید رسل منشور مکمل مرسل شد

و مرقوم بختم این رقوم معنوم که لایحیطن جز ملک اجرک اخینا الله عن الزلل وثبت اقداسنا
 بحسن اهل جملنا الله لکم اجر او ذخر او فی القیامه شافعه وشفقة ورسول محضر مطلوب بلف مکتوب
 مرغوب موجب جوب سپاس نال محسوب بر تمان اتمان مراعات حفظ انفسیان محبوب قلوب
 ودافع کروب اندیشه و ترد و خاطر فاتر و کفر کافی مقصود جواب شانس سئو له داعی عامی گردید
 غنای هنای استفتا آخری دیگر بار از خود نار و قود و خاصمه تشده و استقرا و معامله بر صا
 راع و مانع اجترار صدام راس الفت شعاع به توضیح و تصریح المای اجمال احوال امید بهر
 منوال فیما بین در زمان استقبال از اقبال مقال و کادک پاسخ سوال ضنت و امثال و مثل
 و مجال نیاید بصا جزاده بلند اقبال و شفقی محمد زین العابدین صاحب حمیده خصال اسلام
 مسنون الاسلام بهشتیاق تام بر سر **رقعه ۲۲** له بر خور و لرنیک کر و لرساوت و ثا
 سید لطیف الدین طالع عمره بعد از دعا معلوم باد که حال من پریشان حال از مقال بخور
 ستوده خصال لایح و واضع خواهد شد اینجا بست بند بست تا از انجا سفارش دست چست نکرده
 چست نکرده دست پست پست دست بے دست باشکست دست از چ دست
 دست بالادست بے شکست بادست پست کند الاکه دست بدست دست بے
 شکست دست بالادست بدست پست بے دست باشکست دست و به اکنون که
 دست پست بے دست دست نمائے دست سفارش نمائے لچمن شئی و البست
 دست بالادست جان جملان خان نموده است و بدست نمائے دست اصلان دست
 التجا کشوده دست نمائے دست سعی آن بر خور و ارم اگر سر دست بدست نمائے

صواب و سهولت دست دهم البته که دست دست قلبی جویشش به دست دست دست
 کوتاهی که کوشش نشود دست دعا بلند و فریاد التماس کردن کند و سرعت اجابت
 پایی بند طبیعت منفعت طوبین عجلت پیوند اعوذ بالله للسمع اعلم من شیطان الرجیم
رقعه بر خور دله با ثمار اقسام احکام بر خور دله بر خور دار باشد و بعد از دعا باند
 که اعلام و استعلام عافیت دست فرسود متاع علم اطلاق عموم ابلاغ و انفاق البته
 بسنه و منفی نفسیه خصوص انتفاع کذا اغراق احراق منیه لقا و مثبت فراق قلوب شکسته
 مستند حال وفاق نکال احتیال زایل احدی با از کفر البلیس اشهر منعی ایام بی نتیجه مرا
 بمثل زهرابشتر ناسور جگر کو سر امری دیگر الا که محویت مغفله که کفایت آن محل
 بفرط مصرت و قطعه خل که سیاحت نامعلوبت مشغله روزینه و تعلق دل تعقل
 عقاب تامل آن سوره و سوره سینه ضم الم نهن هیام تمنائی و ناعونه بغرم جلا دخی
 علاوه علاقه حال الهام حال مال مکرر البال اولده مجال مقال در امثالی این کج دار و مرزبجا
 حال در خط مصداق الدوله بهادر نه مبتغانه معا اهتمام استعمال ارسال لازمه سعادت
 وجود و رد و بر خور داری رادع اطالت کتابت سابقا در قیمیه موسوم جان جهان خان
 استخوان ارتقام شفاعت ثانیه بدیوان این ناحیه از جانب لپمن ششی با متصل پس
 بارگاه الهی بوده عدم وصول جواب بجا اساس تا کید استخوان حصول خطاب بان مایه
 جان نمود زیاده زیاده بر زیاده فرمایش و کالشی فرمایش کدایش از سیه منور رقم خان صاحب
 دل خواش ازمایش بهمنش و دانش آن بر خور داری و بر خور داری منرضی صاحب عا

در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

نظر گذشته آن بانظر بانظر نگاه داشته بانظر بانظر استاده بی نظیر نظر باشد و الجواب عمده -

رقعه ۱۲۸ مولوی صاحب فضیلت مناقب عالی مناصب است برکات - بعد از اقدام سلام

صدقت پیام اخلاص نظام ابرام طبع اکرام نفع خدام ذوی الاحترام اینکه دیر روز فقیر

حقیر دلگیر خاطر کسیر در شکنج هموم چرخ پیراسیر ناگزیر تدبیر با صفای اخبار قصد یق

حقیق یک از اخبار اخبار خیر اختیار مختار اخبار بے اختیار مختار انگار اختیار واهمه زاعمه

جازه کبر و متغیر بے نسبت انانیت ضعف الخلیف لاشی فی تحقیق در خلعت ترد و سلب

تحقق جلب اندیشه مجسم شیت و مخافت آفت نسبت مستنکر بهت اطبعیت مستعجده

المجلیک نامحسوس احد من البریه و امروز بصد دل دل آویز دل صفا منزل برداشت

از باطل و سوا پس مضرت اساس اسارت اقتباس سایر الناس و برات ایما ذمت رسوب

نمت مصافحت همت و در تسوید نیتة الوداد تجنب جوین تحاشی گوی گوی قدر عذر

نیت و سبیل از الی حالت بالو و حالت مستقیم الحال که ضمیمه الحال عقیدت البت زو

شبهت ملات و حالت مواجبت مگر فی الحقیقت امتثال مثال عدیم المثال واجب الاقتضا

کلفت اقبال اقبال تسلیم عبودیت باشد باشد که اجازت باشد تا باشد و دیگر تسلیم خدمت

تسلیم خدمت مرتبت بیج مرتبت بیج مرتبت گردیده گردیده اگر جواب صواب نصیب

تسلیم بخشش بی نیاز گردید گردید و گرنه ع از دامن تو دست ندارم هرگز نه -

خاتمة الطبع

شیرازہ بندے مجموعہ کلمات بستائش و نیایش مصنف نسخہ کائنات و کاتبانشا ہے
مخلوقات است کہ صفحات سما و اربابیات بروج و نشر انجم آراستہ و قطعات ارضی را بنظم
افراد مردم پیراستہ ای حد تو آراستہ گلزار سخن ما بہ لبریز زبان ساختہ چون
غنچہ دہن ما بہ درنگ آئینہ نگارستان سخن بہ لغت مطلع دیوان موجودات و شاہ بیت
قصیدہ کائنات کہ فاختہ کتاب فرینش بذات والا لیش سر فرزمی گرفتہ و خاتمہ نسخہ
رسالت بنام نامیش عز امتیاز پذیرفتہ محمد شہنشاہ خیل رسل کہ خردند پیش
چہ جز و وجہ کل اما بعد بر ضمیر منیر گل چینا گلستان معانی و چین پیرایان بوستان نکتہ
دانی نہفتہ و پوشیدہ مباد کہ این مجموعہ چندین مکتوبات رنگین و گلدستہ مفاد و
متین کارنامہ تعمق و تمیض مہمی بہ انشای مہمیش کہ ہر ورقش مانند اوراق مرتب
محبوبان گنجینہ نگارنگ معانی و ہر صفحہ اش ہموچہ صفحہ رخسار معرویان مستعد است
ہر سطرش بسان زلف مشکین مویان و مکش و دلفریب و ہر نقطہ اش چون غنچہ دہان شکر لبان
پراز زینت و زیبہ ہر حرفش بزرگ خط سبز خطان بس رنگین و خوشنما و ہر نقطہ اش
مثل خال لالہ رخان و نشین و دل رباعہ ہر حرفش چہ آراگی گلستان ہر سطرش
رونماے سنبستان ہر معانی در سوادش آشکارہ ہر بدانگونہ کہ اندر شب ستارہ
چہ لفظ و معنی اش آرم بخاطر ہر ہمان معنی بو صفش بندم آخر ہر بالیقین از استہام
الفاظ مشکینش مشام عالی طبعان معطر گرد و دواز طیب معانی فیض آگینش دماغ جان

طراوت گیرد + حدیقه خاطر از نفیسم اصطلاحات آن تازه رویی یابد + و روضه دل از رشحه
 استعارات آن رنگ بوی پذیرد + طبعیت نابینا از افاضه انوار مضامین روشن شود +
 دول آرزو مند از ستاده مطالب بهره وافی اندوزد + رقم زده کلک والا و انگشته فکر رسا
 بهار پیر + دانش چمن آرای بهنیش + گوهر کان فصاحت و بلاغت + حلال مشکلات فہم و فرا^{ست}
 برد بار گران سنگ + والا طبعیت عالی فرنگ گو بانی بخش زبان سخن + سخن آفرین نادرفن +
 نگین خاتم جادو طراز + سلطان اقلیم نکتہ پرداز ی + مقبول بارگاہ قادر قیوم + مدبر لیل
 فارسی دار العلوم + جناب ستار + لانا مولوی حاجی غلام زین العابدین صاحب مرحوم
 کہ در فضیلت خوش خلقی و انکسار کالشمس فی نصف النہار شہتار در ہر دیار داشتند +
 و اکثر طلبا بہرکت صحبت و فیض تربیت آن والا حضرت تمتع بشمار برداشتند + وصف
 فضایلش کہ چو بحر نیست بیکران + انگذہ رخت عقل بگرداب حیرت است + نور مدح او ہر آنچہ
 تصور کند خرد + برتر از ان بیان کمال فضیلت است + چون بمطالعہ این خوش چین خرم
 ہنر دران نکتہ بین در رسید + نظر بر خوبی مضامین فیض آگین و کثرت طالبین شائقین
 تخم ہوس و آرزوی طبع آن در مزرع دل ارادت منزل خود پاشید + لاجرم با جازت و تصحیح
 خلعت لصدق حضرت مبرور کالات گجوراعنی بہار پیر + چمن انشا + رونق افزای گلین سخن و لکشا^{ست}
 شاداب + سبزہ یقہ احسان و مروت + نصارت پرداز روضہ امتنان و وفات + سر پای تمیز جانا
 مدرس محمد عبدالعزیز کہ نشر و انشا را با فکر ت عالیش چنانکہ مشک با بوسے و بوسے را با مشام
 و نور را با شمع و شمع را با انجمن موافقت است + چنانکہ باغ را با شمیم و شمیم را با دماغ و رنگ را

با گل و گل را بگلشن بناسبت و در وصف فضل او چه نصف کند کس؟ مرآت آفتاب چه محتاج
 صیقل است؟ در مطبع متین خود واقع محله فضل گنج بلده حیدرآباد دکن بمانند الله تعالی عن الآفات
 والفتن بتاریخ یازدهم ماه رجب المرجب ۱۲۸۰ هجری بقاب طبع درآورده دیده شایقان را نصرت
 نمود و نمودم و چشم نگاریان را بصارت نامحدود و افزودم و نظر بکمال اغلاق بعضی مکاتبات
 اخیره تحشیه و توضیح ضروریه بهامات دقیقه مشکله نیز از جناب موصوف لازم و مستقیم انگاشتم +
 و شاه حسن معنی را تشریف و حله صورسی احسن و سخن پنداشتم هر چند عذرهای می نمودند
 و میفرمودند که من گزشتۀ بادیه نادانے و کوچگرد شهرستان بیچدانی را بفحوائی این
 بمثل من نیست در جهان ثانی + حرف خوانی ز روح نادانی + چه قابلیت و کدام قیامت
 که بحاشیه نویسی این چنین متن متین همت برنگارم - و خود را از جمله نکسته
 شناسان دس فم و فراست در شمارم + اما بپاس خاطر این احقر الانام باوصف
 عدم تحقیق از مصنف عظام و فاضل تمام منظور ساختند و بتشریح و توضیح بعض
 رفعات پرداختند + تا مطبوع طبایع ناظرین بر تمکین دستفیدین این گلدسته
 نگارین شود و در استنباط مطالب مضامین فراخ و استطاعت و ادراک محشی
 محمد مصین بود + مرجع و متوقع آنکه ارباب عقل و کیاست در صورت پسند طبع شکل پسند آنرا جواب و مسلم
 دارند و الا همت شریف بر عفو سهو تحریف برنگارند بر عنوان مطبع آئینه بیوفای ابرغان است +

تقریظ چکیده قلم فصاحت قم شاعر فی نظیر اثر عطار و تحریر استیلم
سمنورے را مالک جناب مرزا قربان علی بیگ صاحب المتخلصین سالک

قطعه

وقت است که در چشم بصیرت آید	وقت است که چون غنچه دلم بکشايد
وقت است که گلستان پیشم آرد	کز دیدن او سودا من افزايد

ترجمی بهار گلستان سخن که اگر بفرض محال اردی بهشت و فرودین خرمی و تازگی خویش را از خویش زایل نماید
و برگیزی دی و میوم خیزی بهمن حاصل سازد باغ همه را غرور و دامن مهر و من شود گلیه بصورت
کاه بر آید و عند لب نغمه سنج بنوچه گراید همانا از شاخسار طراوت آثارش برگی نریزد و از صحن
نضا آگینش گردی بر نخیزد و حتی انجمن این فن که اگر قاضی فلک نا هید را از انتشار سوره و سوره
باز دارد و محتشب شهر بهنگامها خمنا نه طرب بر عالمیان بر هم سازد و مفاکما همه از حقیق
بر خاک افتاده سرشار و مینار اگر درون شکسته و ساغر را جگر افکار بینی هر آینه از بارانماه اش
یک پر پروانه کم نگرود و از کیفیت سرستان بی باده مستش هیچ نکاهد آری بر صفحه که نقش
خرا بهیا خزان بر نگین او ای صورت ارتسام گیر و الا نظران دریا بند که اینجا سموم را بر
غنچه های خاطر نگرندگان همان اثری است که نسیم را در شگفتانیدن از بار بوده است و بر ورقه که
کیفیت بر شکستیها بنم به شیوا بیانی رقم نریزد از باب مذاق از سبکها و از ثون و ساغر
شکسته باد که نای در کشند که در کوشش و نیم نتوان یافت شمیم عطر افشان این چنین از دل
بشام میرسد و روشنی این انجمن از بصیرت در بصره آید تا شایعین معانی اهل نظر را جاودان

ارزانیست و جلوه چراغان روشن باین ارباب بصر همیشه حاصل این گوهریت تابناک
 که اگر آفتاب را مقابل آن ننهد آشکارا تابد که هر چه کسب ضیایی ماه روزانه ازان می کاهد ازین گوهر
 بگدیه می برد و این خزینه است که اگر خزان سبزه پرویز و دقایق فارون یکجا فراهم آرند
 و در برابر آن انبساط کنند مثال کوه و تل ظاهر آید اما کور سولمان ظاهر بین راجع علاج که ناروغ
 در چرخ نمی کنند و قتیله در آن روشن نمی سازند فرقی در روشنی روز و تیرگی شب توانند کرد
 و تا دودی ازان بر دماغ نمی خورند بوسه بر نمی گیرند مگر بے خبر از آنند که این نور بے رغن
 و قتیله چراغ الکی را فروخته نمیکنند و کوته نظران بے بصیر راجع چاره که با وجود شنا سبویان
 حوادث فکله نمایی همی نشانند و از پرورش آن هوا در سردارند تا گل و ثمر آرد و ازان
 بر خورند مگر گرسنه دانند که این خیابان بے سعی کدیور و آب ریز سحاب خرم است فراوان
 شربهای پیش رس میدار و بیایند و دیده دل یکشایست تا آنهمه را درین انشا تماشا کنند
 و بمضمون ۵ فوج فوج است معافی بدم در پرواز ۴ همچو مرغان او سله اجنه در باغ نعیم
 قرار سند و دارند که این هدایت نامه است گمران طریق شیوا باین رار همنام
 و دستور العملی است ناآگاهان و فتر کده معان را کار کشا تعبیرش همه و کسب و مضامینش
 همه بی غش از اجالش تفصیل نمودار و از تفصیلش اجمال آشکار گلش را گلزار میتوان شمرد
 و خاصش را شاخسار ۳ حتما خرمی تازه بهار معنی ۴ فراخ ریت زبیده نگار معنی ۵
 داد نشان ۶ نکته پرور و انصاف گنشان ۷ که گستره یکو میدانند که سالک هرزه گفتار
 خامه خام نگار است ۸ و سودن اینچنین مجبوسه و بلندیر از بس در شوار و چگونہ نباشد که چلیقه

قلم بهیچ رتم جناب مولوی حاجی غلام زین العابدین مرحوم و مغفور است آنکه اگر باعتبار
 عویش سلطان قلم و معنی خوانم و هست و آنکه اگر بنظر آموزگار شیش بهین آموزگار جهانیان دهم
 بهاست آنکه بمشالش میگویندی گویند که مثالش در عالم خیال یافتن و شوارت و آنکه بمعیش
 می سرانیدنی سرانید که حدیش در جهان و هم و تصور و دیدن و دراز کار است اگر سخن را اقلیمی فرض
 کنند آنرا کار فرما و استن واجب اگر سعانی را ملکی شمرند آنرا کار کیا شمرند لازم اگر این سخن است
 آن صدر آراست اگر این چنین است آن چنین پیر است پهلوری اگر بطورش حسد و چه کند
 و نظیری اگر بنظرش بر خود نبالد چه سگالد و روز له زبانه نشود الا با بد و فضل و کلام
 و جللا با و فیض یزیز علم آفاق با و هب و طبری و ابن اسحاق با منکه ستایشگر اویم
 اگر این شررا نثری نثار خوانم و صاحب نثر اشعر شعی جاد نام از من با و زنده اند و دیگران
 بگویند تا زهر لپی شور تخمین بر خیزد و از هر زبانه صدای آفون + راست از کاست بهر سو
 نمودار آید و حق از باطل هر جانب آشکارا تا به آنوقت اگر خود بهیچ نگرانند و به شنایش لب نکشایند
 کافی است که گفته مرا بهیچ شمارند و دعوی با صی مرا غلط نه ندارند یا رپان مطبوع
 سفید انام نام مطبوع طبابع خاص و عام مباد و مواین قطعه تاریخی را ضمیمه آن کند +

قطعه تاریخ

چو سلطان اقلیم معنی نکاشت	کتاب که رنگین بود چون نگارے
ز سالک شنیدیم تاریخ طبعش	که عے گفته انشاے معنی نثارے

تمام شد

قطعات تاریخ از طبع اوشاعر جادو و بیان بلبل ہندوستان و قف
رموز خفی و جلی اعنی جناب محمد سرفراز علی صاحب المخلص بہ وصفی

شدہ طبع در مطبع نو بعد لطف	چو این نثر بے مثل دلچپ و زیبا
پے سال تاریخ و صفی رقم زد	عجایب دور بحر انشاے یکتا

ایضاً منہ

چون کلام پاک زین العابدین	بحر علم و صاحب صدق و صفا
طبع گردیدہ براے فیض عام	از پس مدت برآمد مدعا
لگفتش تاریخ از روی بھار	نثر رنگین و بیان جان فیذا

ایضاً منہ

آن کتابے کہ نظیرش نبود	طبع گردید چو از فضل خدا
و صفی سحر بیان تاریخش	گفت رقعات مجیب و یکتا

ایضاً منہ

شکر شد کہ درین مطبع نو	شدہ مطبوع چو بے مثل کتاب
عیسوی سال رقم زد و صفی	چمن فیض و نصاحت شاید اب

قطعه تاریخ از روشن مزاج نجیبہ عنصیل احمد حسین صاحب مایل شاگرد و صفی

درین ایام رفت طبع پوشید	کلام غریب فیضی و صایب
رقم زد کلک مایل سال اتمام	شدہ مطبوع رقعات عجایب

قطعه تاریخ زاوہ طبع ذکی کامل محمد احمد اللہ صاحب اصل شاگرد وصفی	
گشت چون مطبوع رقعات بدیع	غنیہ خاطر برنگ گل شکفت
عذیب طبع و اصل بھہ سال	طبع شد این نسخہ سنجیدہ گفت
قطعه تاریخ از فکر رنگین اخلاق مآثر میر خورشید علی صاحب ناصر شاگرد وصفی	
چو زین العابدین نیک سیرت	رقم کردہ کتاب فیض آگین
نوشہ ملک ناصر سال طبعش	کلام ناسخے رقعات رنگین
قطعه تاریخ از جانب قبلہ گاہ این مالک مطبع متین اعنی جناب حاجہ کرتان محمد قاسم صاحب مدظلہ بجاہ سید المرسلین	
مصنف تھے لکے بڑے صاحب علم	نہ تھا ہند میں کوئی انکا مقابل
بظاہر تھے مشغول تدریس لکین	نہوتے تھے یاد الہی سے فاغل
دیامرگ نے انکے بھد غم و رنج	کہ آفت میں سبکے ہوئے بتلا دل
کلام معنی ہوا انکا مطبوع	نئی طرز کا لطف ہی جس میں حاصل
لکھا طبع کا سال کرتان نے کیا خوب	چھپی یہ دیکش انشای استاد کامل
من بتایج افکار جالب بخش ویدہ شعر و انشا مشفقہ محمد عبد الرحیم صاحب ضیا	
خداوند عالی کے فضل و کرم سے	جو انشا میں نادر یہ نسخہ چھپا ہی
لکھی اسکی تاریخ کلک ضیا نے	گل گشتان فصاحت فراہ ہے
ایضاً منہ	

زین عتبات آن ادیب زمان	کرد تصنیف چون کتاب عجیب
سال طبعش نوشت کلب ضیا	ادب آموز هست نشر ادیب
از نثر و شاعر اعلیٰ و برتر رسید عبد الله حسین صاحب افسر	
شکر شد مکاتبات مفیض	طبع گشته بسع و اناس
گفت تاریخ طبع آن افسر	طبع گردیده بهتر انشای
از فکر ساسی فروغ افزای چشم بینش محمد اعظم صاحب یل المتخلص دانش	
علامه دار جناب نواب وقار الامر اهاب در دام اقباله وزاد اجلاله	
لذا انضال خلاق الفاظ و معنی	چو مطبوع شد نثر بے مثل فاضل
سن طبع آن کلب انش ر قم زد	بلا شک بود رشک انشای بیدل
الضامه	
طبع شد چون نثر زین العابدین	رشک سلک گوهر و دلچسپ و نیک
کرد انشائش فکر مکنش	ناجیات بهتر و دلچسپ و نیک
از افکار گزینش شاعر شیرین بیان شکرین گفتار از همه رموز مورخی و	
سخنور و اقف مشفق و مکرخی محمد عبد الحی صاحب صنف سیرہ جناب و اصنف	
نثر است که ابر و دے معنی	هر سطر شده است جو بے معنی
هر لفظ گلے است کاید از دے	هر دم بمشام ابو بے معنی
یکدانه دزی است بے بالیک	این نسخه بچار سوزے معنی

بنگاشته و صف سال طبعش
هر هفت طراز و سه معنی

ایضاً منہ

ان شاست کہ لاله زار معنی
کمل کرده از و بهار معنی
بشگفته گلی است حرف حرفش
آشفته او هنر از معنی
باشد سر نخ و لغزش
گلگونہ کلمہ از معنی
وصف خوشگوے گفت سالش
کین نثر بود عبار معنی

فرموده صاحب فکر ساناثر یکتا مورخ بے ہمتا بلبل گلزار ذہن
و ذکا جناب حاجی حافظ سید محمد علی صاحب التلخیص نوا

ان شایع مفیض شد چو مطبوع
باطرزیع و وضع اولے
بشنوز نوا نواے تاریخ
ان شایع نفیس و خوب و علی

ایضاً منہ

پریشان بود چون رقعات رنگین
رزین العابدین ذو مکارم
منودہ سعی سحر زنده عزیزیش
بجمع و طبع آن دلکش رقایم
نوا تاریخ طبعش سے سراید
بود این طبع مطبوع اعلاظم

ایضاً منہ

مفیض ان شاکہ طبع گشته
بود چو حسن صبح دلکش
شعم نوا سنج سال فصلے
خطوط عمیدہ فصیح دلکش

ایضامنه

بود چو بود افضل انیس و نتر
بیان پائے نفیس و خوشتر

بطالبان این عجیب انشا
نواسن طبع عیسوی گفت

ایضامنه

کجا باشد ازین باغ ارم خوب
فصاحت بار با گلهاسے مرغوب
گل سبے خار آسایست سیوب
پر در رنگ سمن هم رنگ محبوب
رزین العابدین فیض اسلوب
شد این گلزار در آوان محبوب
برآمد هندو سے تاریخ مطلوب

ز به انشا که باغ به خزان است
چو گلبن نشر رنگین در بلاغت
نضارت بخش چشم اهل بینش
صفائی جو شد از صفات انشا
بود میرا پیش مانند رضوان
مطر از سحاب طبع مطبوع
مبارک گلشن رنگین مضامین

از کلام فصاحت آمیز صاحب پر مینز جناب محمد عبدالغفر
سَلَّمَ اللّٰهُ الْعَفْوُ خَلْفَ لَصَدَقِ مُصَنَّفِ مُبَرَّرِ

گشت تلف اکثر از ان یادگار
مانده ز اصرار من خاکسار
طبع شد آن نهنه گوهر نثار
معجز رنگین و فصاحت بهار

قبله گم اسخبه رقم کرده بود
لیک قیلے که درین چند گاه
در دکن از بهمت کرتان ما
گفت سنش ببل طبع عزیز

ایضاً منہ

چو شد طبع از لطف مطبوع کرتان	خطوط طرازیدہ قبلہ گاہے
عزیزم بگفتا دوائیہ سالش	۹۳ کہ سازیش مطبوع خاصان المھی
اینکے طبع موزون محمد عبد الملک صاحب فرزند مصنف علیہ الرحمۃ من اللہ الوالی	
نشر نگین قبلہ گاہ من	باخط دلکش شدہ مطبوع
سال طبعش ہستم نمود ملک	۹۳ نسخہ جانفرا شدہ مطبوع

ایضاً منہ

منشآتیکہ کہ کرد زیب رستم	قبلہ گاہ ہم سر آمد فصحاہ
سال طبعش بگفت طبع ملک	۹۳ منشآت نفیس روح فہرا
از بابل خوشنوا بی باغستان فصاحت لیاقت گل سرب بہارستان ذکاوت	
وقابلت مروت و اہلیت محمود سید مصطفیٰ مناخلف الرشید جناب مسرت مغفور	
چو مطبوع گردید انشائے فہین	۹۳ بطرز امین و دلاویز و دلچسپ
سروش خرد سال طبعش ہفتم	۹۳ خطوط متین و دلاویز و دلچسپ

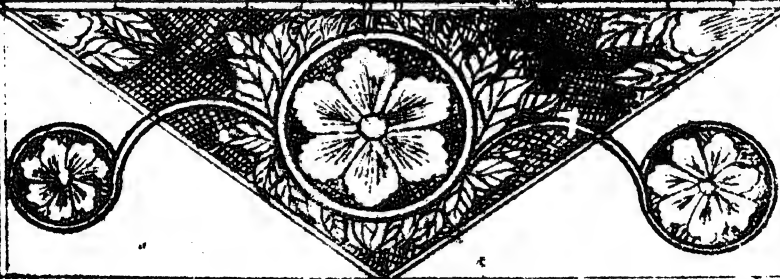
ایضاً منہ

چو در آوان فرش گشت مطبوع	کتاب مستطاب و نشر فایق
سن مطبوع طبعش گشت طبعم	۹۳ بود انشائے مطبوع خلائیق
از فکر صاب موزن معنی پرور گرامتقد جناب سید احمد حسین صاحب غنشی مجلس افتخار	

مفیض انشا چو گشت مطبوع نوشت تاریخ کلک احمد	بلفظ زیبا و معنی خوش کلام محمود نشر و لکاش
ایضاً منہ	
گروید مطبوع با طرز و لکش منشی طبعم سالش رقم زدو	چون نامجات استاد یکتا اوسه و برتر از جمله انشا
ایضاً منہ	
رقعات بدیع فاضل عصر نسل سن آن بطبع آمد	شد طبع بطرز نیک مطبوع انشاء فیض خوب مطبوع
ایضاً منہ	
چو این پر فیض نسخه نثر زیبا سن آن عیسوی گشته روان بخش	شده مطبوع در آوان محمود کتاب مستطاب فیض آلود
ایضاً منہ	
نقاب از رخ کشید انشای مطبوع بگفت اطن احمد ہندوی سن	فلکندہ پر توے چون روی محبوب بیان نادر و انشاء مرغوب
ایضاً منہ محتوی برین چار گانہ اعنی ہندوی و عیسوی و فصلی و ہجری	
رنگ ہر انشا چو از صنعت گری شد ز ہر مصرع سن مقبول طبع	طبع پیش واضح ز ہر شایقان ہر گمان مطبوع طبع فانیان

تصحیح اغلاط

صحیح	غلط	۴	۵	صحیح	غلط	۴	۵
باصواب ناصواب	باصواب	۱۷	۱۰۸	سلطان میاضا بقین سلطان میاضا بقین	سلطان میاضا بقین	۲	۸
وکیروئی وکیروئی	وکیروئی وکیروئی	۱۳	۱۱۲	انتظار	انتظار است	۱۶	۱۹
طبیعت	طبیعت	۱۲	۱۳۱	شده	می شده	۳۰	۳۰
ایضا	ایضا	۱۷	۱۲۶	برده اند	پیشش برده اند	۱۳	۲۷
خدانه	خدائی	۲	۱۲۹	نگردد	نگیرد	۱۵	۳۰
ثروست	است افزود است	۱۰	۱۳۴	اندو میان	فاده میان	۲	۳۳
طبیعت	طبیعت	۷	۱۳۸	شمع	شمع	۴	۵۹
یاد	روداد	۱۷	۱۴۱	بسیود	بی افزود است	۲	۶۹
عقال	عقل	۱۰	۱۴۹	نشیند	می نشیند	۱۲	۷۲
متوسعه	متوسعه	۱	۱۵۱	نیز	نیز و ناصواب	۱۶	۱۰۸



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

